

کتاب پر لپسی شمیرہ
ایک ایڈیٹور لکھنؤ کا نام
والیڈا طبع

ژوندون

مجله هفتگی شنبه ۱۸ خرداد ۱۳۵۲
شماره - ۵۱ -

همامالینی ستاره زیبای هندوستان

رئیس دولت در اطراف وضع موجوده اقتصادی کشور بصورت یک کل روشنی انداختند



ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم ساعت ۱۱ قبل از ظهر روز ۱۳ حوت ښاغلی سرگي بریسو ویج استر ولسکي رئیس هیات اقتصادی اتحاد شوروی را در قصر گلخانه ریاست جمهوری پذیرفتند.

رئیس دولت و صدراعظم ضمن این ملاقات در اطراف وضع موجوده اقتصادی کشور بصورت یک کل روشنی انداخته و اهداف دولت جمهوری افغانستان را برای حل پرابلم های اقتصادی متذکر شدند.

رئیس هیات اقتصادی شوروی در این موقع از مساعی هیات در بوسط و توسعه همکاری های اقتصادی بین دو کشور به ښاغلی محمد داؤد وعده داد.

هنگام این ملاقات ښاغلی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه، ښاغلی علی احمد خرم معین وزارت پلان، شازد افیر و مستشار اقتصادي سفارت کبرای شوروی در کابل نیز حاضر بودند.



ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم مو تمیکه رئیس هیات اقتصادی شوروی را پذیرفتند.

رئیس دولت از سران کشورهای عراق و ایران توقع نموده اند از خونریزی در سرحدات دو کشور جلوگیری بعمل آورند

توقع کرده اند اقدامی بعمل آید تا از ادامه خونریزی هرچه زود تر جلوگیری شود.

ښاغلی محمد داؤد در این تلگرام افزوده اند که عقیده دارند مساعی مشر بفرض حل اختلافات تسهیل و فضای آرام ممکن میسر است.

از واقعات ناگواری که در سرحدات بین عراق و ایران رخ داده اظهار نموده اند به امید اینکه اختلاف بین کشورها از طریق برادری و مصالحت حل شده بتواند ویران اساس و ست نظریه که در سران کشور های دوست و برادر ما ایران و عراق سراغ دارند

خارج روز ۱۶ حوت خیرداد که ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم طی تلگرامی که ۱۵ حوت عنوانی اسلیحضرت محمد رضا شهباشه ایران و ښاغلی حسن البکر رئیس جمهور عراق فرستادند ضمن اظهار تائید خود و دولت و مردم افغانستان

ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم از سران کشور های دوست و برادر ما عراق و ایران توقع نموده اند اقدامی بعمل آید تا از ادامه خونریزی مسلمین در سرحدات بین دو کشور جلوگیری شود.

مدیریت اطلاعات وزارت امور

د دولت در رئیس او صدراعظم په نامه دشو روی مشترانود خوابیه تلگرام متن

باور لرو چه د شوروی اتحاد او د افغانستان د جمهوریت ترمنځ د دوستی روابطو او ګټورۍ او هر اړخیزه همکاری لاپیاوړې او ټینګېږي او د دواړو هیوادونو دخلکو او دنړۍ دسولې په ګټه پراخېږي ددوی ژوند ډېره کولو په لاره کې دوست افغانستان حکومت او خلکو لپاره د زیاتو بریالیتوبو نو هیله من یو.

لیوند برؤنف، نیکولای پودګورنی، الکسی کاسګین مسکو د مارچ پنځم ۱۹۷۴ کال.

د دواړو هیوادو نو ترمنځ د دوستۍ د ټیروند لاس لیک ددري پنځو سمي کالیزې په مناسبت ښاغلی محترم محمد داؤد افغانستان د جمهوري دولت رئیس او صدراعظم د کابل، د شوروي اتحاد افغانستان د دوستۍ د ټیروند د لاسلیک ددري پنځوسمې کالیزې له امله چه زمونږ د هیوادونو د ګاونډیو ټیوب دینو روابطو په انکشاف او ټینګښت کې ستره اغیزه لري دېده که کومې ستاسو د تاوده پېغام تشکر ګوو

شوروی مشرانو د افغانستان دخلکو د زیاتو بریالیتوبو نو هیله کړیده

محمد داؤد څخه تشکر کړي او د افغانستان د حکومت او خلکو د زیاتو بریالیتوبونو له هیلې سره یو ځای یې ددوی ددري ژوند د ټاټمین په لاره کې یقین څرګند کړی دی چه افغانستان او شوروی اتحاد ترمنځ د دوستۍ روابط او ګټورۍ او هر اړخیزې همکاری لایسې ټینګې او تقویه شي او د دواړو هیوادو دخلکو او دنړۍ دسولې په ګټه یې اخیستل ومومي.

د شوروی اتحاد د کمونیست ګوند عمو مسی منشی ښاغلی لیونید بریژنف درتسه هیات صدر نکولای پود ګورنی او صدراعظم ښاغلی کاسیګین د افغانستان او شوروی اتحاد ترمنځ د دوستۍ د ټیروند د لاسلیک کیدو ددري پنځوسمې کالیزې په مناسبت د دولت د رئیس او صدراعظم ښاغلی محمد داؤد پېغام په ځواب کې دولت له رئیس او صدراعظم ښاغلی

مردم سر اسر کشور از اظهارات رئیس دولت با گرمی استقبال کردند

دیگر قرار بدهند نیز نشر کرده اند. مطبوعات جهان این اظهار رهبر محبوب ما را حسن استقبال نموده اند که هرگاه قسمت اعظم مردم ما مجذبه برای منافع کشور خود کار کنند این امر باعث تعالی وطن گردیده و به نفع اکثریت مردم خواهد بود به نفع يك گروه محدود.

بناغلی محمد داؤد را از جوانان افغان برای رفاه وطن و خدمت صادقانه برای تأمین مأمول ملی افغانستان نشر نموده اند. راديو مسكو و بی بی سی ضمن تصویر از اظهارات رئیس ملی ما مورد تبصره قرار داده گفته بودند اکنون که افغانستان جمهوری شده این امر ضروری است که تمام افغانها مخصوصا جوانان منافع ملی را بالاتر از هر چیز

مردم مسلمان و وطن دوست افغان نستان قرار گرفت. چنانچه هزاران نفر از مردم کشور و زوجه به بعد از ادای نماز جمعه در مساجد هر جمله و بیانات قاید ملی ما مورد تبصره قرار داده و آنرا برای تعالی کشور مفید خواندند. آژانسهای خبر رسانی مهم جهان بشمول راديو مسكو و راديو بی بی سی نیز تقاضای

اظهارات بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم به فارغان پولی تفتیک کابل با احساسات زاید الوصف مردم افغانستان استقبال گردیده و همچنان مطبوعات جهان آنرا منعکس ساخته است. نمایندگان آژانس باختر از مرکز و ولایات کشور اطلاع میدهند که بیانات رهبر بزرگ و محبوب ما بشعش و شغف زیاد مورد استقبال

مجلس عالی وزراء

افغان روغتیا پروگرام را تصویب کرد

هزار نفر يك مرکز صحتی دوزنظر گرفته است و قرار است در سال آینده یکصد مرکز صحتی در ولایات کشور تأسیس گردد و عیالتا وزارت صحت در نظر دارد سی و هفت مرکز صحتی را فعال سازد.

وزیر صحت توضیح نمود که مراکز صحتی در ولایات وظایف آتی را انجام خواهد داد. حمایت طفل و مادر، و قایم اطفال و مردم در مقابل امراض انسانی و ساری، تئویر مردم به استفاده از طبابت عصری، خدمات عاجل و تدایو مریضان در خود منطقه، تهیه آب مشروب بسا حفر چاهای عمیق برای اهالی. همچنان این مراکز اشخاصی را که تدایو دوامدار را نیاز مند باشند به مراکز اصلی و باشفاخانه بزرگ معرفی و اعزام مینمایند.

تخصص را بیعت مرکز تربیوی و همچنین شفا خانه صحت طفل را بیعت مرکز و شعبه تخصصی عالی اطفال قرار داده است.

وزیر صحت علاوه کرده که افغان روغتیا پروگرام متشکل از دو قسمت یعنی تربیه و بلند بردن سویه علمی پرسونل و تجهیز شفاخانه ها برای تشخیص و تدایو امراض و همچنان تأسیس مراکز صحتی بمقتصد تر و بیعت طبابت عصری در اطراف واکتاف کشور می باشد.

وی اضافه نمود که با اساس این پروگرام در هر ولسوالی يك مرکز صحتی اساسی و چندین مرکز صحتی فرعی بادر نظر داشت نفوس هر منطقه جهت تدایو و ودهنهای صحتی تأسیس میگردد. وزیر صحت علاوه کرد برای سه تا پنج

مملکت را به استیتوت های که دکتو را ن سراسر کشور به اسرع وقت هم در زمینه معاینه و تدایو مریضان هم در زمینه توسعه معلومات طبی استفاده نمایند تبدیل کند.

وزیر صحت افزود اکنون با سا پر و پروگرام جدید دکتوران ماتحت نظر پرسو فیسران و رزیده خارجی که از مهالک متحابه بطور همکاری اعزام میشوند قرار گرفته و بعد از یکدست معین در یکی از رشته های طب کمدت آن از شش ماه تا چار ویا پنج سال

را در بر خواهد گرفت مطالعات نظری و عملیات عملی انجام داده و در همان رشته تخصص حاصل میدارند.

همچنان همین دکتوران برای توسعه معلومات و روشی های جدید طب به خارج اعزام خواهند شد تا سطح دانش آنها بلندتر و به جامعه و مملکت مصدر خدمات مزید گردند. یوهاند سکندر توضیح کرد دکتورا نیکه بیعت کونترپارت زیر نظر پرو فیسران خارجی انجام وظیفه می نمایند یقین است که طی مدت کوتاهی جای پرسونل خارجی را در موسسات صحتی کشور خواهند گرفت.

وزیر صحت ضمن اظهار يك سلسله مطالب دیگر بپرامون مرام و اهداف افغان روغتیا پروگرام، گفت مقصد عمده دیگر از به میان آوردن این پروگرام علاوه بر تربیه پرسونل طبی بسط و توسعه طبابت عصری در دهات و تمام نصبات افغان نستان بمقتول تأمین صحت و سلامت آنها می باشد.

وی علاوه کرد امروز که تقریباً هشتاد و پنج فیصد نفوس کشور در روستاها و دهات بسر می برند.

متا سفاهه از طب و تدایو و معالجه عصری، خبری ندادند و اما امیدواریم که در پرتو نظام جمهوری کشور و با تطبیق این پروگرام طبابت عصری راد تمام نقاط کشور ترویج نموده و در معالجه و تدایو همو طنان مریض خویش خدمتی را انجام دهیم و نیازمندی آنها را برای تدایو در خارج و در داخل کشور رفع نماییم.

یوهاند سکندر گفت وزارت صحت روی همین مطلب مراکز تربیوی و تشکیل میکند و سویه طبی را بلندت میرود چنانچه از همین حالا شفاخانه های مرکز مانند ابن سینا روغتون وزیر اکبرخان روغتون، زایشگاه، اکادمی دندان و دیگر شعبات

مجلس عالی وزراء در جلسه روز ۱۴ حوت که تحت ریاست شفا علی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم تشکیل شده بود افغان روغتیا پروگرام را منظور نمود.

افغان روغتیا پروگرام مطابق خط مشی وزارت صحت بوده و شامل مقررات در ساحه طب معالجه و وقایو و دیگر ساحات طبی می باشد و دارای جنبه های تطبیقی و انکشافی است.

افغان روغتیا پروگرام که روز چهارده حوت در مجلس عالی وزراء منظور گردید بنا بر درد صحت و سلامت مردم و رفع نیاز مند یبای حیاتی مملکت با استفاده از تجارب علمی به سویه جهانی و تطبیق آن با شرایط جامعه ما روی دست گرفته شده است.

یوهاند دکتور نظر محمد سکندر وزیر صحت طی مصاحبه پیرامون این پروگرام روئنی افغان ختہ گفت:

هدف از تدوین افغان روغتیا پروگرام اولتر از همه تربیه دکتوران لایق و ورزیده و بلند بردن سطح دانش آنها مطابق به اقتضات عصر و زمان و آرزوی نظام جمهوری کشور و همچنان نیاز مند جامعه ما می باشد.

یوهاند سکندر علاوه کرد فعلا يك هزار و دوسد کتور در مرکز ولایات کشور و یکصد متخصصین در شفاخانه ها مراکز صحتی و لابراتوار های وزارت صحت کار می کنند و در گذشته چنین معمول بود که محصلان بعد فراغت از یوهنشی طب بو هتون کابل و یوهنشی طب جبال آباد مستقیما شا مسل کار میشدند و با آنکه تمام وسایل و تجهیزات طبی و لابراتوار ها در اختیار آنها بود معاینات و تشخیص درست صورت گرفته نمیتوانست.

وزیر صحت علاوه نمود که با چنین طرز العمل نقصان جدی چه به مریض و چه به افراد و اشخاص وارد میشد و ازین روی یکصد زاید مریضان برای معالجه و تدایو به خارج رفت و مبالغ هنگفتی را برای تدایو خود مصرف می کردند.

یوهاند سکندر ضمن شرح مبسوطی درین مورد علاوه کرد که بادرک این تقیصه از یکطرف و رفیع شوشی روحی دکتورانیکه در اطراف واکتاف کشور خدمت میکردند و خود را از پیشرفت و توسعه معلومات در ساحه طب امروز دوه احساس میکردند از جانب دیگر وزارت صحت تصمیم گرفت مراکز صحتی

شماره ۵۹

یوهاند نوین بار رئیس جمهور هند ملاقات کرد

یوهاند دوکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور ساعت یازده قبل از ظهر روز ۱۱ حوت با بناغلی وی. وی. گیری رئیس جمهور هند دو قصر اراشت رایتی بهاون ملاقات نمود.

رئیس جمهور هند از علایق دوستانه تاریخی بین افغانستان و هند بخوشی یاد نموده گفت: با تأسیس جدید بین رجال، هیات و محققین دو کشور این علایق روز بروز انکشاف می یابد.

یوهاند نوین در این موقع از علایق تاریخی بین افغانستان و هند و همکاری های متقابل به نفع مردمان دو کشور یاد کرد.

طبق يك خبر دیگر:

یوهاند دوکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور با بناغلی سورن سنگه وزیر امور خارجه هند روز پانزده حوت ملاقات نمود.

درین ملاقات طرفین از انکشاف روز افزون علایق و همکاری بین دو کشور اظهار خوشی نمودند.

قرار يك خبر دیگر وزیر اطلاعات و کلتور روز ۱۶ حوت با بناغلی نودال حسن وزیر امور هند ملاقات و درباره انکشاف علایق و توسعه همکاری در ساحات کلتوری بین دو کشور مذاکره نمود.

روابط بین افغانستان و پاکستان

بهبود میا بد

آژانسهای خبر رسانی خا د چی کلمات تاریخی سیزده حوت ۱۳۸۱ غلی عبدالقیوم وزیر داخله پاکستان نشر کردند که طی آن سیاست پیشه سابقه دار آنکند و هنگام وقوع مباحثه پارلمانی بر تمدید حالت اضطرار در پاکستان چند کلمه کنایه آمیز در باره افغانستان اظهار داشته بود .

اولاً ښاغلی عبدالقیوم طس این بیانات گفته بود که تنها خطر ازسوی هند متوجه پاکستان نیست و به عیاره خود اضافه کرده بود که خطر از کشور همسایه دیگری نیز متبع می-گیرد . آژانسهای خبررسانی خا د چی و رادیو های خارجی از خود علا و ه کرده اند اگر چه قیوم خان نسام افغانستان را درین بیانات به زبان نیاروده است مگر مقصد اوافغانستان می باشد .

منابع رسمی تبلیغاتی پاکستان این توجیه و تاویل آژانس های خبررسانی خارجی را درین چند روز تکذیب نکرده اند . حقیقت آنست که ملت افغانستان برای پاکستان پیوسته منبع خبررسانی و نه منبع خطر بوده است .

افغانستان عقیده دارد که اگر حکومت پاکستان حقوق حقه مردم پشتون و بلوچ را بشناسد ، این اقدام نه تنها سبب بهبود روابط بین دو کشور خواهد شد بلکه در استحکام دوستی بین افغانستان و پاکستان نیز مدهو خواهد بود

پاکستان در اکثر نفوذ اشخاصی چون ښاغلی عبدالقیوم این حسن نیست افغانستان را از زاویه افکار کهنه در راه استعمار دیده پیوسته سوء تعبیر کرده و عهدا نخواسته اند که نیت نیک افغانستان برای ملت پاکستان به صورت واقعی منعکس گردد .

ثانیاً ښاغلی عبدالقیوم ادعا کرده است که آنکشور دیگر یعنی افغانستان بر نیمه خا ک پاکستان دعوی دارد و بی این طرز تبلیغ ثابت میکند که خط مشی پروپاگندوی راکه از سال ۱۹۴۷ باینسو گزیده بود هنوز هم با سر-سختی و سماجت پیروی میکند و می-کوشد برای پامال کردن حقوق پشتون ها و بلوچها همین متاع کهنه را عرض و حقایق محلی قضیه را مغشوش سازد .

ثالثاً ښا غلی عبدالقیوم سخنان فعالیت های تحریک آمیز از طرف همان کشور (یعنی از جانب افغانستان) گفته است .

معنای این طرز تلقی را همه آزادی خواهان پشتون و بلوچ خوب درک می-کنند و میدانند که هرگونه ابرازساعتی و مبارزه آنها در راه تا مین و احقاق حقوق ایشان از طرف مقامات امنی و حتی قضایی پاکستان به حیث پیروی ، تحریک خارجی قلمداد شده و میشود و آنرا به حیث بهانه وآله فشار بر آزادی

خواهان استعمال می نمایند .

رایعاً ښاغلی عبدالقیوم سخنی کاملاً عاری از حقیقت دیگری گفته است که همان کشور «یعنی افغانستان» به پاکستان مهاجسته مان و خرابکاران می-فرستد در حالیکه تحریک و دسایس اشخاص مسؤول پاکستان امثال ښاغلی قیوم بعد از تأسیس نظام جمهور در افغانستان هنوز در خاطره ها باقیست .

ښاغلی قیوم ادعا میکند که باید حالت اضطرار در پاکستان دوام یابد ښاغلی قیوم بیسوده تصور میکند که مردم پشتون و بلوچ حافظه نا توان دارند .

حکومت های مختلف پاکستان طی سالین دراز چندین بار عین ادعای بی بنیاد و بی اثبات را تبلیغ کرده اند و خواسته اند بدین وسیله نهضت آزادیخواهی مردمان پشتون و بلوچ را بنام تحریک مهاجرتگان و خرابکاران اله تبلیغاتی علیه افغانستان قرار دهند .

اقدامات آینده ښاغلی عبدالقیوم و دستگاه پولیس و عسکر پاکستان معنای نیت واقعی ایشانرا از یگونه بهانه جویی ها و اتهامات بر ضد حقوق پشتون و بلوچ و زعمای ایشان آشکار خواهد کرد .

ښاغلی عبدالقیوم و همکاران واعوان او باید بدانند که با این طرز تبلیغات

و اتهامات نمی توانند بر روی واقعیتهای که دوام مجاهدات پشتون و بلوچ میباشد بوده بفرستند و حقیقت راز نگاه مردم در نهان دارند .

بارد کردن همه دلایل متضمن بیانات ښاغلی عبدالقیوم عقیده داریم که حکومت پاکستان باید راه اضطرار و اضطراب افغانی را ترک کرده و بارعایت حقایق سیاسی ، اجتماعی ، فرهنگی و اقتصادی حقوق حقه پشتون و بلوچ راکه اراده واقعی ایشان مظهر آنست ، احترام نماید .

درین زمینه یکبار دیگر کلمات رئیس دولت افغانستان ریاد آور می-شود که دولت جمهوری افغانستان باحوصله و خونسردی کامل در راه پیدا کردن راجل مساوت آمیز و شرافتمندانه سر نوشت آینده مردم پشتون و بلوچ مجذانه سعی خواهد کرد . ملت افغانستان به پیروی از رهبر خویش معتقد است که مناسبات افغانستان و پاکستان با منافع دو کشور و با منافع ترقی و تحکیم صلح در منطقه مطابقت دارد و امیدوارند سر انجام با انتخاب راه مسالمت آمیز یگانه اختلاف

سیاسی بین دو کشور از طریق دوستانه و بر مبنای استحکام صلح درین گوشه جهان حل می دیده و به بدخواهان دولت برادر موقع استفاده جویی و هنگامه طلبی داده نشود .

دمبار کی خرقی

دگنبدی ښکلی شوی دروازه پرانستله شوه

په کندهار کی دمبار کی خرقی دگنبدی د نو تلو دروازه چه په سرو زرو ، سپینوزرو ، لاجوردو ، او دښاب مقصود په ډیرو ښکلی شویده پنجنشنبه د قرآن عظیم الشان دخوا یا تو دلو ستلو وروسته د افغانستان دجمهوریت دترقی او لوړتیا په مدعا سره پرانستل شوه .

دکندهار والی ښاغلی محمدایوب عزیز پدغه مراسمو کی وویل : خوشحال یم چه دخرقی مبارکی دنتولو دروازه چه دیواد دجمهوری نظام پسه رڼا کی ښکلی کی شوی نن پرانستل کېږی .

همدغه راز دکندهار دقوال اردو قوماندان تورن جنرال ارکان حرب محمد نعیم داملات او واکتور

دمدریت دتبلیغاتو د آژاری امر او دکندهار شونتو عالمانو داسلام دلوی پیغمبر محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم دشخصیت اومبارکی خرقی دقد سیت او همدغه راز داسلام دپاک دین دفضایلو حق توجها تو په شاوخوا کی چه نوموړی جمهوری دولت یی دینی چارو ته لری وینلری وکړی .

غونډه دحضرت سرور کاینات سپیڅلی روح ته درود او ددعا په استولو او دافغانستان دزیاتی لوړتیا او ددولت دترقیس اوسیدو اعظم ښاغلی محمد داود په لارښو ته دیواد دجمهوریت دینا په دعاگانو کی پای ته ورسیده .

پدغو مراسمو کی ددایرو مشرانو دجمهوری

اردو جنرالانو ، ملکی مامورینو ، علماء مخورو او دکندهار زیات شمیر ښاریانو برخه اخیستی وه .

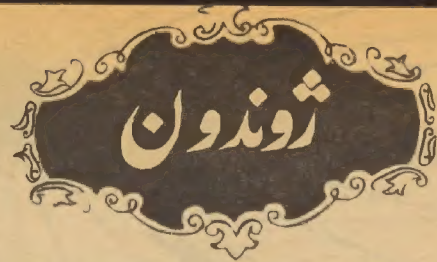
دکندهار دښار والی یوی منبع وویل چه خرقی مبارکی دنتولو دروازه دکندهار دمرستون او ښاروالی د ۴۰۰۰ زره افغانیو په لگښت ښکلی او بشپړه شویده په هغه ۲۴ مقاله سره زر ۶۴ دانی دلاجوردو ډیری او ۱۶ دانی دشام مقصودی ډیری ایښودل شویدی اودهغی دسواد کاری چاری دکندهار دښار زرگی انو استاد محمد علی او ښاغلی محمد یوسف پای ته رسولی دی .

۱۲ فرمان صادر و نشر شده است

از تا سیس نظام جمهوریت در کشور تا ۱۱ حوت دوازه فرمان مین بر تنفیذ یک سلسله قوانین در زمینه های مختلف از مقام و منبع صدارت عظمی صادر و درجیده رسمی به نشر سپرده شده است .

په منبع ریاست تقنین وزارت عدلیه گفت : فرامین شامل موضوعات قوانین ومقررات دوسیه های محاکماتی مامورین ، تقرر ، ترفیع ، تبدیلی تقاعد وعزل قضات ، تنظیم امور تعلیمی و عرفانی تقرر والیه ، قانون استخدام ترفیع و تقاعد و اطلاع و آزادنام مقررات امور مربوط وزارت مرکزی و امریت جنایی ، ترفیع جاده های پولیس و آزادنام و مگر کات میباشد .

منبع افزود تمام قوانین وفرامین متذکره از طرف شعبه مر بوطه عدلیه در جراید رسمی نشر شده و بدسترس علاقه مندان گذاشته شده است .



شنبه ۸ حوت ۱۳۵۲ برابر ۱۶ صفر المظفر ۱۳۹۴ مطابق ۹ مارچ ۱۹۵۴

افغان روغتيا پرو گرام

صحت و سلامت جسمي افراد يك جامعه پيوندو بستگي عميق درافكار شان دارد و افراد صحت مند و درست در تګا مل مثبت اجتماعي و اقتصادي نقش عمده و پرا زنده را بازي ميکنند ازينو تامين صحت مردم و گسترش طبابت در سر تاسر کشور ماشايان اهميت بسيار است .

وزارت صحتيه برآي گسترش طبابت در اطراف و اکناف کشور و تربيه دکتوران و زنده به منظور تامين صحت مردم پرو گرام ملي وسيعي را رو يدست گرفته است و مجلس عالي وزرا در هفته گذشته «افغان روغتيا پرو گرام» را تصويب کرد .

باساس اين پرو گرام در قدم اول يک تعداد دکتوران جوان که تازه شامل کار عملي ميشوند تحت تربيه گرفته شده تاسويه علمي آنها بصورت نظري و عملي بلند برده شود .

برآي انجام اين مامول مراکز تربيو در شفا خانه هاي مرکز ولايات تاسيس و يک تعداد دکتوران خبره و با تجربه به تربيه و تدريس دکتوراني که تازه بکار طبابت آغاز ميکنند، مي پر دازند . با عملي شدن اين پرو گرام وزارت صحتيه ميتواند دکتوران و زنده و ماهر را جهت تشخيص صحيح و تدآوي مو ثر در خدمت مردم بگمارد . باين اساس از يک طرف از تعداد زياد مريضان که جهت تدآوي بخارج مي روند کاسته نموده و در داخل کشور تدآوي ميگردند و از طرف ديگر با تشخيص درست و تدآوي مو ثر، ديگر مريض احتياج به خريدن ادويه مختلف و غير مو ثر نخواهد داشت .

همچنان وزارت صحتيه برآي تامين صحت مردم در اطراف کشور و تعميم طبابت در نقاط دور دست که ازدوا و داکتر خبري نيست چنين تجويز گرفته تا مراکز صحي اساسي که فعلا در ولايات وجود دارد واکترا راکند است بکار انداخته شده و داکتر ماهر به اين مناطق فرستاده شود تا صحت مردم در ولايات نيز تامين و وقايه گردد .

در حال حاضر طبابت در ولايات به تناسب مرکز و شهر هاي پسر جمعيت بسيار کمتر مي باشد و امکانات معالجه و تدآوي امراض بسيار ابتدائي و جز ئي برآي مردم ميسر نيست بهمين ترتيب صحت مردم در برابر امراض و مکروب هاي مختلف وقايه نشده و امراض ساري به زود ترين فرصت شيوع يافته و بديگران انتقال ميابد . روي همين ملحوظ گسترش طبابت ، تاسيس مراکز صحي و فرعي و تربيه دکتوران و دمر کزو ولايات کشور را بر بسيار ضروري پنداشته شده و نقش بسيار ارز شمند را در صحت و سلامت مردم بازي خواهد کرد .

صرف تحولات انقلابي
واقعي کشور را قادر
خواهد ساخت استقلال
ملي خو يش را تحکيم
نمايد و با اطمینان بياري
خداوند بزرگ (ج) در
شاهراه ترقي اقتصادي
و اجتماعي گام نهد .

محمد داؤد

رئيس دولت و صدراعظم افغانستان

در دفتر مدير

پيغله پېشته فلا حضمن نامه ايکه برآي مجله ژوندون فرستاده اند ، يادآور ميشوند که در بعضي از شماره هاي مجله ژوندون غلطی هاي طباعتي و اشتباهاتي ديده ميشود . اميدوارم اين اشتباهات در آينده از بين برود چون يک تعداد از خوانندگان مجله ژوندون از نزديک نيز در مورد غلطی ها و اشتباهات مجله ياد آوري هاي مينمايند ، ازينو لازم ديدم درين باره توضيح مختصري به خوانندگان بدهم .

کارکنان مجله ژوندون با وجود عه تلاش و کوششي که برآي از بين بردن غلطی ها و اشتباهات مجله به خرج ميدهند ، باز هم اشتباهاتي در مجله موجود است بايد عرض شود که سرعت عمل در کار خواندن و پروف تصحيح و چاپ و تنظيم مجله با وقت محدودی که در اختيار داريم ضروري مي باشد . بهمين ترتيب برآي جمع آوري مطالب و تهيه عکسها فرست بسيار کمی داريم از آن گذشته وقتي غلطی در يك سطر موجود باشد ، کار ماشين لينو تايب طور يست که بايد سطر را عوض نمايد و درين صورت بعضا اتفاق مي افتد که کلمه غلط تصحيح شود و بجای آن کلمه صحيح غلط چيده شود و پروف خوان نيز هنگام مقابله ثاني متوجه غلطی دومي که در عين سطر رونما گردیده نشود که همه اينها باعث ميشود اشتباهاتي در مجله رونما گردد .

باوجود اينهم از ياد آوري اين دوستان متشکريم و در آينده برآي از بين بردن غلطی ها و اشتباهاتي که در مجله وجود دارد تلاش بيشتر خواهيم کرد .

ايکه يك تعداد دوستان متوجه اشتباهات مجله شده و صميمانه بوسيله تماس مستقيم و يا از سالنامه ما را متوجه ميسازند کاملا برآي کارکنان مجله مقبول بود و مقابل دقت است .

اسلام و زندگی

ترجمه و تتبع ع، هبا

ممیزات مساوات اسلامی

زیارت و اسبقیت، عمو میت و همگانی بودن... توازن و اعتدال... مراعات حقوق انسانیهای دیگر... تو ۱ میت قانون و تطبیق...

کلی، همگانی و جاویدان . اساسیات عدالت اجتماعی اسلام ایجاب میکند تا به آثار منفی و فساد آخرین امتیازات طبقات خاتمه داده شود و سویه های مختلف انسانها و اصناف متفاوت اجتماع با هم نزدیک و بیونته داده شوند . چنانچه عدم پذیرش اسلام، کلیه اعمال و اقداماتی را که عاقلان منجر به تضخم فاسد سرمایه شده و غالباً اینگونه سرمایه ها مولود تسلط به ضروریات حیاتی مردم بوده چه از طریق بدست گرفتن اوضاع قیم در بازار و چه از راه اعمال نفوذ و استفاده از قدرت های دسترس داشته ، اندوخته میشود، روی همین اصل عدالت اجتماعی بنایافته و به منظور تحقق بخشیدن بیک توازن اقتصادی در میان افراد جامعه، ضرورت گرفته است .

اسلام با اساس این مرام عالی و انسانی اش سود و زیار را بطور قطع تحریم کرده و آنرا از بزرگترین گناهان می شمارد و حتی اسلام موضوع زیار را با آن حد جدی میگرد که میگوید: **«بازار سودوریا دست بگیرد و بازار چنگ بخشد و رسوایی باشد»** . اسلام دومرد معاملات که منجر به اتلاف و ضایع اموال دیگران و منجر به رشوت ستانی گردد و یا غش و تقلب و فریب دادن مردم در آن مضمر باشد ، حرام می شمارد و در تفسیر میگوید :

«... اموال یکدیگر را به باطل و ناحق نخورید . و آنرا برای حکام پیش کش و رشوت نخرید .»
همچنان حضرت پیامبر اسلام ، جای دیگر میفرماید : «هر کس امت و ملت مرا فریاد و یا ایشان از در تقلب و اعمال غش، پیش آید ، از این است .»

اسلام آنگونه اموال و دارایی را که از طریق غیر قانونی و اعمال نفوذ جمع شده باشند ، اجازه میدهد تا اولیای امور مردم که چنانچه صلحت مردم هدف و مرامی ندارند آنرا مورد مصادره قرار دهند و به منظور مساعدت و دستگیری از بیچارگان و بیچاره تامین مصالح عامه، بصرف برسانند .

چنانچه این مبدا اساسی عدالت اجتماعی را خود حضرت پیامبر اسلام شخصاً در مورد (این لایحه ائدی) که جهت جمع آوری وجوه متعلق بدولت و به بیت المال موظف شده بود، عملی نمود که مادر سطر های قبلی این مقال آنرا به تفصیل گذارش دادیم .
باقی دارد

دیگر برای جریان آب جستجو نما و حالاً بسیاری دیگر برای جریان آب تازمین من سراغ نیست، جز آنکه یگانه زمین ملکیت من به علت عدم رسیدن آب، خشک و لامرورع بماند، چاره ای دیگر میسر نیست .»

خلیفه بزرگ اسلام، مالک باغ و احاطه نمود و برایش گفت که آید سروریکه آب از جوی باغش تازمین (ضحاك) برده شود . سروری برای باغ وی متصرف خواهد بود ؟

پاسخ داد : «نخیر» حضرت خلیفه فرمود: «بخداوند قسم اگر مسیری برای جریان این آب در هیچ نقطه روی زمین چیز روی سیمه تو، سراغ نخورد، این جوی را بروی سیمه تو خواهم کشید .»

سادات مساوات در میان کلیه طبقات و اصناف تجارت و پیشه و اهل کسب و حرفه از مساوات دیگری است که اسلام همواره آنرا مورد توجه خویش قرار میدهد .

این مساوات طوری است که احتکار و تئیر گرفتن قیم را تحریم میکند و هر نوع اقدامی را که از پهلوی آن ضرری بر منافع دیگران وارد گردد محکوم مینماید و مرتکب آنرا مورد باز پرس شدید قرار میدهد، چنانچه صورت پیامبر اسلام در مورد نکو مش از احتکار و تحت تأثیر منفی در آوردن قیم بازار، اینگونه می فرماید :

«آنکه مواد از ترافی را برای مدت چهل روز احتکار کند خداوند از او بیزار و او از خداوند بدور میماند و نیز احتکار نمودن صنفی از اصناف صناعت و تجارت و ایجاد مضیفه در زمینه کار دیگران و ازین طریق ، وارد آوردن ضرر برای مستهلکین ، از نکوهیده ترین تشبیهات و از آن نوع اعمالی است که بایستی از گسترش آن در یک اجتماع جلوگیری بعمل آید .»

اسلام در اینکه موارد و در مورد حفظ حدود و توقف های فردی و اجتماعی، قاعده امراسی دارد بدینگونه : «در اسلام قبول ضرر و تحویل نیست» و این جمله موجب، قاعده ای است

و از جابر خاست و خطاب بمردم فرمود: «مردم! من یکی از شما را جهت اجرای کاری مربوط به مردم و ملت موظف می سازم و چون بر میگردد، میگوید: این ، مربوط وجوه دولت و آن دیگر، هدایایی است که مردم بمن داده اند... پس خدا این شخص در خانه پدر و مادرش نمی نشیند تا ببیند که آیا کسی برایش هدیه و تحفه ای خواهد آورد یا خیر؟»

این نوع مثال ها در تاریخ مساوات و عدالت اجتماعی اسلام یکی و دو نیست، چنانچه خلیفه دوم اسلام اشخاصی را چون (عروا بن العاص) و (عبدالله ابن عمر) پس خود و ازین قبیل اشخاص دیگری نیز در مورد بی میلانی و یا تخلف از روحیه اجتماعی و مساوات اسلامی مورد محاسبه و باز پرس شدید قرار داد .
خاصاً - مساوات میان صاحبان ملکیت های شخصی، باین معنی که هر یک از صاحبان دارایی شخصی، بدون جزئی ترین امتیاز این و آن، بران واداشته شود که مصالح عامه را در همه موارد کار و فعالیت خود، مراعات نموده و با در نظر داشت ارزش های انسانی مساوات ، از اقدام به هر گونه تشبیهی که در جهت ضد منافع عامه و مصلحت همگانی ، صورت گیرد، خودداری ورزد .

در تاریخ مساوات اسلامی و کارنامه های پرازدالت رهبران اسلام، نمونه هایی موجود است که ادوات شخصی در صورتیکه منجر به ضرر دیگران شود، به شلت مورد تعقیب قرار گرفته و از دوام آن جلوگیری بعمل آمده است . چنانچه در زمان خلافت خلیفه دوم اسلام واقعه ای بدینگونه صورت گرفت :

شخصی بنام (ضحاك) به طور خلیفه آمد و شکایت کنان عرض کرد: «در فلان منطقه ، زمین دارم زراعتی، ولی آب آن از جویی میرسد ،

که از آب شخصی موسوم به (محمد بن سلمه) عبور میکند و جوی مذکور زمین باغ، مسیری دیگر ندارد و در عین زمان مالک باغ از رسیدن آب به زمین من معاف کرده میگوید : مسیری

تألیف مساوات بیان انسانها در قیام اوری فرصت کار و زمینه مساعد کار و جدیت افراد در طریق حصول مال و در طریق تهیه آسب معیشت شدن مشروط بر اینکه این آزادی ایشان در راه تامین وسایل زندگی و رسیدن به مرحله ای بهتر زندگی، منجر به انحراف و تخلف از راه سالم نگردد . یعنی تلاش زندگی، انسان را به سود و ریا، سوق ندهد، رشوت ستانی را در اندیشه او راه نهد، و بالاخره ازین آزادی کار و عمل، سوء استفاده نکرده و در معاملات از در غش و تقلب و اضافه ستانی پیش نیاید .

کار و تلاش اوسبب اتلاف اموال دیگران و یا شکست ساختن زمینه کار برای دیگران و صاحب اموال دیگران، تحت عنوان عیس مجور قانونی و بطور عام، هیچگونه اختلال بر حقوق شخصی و یا جامعه، در اثر کار و فعالیت وی وارد نکرد و چون غولی مدعی کار و فعالیت دیگران را تحت تأثیر و احتکار خویش در نیافرد .

را به - مساوات در میان کلیه عمال و حکام دولت، طوریکه همه افراد متسوب بدستگاه رسمی ، نباید این فرصت را داشته باشند که نفوذ و قدرت خویش را در پهلوی وظیفه و بردیگران قایم نموده ازین راه استفاده های ناجائز و خلاف منافع عامه و برضد مرام های اسلامی و همگانی رهبران صدیق دولت ، مرتکب عمل گردند .

در تاریخ اسلام نمونه هایی ازین نوع موضوعات، به کثرت وجود داشته و رهبران راستین اسلام همواره درباره کمال توجه به خرج میداده اند چنانچه حضرت پیامبر اسلام هنگامیکه شخصی را بنام (ایسن لایحه ائدی) موظف به جمع آوری و تحصیل وجوه متعلق به دولت فرمود، درباره کیفیت وی و در پایان کارش، او را مورد محاسبه قرار داد .

محاسبه چین آغاز یافت که وقتی او به طور پیامبر اسلام مشرف شد و وجوه جمع آوری شده را در قیامت کرد و چنانچه و انمود کرد که قسمتی از این دو قسمت ، متعلق به حقوق دولت و آن قسمت دیگر، متعلق به شخص خودش است، زیرا آن را مردم به عنوان تحفه و هدیه برایش داده اند .

این اظهارات وی در روحیه پیامبر اسلام تأثیر ناگواری افکند که حتی چهره اش از فرط غضب سرخ گردید و دیگر طاقت نیاورد

حکومت کارگرد بر ابر مشکلات مهم ملی و بین المللی

وزرای خارجه اعضای جامعه مذکور شروع کرد چنانچه برای بار اول مذاکراتش را با وزیر خارجه هالند آغاز کرد و قرار است به تعقیب آن با وزیر خارجه آلمان غرب به مذاکره بپردازد. این امر نشان دهنده آنست که گویا حکومت کارگرد راجع به خارج ساختن انگلستان از جامعه اقتصادی اروپا فعلا کدام فکری نزد خود ندارد بلکه از طریق مذاکره در نظر دارد بعضی مشکلاتی را که در زمینه پان مواجه است حل کند.

زیرا اگر مساله بیرون شدن از جامعه در میان می بود ریفرندم مطرح می شد. از جایی هم شاید نخست راه مذاکره را دنبال کند و اگر احیاناً ازین راه آنچه آرزو است حاصل نشود بعداً شاید راجع به حالت دیگر آن که عبارت از خارج شدن است اقدام کند اما در هر حال گمان غالب این است که انگلستان بهر صورت در جامعه اقتصادی باقی خواهد ماند چه تاسمن یک تن از شخصی مهم حزب کارگر صبح روز ۱۸ حوت گفت مانباید از جامعه اقتصادی اروپا بیرون شویم چه بدین وسیله مامتحدین خود را از دست خواهیم داد. وی در عوض پیشنهاد کرده است که باید مذاکرات روی متن و خصوصیت جامعه اقتصادی صورت بگیرد بعبار دیگر وی معتقد است که مذاکرات مجدد در امر عضویت انگلستان در جامعه اقتصادی اروپا از طریق سهم گیری در آن جامعه انجام پذیرد.

باید نظر داشت موضوعات متذکره حکومت ویلسن با یک سلسله معضلات روبرو است که با مخالفت و موافقت باین معضلات با مشکل مواجه است مثلاً اگر جامعه اقتصادی اروپا خود را کنار کند به مخالفت جدی محافظه کار مواجه میشود و اگر صنایع را ملی اعلان کند با تهدید و اخطار لبرال ها مواجه است. و اگر هم این کارها را نکند خلاف تعهدات خود عمل میکند در خلال همه این مشکلات دیده شود که حکومت کارگر چه خواهد کرد ؟

میتواند پنج رای دیگر بطرف فدراری خود از سایر احزاب اقلیت بدست آورد در صورت ویلسن نخواهد توانست قدمی هم درین امر جلو ببرد. در حالیکه اگر این موضوع با تهدید و اخطار حزب لبرال که برای سالها توازن دهنده احزاب اکثریت بوده است روبرو شود مسلم خواهد بود که طرح و فیصله هر امری بنا نا کام می مواجه میشود چه حزب لبرال در انتخابات اخیر موفقیت خوبی بدست آورده و در پارلمان ۱۴ چوکی حاصل نموده است و به همین ترتیب سایر احزابیکه از پنج چوکی بیشتر در پارلمان گرفته اند در صورت ائتلاف با محافظه کار و جبهه گری در مقابل کارگر حزب اخیر الذکر را با مشکل روبرو می سازند.



باین ترتیب حزب کارگر با قبول همه این معضلات و با قبول اینکه امکان دارد در اثر جبهه گیری های مکرر احزاب مخالف به نا کامی هایی مواجه شده و مثل محافظه کار پارلمان را منحل سازد و انتخابات را اعلان کند حکومت خود را تشکیل نمود و حتی ویلسن در جریان انتخابات گفته بود که با دیگر احزاب در ساختن حکومت ائتلاف نکرده و اگر نتوانست تعهدات خود را بجا کند پارلمان را منحل میکند.

طوری که در آغاز کلام اشاره شد معضله مهم و پر جنب و جالی را که قریب یک ماه دوام کرد و اقتصاد انگلیس را به زیانهای زیاد مواجه ساخت حل نمود که این عبارت از اعتصاب کارگران معادن بوده است راجع به موضوع عضویت انگلستان در جامعه اقتصادی اروپا در همین اخیر هفته گذشته جیمز کالاهان وزیر خارجه حکومت کارگر مذاکرات خود را با

وی مجبور است تمام وعده هائیکه هنگام انتخابات نموده است برآورده سازد هنگام انتخابات غالباً چنین زمزمه ای بگوش میرسید که حزب کارگر در صورت موفقیت راجع به مساله عضویت انگلستان در بازار مشترک اروپا تجدید نظر می کند و حتی گفته شد که این موضوع را مجدداً به آراء عامه میگذارد تا در پرتو نظریات مردم درین باره تصمیمی اتخاذ گردد. بعضی از اعضای کارگر و حتی بعضی از اعضای محافظه کار به این عقیده بودند که انگلستان از بازار مشترک اروپا بیرون شود بعضی ازین مخالفین میگفتند که نمیخواهند از عضویت آنهادر جامعه اقتصادی اروپا دهاقین فرانسه استفاده ببرند.

به همین ترتیب موضوع ملی ساختن صنایع در قبال حکومت کارگر از مسایل عمده مورد نظر بوده است.

امادر برابر هر دو موضوع این نکته قابل یادآوری است که درست هنگام اخذ ماموریت ویلسن برای تشکیل کابینه سخیگوی حزب محافظه کار و سخن گوی حزب لبرال هر دو به ویلسن اخطار دادند که اگر ویلسن سعی کند انگلستان را از جامعه اقتصادی اروپا خارج سازد و یا اگر وی آرزو نماید که صنایع را در انگلستان ملی بسازد در صورت برای نا کامی و تضعیف حکومت او مساعی بخرج خواهند داد با ارتباط به این اخطار قابل تذکر است که نخست حزب محافظه کار معضات تفاوت پنج عضو در برابر کارگر قرار دارد و این معنی آنرا دارد که اگر دو حالاتی مانند فیصله روی خارج شدن از بازار مشترک محافظه کار محض

هفته ای که گذشت شاهد یک سلسله وقایع خیلی مهم و دلخراشی صحنه بین المللی بوده است. در همین هفته در یک روز سه طیاره با خطر مواجه گردید که از جمله یکی آن مربوط به خط هوایی ترکیه در ۴۵ کیلومتری شمال میدان هوایی اورلی پاریس سقوط کرده و تمام ۳۴۵ سرنشین و عملیه طیاره هلاک شدند.

در همین هفته در شرق میانسه قذمهای تازه ای در امر جدا ساختن قوای سوریه و اسرائیل پو داشته شد. گولدامیر بعد از دو ماه توانست کابینه اقلیت خود را بسازد و در ایتالیا حکومت استعفا نموده و عقیده می رود که صدر اعظم قبلی با زعم مامور تشکیل کابینه شود و یک سلسله مسایل مهم دیگری رونما شد.

و بالاخره در همین هفته بود که بعد از ختم انتخابات پارلمانی انگلستان بر رهبری حکومت محافظه کار خاتمه داده شده و هیئت صدر اعظم سابق آنکشور موفق نشد لبرال ها و سایر احزاب مستقل بریتانیا را برای ائتلاف جلب نموده و کابینه خود را بسازد بنام هرالد ویلسن از طرف ملکه انگلستان مامور تشکیل کابینه گردید. گرچه ویلسن هم اکثریت کامل ۳۱۸ ست را که ایجاب میکرد بدست بیاورده و معضات با بدست آوردن ۳۰۱ رای در مقابل ۲۹۶ رای محافظه کار و جمعی ۳۸ رای حزب لبرال و سایر احزاب گویا به تناسب دیگران قدامت حاصل کرد که این امر باز هم موفق آن حزب را در امر ساختن یک کابینه حکومت اقلیت نشان میدهد.

ویلسن با تشکیل کابینه خود گویا توانست نخستین و مهمترین موضوع مورد اختلاف حکومت و مردم آنکشور را که عبارت از اعتصابات کارگران معادن بود حل نماید و چنانچه قرار بر آن شد که بروز دوشنبه ۲۰ حوت کارگران مذکور در هفته پنج روز بالای وظایف خود حاضر میشوند.

اما تمام کار ویلسن و حکومت اقلیت او به همینجا خاتمه نمی یابد

دقند ناروغی دانسانانو

یوه مزمنه او مرموزه ناروغی ده

برخه لوبوی ، دقند ناروغی دداخلی مرغیو له ډیرو زیاتو خبره شوو ناروغیو څخه ده او په ځینو هیوادو کې دناروغانو شمیر یی په سلوکی نیم نه دوو پوړی بولی او په ځینو هیوادو کې دغه فیصدی تردی هم زیاته ده . د احصائی دغه توپیر باید لدی امله وپولو چه زیاتره ناروغان ناپېژندل شوی پاتی کیږی چه زیاته برخه یی د ناروغی د بشپړ نښو د نشوالی له امله ده . دقند ناروغی هم په ماشوما نو هم په لویانو کې لیدله کیږی او په کلی توگه ویلاو شو چه په سلوکی لس ناروغان ماشومان دی او با ید وویل شی چه په ماشومانو کې د ناروغی نښه زیاتره له دری کلنسی څخه وروسته څرگند پری . زیاتره ناروغان د ۴۰ او ۶۰ کلو تر منځ پدغه ناروغی اخته کیږی او احصائیة ښی چه نیمایی برخه ناروغان پدغه عمر او په سلو کی لس د ژوند په لومړی لس کلنه دوره کې او په سلو کی دری په اتیا کلن کی د ناروغی لومړنی نښی له ځانه ښودلی دی . د جنس له پلوه ، په دغی ناروغی بانندی د اخته کیدو شمیر په ښځو کې زیات دی او د هغو ښځو شمیر چه له څلوېښت کلن څخه وروسته پدغه ناروغی اخته شویدی د نارینه وو په نسبت دوه یا دری ځله زیات لیدل شویدی ، حال دا چه په ماشومانو کې د هلکانو شمیر د نجونو په نسبت زیات دی .

په دوی کې د دغی ناروغی د پېښېدو علت چاغوالی گڼل شوی دی خو باید دا ټکی ومنل شی چه په زیاتو مواردو کې د دغی ناروغی علت ناپېژندل شویدی . خو پو ښودل شویدی چه اصلی علت په ترشح یا بڅپله انسولین کی دی .



ژوندون

عوارضو دپیدا کیدو سبب به شی چه مونږ هغه د قند د ناروغی په نامه پیژنو .

دغه ناروغی زیاتره ددرارو د زیاتوالي او د زیاتو اوبو د چښلو سره ملگری ده او له همدغه (ارتایوسس) نومی یونانی طبیب چه په دو همه میلادی پیړی کې یی ژوند کاوو هغه د (یابیت) په نامه چه د اوبو د جریان په معنی ده وگڼله .

نوموړی دغه ټکی ته په پاملرنی سره چه په دغه ناروغی اخته کسان زیاتی اوبه چښی او بیا هغه د ادرار له لاری پرله پسې دفع کوی دغی نتیجی ته ورسید چه دغه اوبه د ناروغانو له عضلاتو څخه راوتلی او دفع کیږی .

په پنځمه میلادی پیړی کې (سو سرتا) نومی طبیب د دغو ناروغانو د ادرار خوږ والی ته متوجه شو او هغه یی د عسلی ادرار په نامه وباله . دغه ټکی دوولس پیړی وروسته د (توماس ویلر) له خوا تائیدشو چه نو موړی د خپلو ناروغانو د ادرار په څکلو سره به هغه کی د قند په موجودیت وپوهید .

په ۱۸۸۹ کال کې یو آلمانی طبیب چه (اوسکار مینکو نسکی) نومید د یوه سپی د پانکراس په رالیستلو سره څرگنده کړه چه د انسان ناروغی ته ورته نښی پدغه حیوان کې منځ ته راځی او له دغی لاری څخه یی ثابت کړه چه پانکراس پدغه لاره کې ډیره مهمه

دغه ناروغی څرنگه او دژوند په کومو

کښی پیدا کیږی ؟

دغه ناروغی په غذایی رژیم سره ترزیاتی

اندازی پوری معالجه اومخنیوی کیدای شی

انسولین هغه ماده ده چه دقند د ناروغی په

تداویو کښی ترزیاتی اندازی پوری کار

ورڅخه اخیستل کیږی .

د انسان د بدن انرژي د وینو په قند پوری اړه لری اوهر حرکت چه مونږ یی سر ته رسوو ، د سترگو له یوه رب څخه ټپولی تریدنی کلکو حرکتو نو پوړی ټول په عضلاتو کې دقند د سوزیدولو امله دی . که د وینو د قند اندازه له طبیعی اندازی څخه زیاته شی ، د بدن په حیاتی اعمالو کې دااختلال سبب کیږی او که یی اندازه را ټیټه شی ، د بیپوشی او مړینی سبب به شی .

په عضلاتو کې دقند د مصرفیدو دپاره د (انسولین) په نامه یو انزایم ته اړتیا شته چه له پانکراس څخه څځی او که یی اندازه بشپړه نه وی ، عضلات دقند مصرفولو توان نلری او په نتیجه کې به وینو کی اندازه لوړه ځی او د نښو او

د انسان د بدن ماشین د یوه موټر سره مقایسه کړی . موټر خپله انرژي له تیلو څخه اخلی ، تیل سوزی او د هغه کیمیاوی انرژي په حرارتي انرژي اوږی او وروسته په خوځیدو تبدیلیږی . د انسان په بدن کې هم د هغه له جزئیاتو نه پرته همدغسی کیفیت شته . نشایسته لرونکی مواد چه زمونږ زیاته غذایی برخه ده ، په قند تبدیلیږی او په ځگر اوعضلاتو کې ذخیره کیږی او په لازمو وختونو یعنی هغه وخت کې چه د وینو دقند اندازه ښکته ځی لدغسی ذخیری څخه چه د گلیکوژن په شکل دی په کافی اندازه تجزیه شوی او د گلوکوز په صورت وینو ته ننوزی او له همدغه مله د وینو د قند اندازه تلپوشان او ثابت وی .

ناروغی دوام ونکړی او یا ډیره موده وروسته څرگنده شی. پسر عکس په هغو کورنیو کښی ژوند کول چه داعصابو جگړه یی تل په محیط باندی بری لری اودغه راز عصبی او زیاتو خوراکه ضربی او غذا یی رژیم ته نه پاملر نه تل ددغی ناروغی دپاره زمینه برابری وی .

لکه چه مخکښی وویل شول په ماشو مانواو ځوانانو کښی دقند ناروغی دهغی ناروغی سره توپیر ری چه په ژوو خلکو کښی منځ ته راځی او دغه موضوع دتشخیص له پلوه وی او که ددناوای اومخنیوی امله دی حقیقت لری . دناروغی شروع په ماشو مانو او ځوانانو کښی عواملو سره یو ځای وی ، دوی زیاتره لومړی ډیره سخته او دڅرگند و دخولی دوچوالی او زیاتی تندسره مخامخ کیږی زیات ادارهم له مهمو نښو څخه ده اوما شومانو دورځی دری یاڅلور لیتره ادار دفع کوی او دشیی له خواهم ماشو مخپیل ادار نشی کنترول لولای او خپل بستر لمدوی .

(باتی په ۵۵ مخکښی)

وواپی . له څومودی وروسته دزیات فعالیت په اثر ستړی کیږی او د انسولین اندازه کمیږی او په نتیجه کی د قند ناروغی منځ ته راځی . د قند ناروغی له څلورو برخو یوه برخه ارثی ده پدی معنی چه دناروغ سړی په سابقه کی مور یا پلار په دغه ناروغی اخته وو .

احصایی ښودلی ده چه په سلو کی او یا مواردو کی په غبرگونو کی که یوه یی د قند په ناروغی اخته وی په بله کی په هم دغه ناروغی ولیدله شی . د ډاکتر (وایت) په عقیده که موراو پلار دواړه په دغه ناروغی اخته وی .

ډیر احتمال شته دی چه د دوی ټول اولاد په دغه ناروغی اخته شی سره ددی چه د قند دناروغی په ارشی والی کښی شک او تردید شته ، مگر څرگنده شویده چه محیطی عوا مل کولای شی دهغی پېښیدل وځنډوی زیات خوراک او چاغوالی څخه ډډه کول او دغه راز دیوه آرام او هوسا او داعصابو دجگړی نه لری ژوند تر سره کول ددی سبب کیږی چه

همدی امله ویلای شو چه د قند په ناروغی کی مساله یوازی انسولین ندی بلکه د بدن داخلي مرغی ی هم اړیکی ورسره لری او د دی علت چه د ځینو کسانو ناروغی د انسولین د توزیق سره سره بیاهم څومره چه ښایی نه کنترول کیږی همدغه ټکی دی . پر عکس که څوک د هیپوفیز د مرغی د نیمگرتیا سره مخامخ وی ، د انسولین په نسبت حساس وی او دانسولین د ډیری لری اندازی توزیق ښایی د مرغی یا پېښو سبب شی د قند د ناروغی بل علت د (پادتن) موجودیت دی چه د انسولین په ضد یوه ماده ده . داسی گمان کیږی چه د ځینو خلکو په بدن کی داسی مواد شته چه د انسولین اغیزه له منځه وړی او په نتیجه کی د وینو د قند اندازه لوړه ځی او په ادارو کی قند پیدا کیږی .

هغه احصاییه چه د قند په ناروغی داخه شوو زرو تنو ناروغانو څخه اخیستل شویده ښی چه د څه د پاسه دا وه نیمو سوو تنو د بدن وزن له طبیعی اندازی نه زیات وو او په هغو کی یوازی په سلو کی اته ډنگر خلکو ووا پایی طبیعی وزن درلود. تر لدی امله یی داسی نتیجه اخیستلای شو چه د چاغوالی ناروغی قند دناروغی تر منځ مستقیمه رابطه شته .

په ۱۹ پیړی کی هم ډاکتر (پیر) ټکی ته متوجه وو او همدغه امله یی هغه په دوه ډوله ویشلی وو پسر قند چاغ ناروغی او د قند ډنگره ناروغی .

مگر نن ورځ مو نن پدی پوهیږو و چه د قند ناروغی څو ډوله نده بلکه د پروفیسر (داگ) په قول د قند ناروغی خونمونه لری . د قند چاغ ناروغی د زړښت په دوری پوری اړه لری او زیاتره د ۴۰ او ۶۰ کلو تر منځ په عمر کی لیدله کیږی او په دغه ناروغی کی د وینو د انسولین اندازه له طبیعی حد څخه زیاته ده . له زیاتو ځینو څخه دغه نتیجه لاس ته راغلی ده چه په چاغو خلکو کی د پانکراس فعالیت زیات شوی او زیات انسولین ترشح کوی ترڅو کولای شی د قند د زیات شون ځواب

انسولین د پانکراس له سلولونو یا هغه مرغی څخه چه په گیده کی پروت دی ترشح کیږی او په سږی کی دهغه ایستل د حیوان د مرغی سبب کیږی . په انسان کی د دغه مرغی را ایستل که څه هم د قند د ناروغی د پیدا کیدو سبب گرری خو بیا هم په سږی کی د شدت په اندازه نه ده او په داسی حال کی چه انسان د تشایسته لرونکی آزادغذایی رژیم څخه خوندی دی ، د ورځی له ۲۵ څخه تر ۵۰ واحد پوری د انسولین په توزیق سره د ناروغی نښی له منځه ځی. هغه څه چه د ځیرونکو پوهانو پاملرنه ځان ته رااړوله ، دا ووچه دغه اندازه انسولین دهغی اندازی نه ډیره لږه وه چه د قند په ناروغی اخته شوو ناروغانو ته یی ورکوله او له همدغه ځایه وو چه دوی وپوهیدل د انسولین نه پرته نور عوامل د دغی ناروغی سره اړیکی لری .

له بیلو بیلو ځینو څخه دغه نتیجه لاس ته راغله چه دغه کار ښایی د لاندیو عواملو له امله دی .

د بدن دسلولونو په انزا یمی کیفیت کی اختلال چه د دی سبب کیږی چه انسولین ته د بدن د نسوجو اړتیا زیاته شی. په دی معنی چه د قند سوځول او انرژی ته د هغه د بدلون د پاره د بدن سلولونو انسولینو ته تر اندازی زیاته اړتیا ولری . بل علت د بدن دنورو داخلي مرغیو مخالفی اغیزی دی . له پخوا وختو څخه ډاکتران دی ټکی ته متوجه شوی وو چه د غټی ونی په خاوندانو کی دلاسونو او پښو او ونی له اندازی نه د زیاتو لوئیدو نه پرته ، د قندسپکه ناروغی هم شته او په دی هم پوهیدل چه د بدن دغه غټوالی د (هیپوفیز) د مرغی د زیان له امله منځ ته راځی چه د بدن ډیر غټ مرغی دی او تر ماغیزه لاندی موقعیت لری .

د پښتورگی د پاسه مرغی هم دغه عملیه د قند په برخه کی سرته رسوی او که دغه مرغی هر یو راوايستل شی . د قند د ناروغی د نشی ښه والی سبب کیږی. له



د پانکراس د تولید کولای



سیدلای



بیست و هشت عدد مسکوک قدیمی که در میدان هوایی بدست پو لیس افتاد .

پیتر الکساندرلینی

بیجکاری در لابلای آستر بکس که برای این منظور آنرا آماده کرده بود داخل نموده است .

پرسیدم :

چه مقدار چرس مایع بود و مرکب آن چه عکس العملی از خود نشان داد ؟

مدیر امنیه میدان هوایی کابل :

در حیرت قرار گرفت و وقتی تمام مایع چرس از بکس موصوف بیرون شد در حدود یک لیتر گردید

که شخص مذکور جهت تحقیقات به مرجع مربوطه اش رسماً معرفی گردید .

پرسیدم :

قبلاً فرار اسعار از طریق میدان هوایی کابل کدام مانعت نبود ،

پرسیدم :

ایرج جمشیدی

در میدان هوایی بین المللی کابل در طول سال جاری سی و شش قاچاق مواد مخدر - چرس مایع - و مسکوکات فلزی کشف گردیده است و هم در نه ماه سال جاری از طریق میدان بین المللی کابل ۱۰۵۳۳ نفر جهت

سیاحت - و امور ترانزیتی ویزه گرفته اند که از مذكر تكس ویزه مبلغ (۱۹۰۶۱۹) افغانی بدست آمده است .

از باغالی سلطان محمد مدیر امنیه میدان هوایی کابل پرسیدم :

لطفاً از وقایع مهمی قاچاق که توسط موظفین امنیه میدان بین المللی کابل کشف گردیده معلومات بدهید .

موصوف بعد ملاحظه اوراق چند، چنین میگوید :

باوصف آنکه موظفین امنیه میدان هوایی کابل چون ممالك پیشرفته جهان وسایل تکنیکی مدرن و مجهز جهت کشف مواد مخدره - حمل و نقل اسلحه - فرار اسعار و غیره بدست ندارند باینهم دیده می شود

جوابی را کشف می کنند که مرکبین خارجی جرم در حیرت قرار می گیرند چنانچه : چندی قبل يك نفر امریکائی خیلی آرام در حالیکه يك بکس نسبتاً کوچک پلاستیکی در دست داشت

جهت رفتن به کشورش از طریق میدان هوایی همه اموراتی کرده ولی بکس مذکور طرف اشتباه موظفین قرار گرفت که نامبرده هم بدون چون و چرا بکسش را داده ولی در تلاشی جز بعضی سامان خورد و ریزه کار آمد دیگر کدام چیزی که مانع خروجش گردد دیده نشد باینهم چون پو لیس میدانست این شخص مواد مخدره دارد به تلاشی بدنی مذکور برداشته شد که این هم نتیجه نداد تا آنکه آسترهای بکس او تحت تلاشی قرار گرفت و ملاحظه شد که مواد مایع در آستر بکس وجود دارد چرس مایع را با دقت تام توسط

چگونه مردمی خواست با هزار فرانک را

داشت باوصف داشتن جاکت بشمی بن خود کتبی و بالابوش نیز داشت که در تلاشی بدنی از جیب های مذکور آنقدر پولی که بتواند مانع خروج اسعارش گردد دیده نشد فلذا با چند خنده ساختگی اظهار کرد که و چون تاجر و معامله دار همیشگی میدان هوایی کابل است کاری نمیکند که خلاف قانون باشد .

اما پولیس امنیه میدان این خنده او را خالی از رازی ندانست که در وجود او نهفته بوده و می خواسته موظفین پولیس را اغفال کند بناً پولیس امنیه میدان به وقهاند که میخواهد اسعار بیشتری را با خود بخارج نقل بدهد .

یک واقعه نه بلکه چند واقعه که هر کدام بنوع خود دلچسپ است توسط موظفین امنیه میدان هوایی گرفتار شده است .

آیا درین وقایع پول افغانی بوده و یا اسعور خار جی ؟

هر دو به اشکال مختلف . اگر شرح داده شود خالی از دلچسپی نخواهد بود .

جرا نه :

در یکی از روز های هفته گذشته تاجری که سامان فروش برق در کابل دارد و اسمش گل زار لعل است با اراء پاسپورتش میخواست عازم یکی از کشورهای اروپائی گردد این شخص که معلوم میشد در برابر سردی هوای کابل مقاومت کمتر

اکنون که در موضوع قیود اتی واضع شده چه در نظر است ؟

باغالی سلطان محمد مدیر امنیه میدان هوایی کابل میگوید :

در رژیم گذشته در مورد فرار اسعار توسط اشخاص کدام لایحه و مقرراتی وضع نشده بود ولی اکنون ترتیباتی خاصی از طرف وزارت مایه وضع شده که مدیریت امنیه میدان هوایی کابل به احدى اجازه نمیده از پنجمند افغانی اضافه تر خروج و یا داخل خاک افغانستان بکند همچنین در اسعار خارجی نیز مقرراتی است که طبق آن اجراء میشود .

در همین مدت که چنین مقرراتی وضع شده کدام واقعه دلچسپی از فرار اسعار گرفتار شده است ؟!

جهت رفتن به کشورش از طریق میدان هوایی همه اموراتی کرده ولی بکس مذکور طرف اشتباه موظفین قرار گرفت که نامبرده هم بدون چون و چرا بکسش را داده ولی در تلاشی جز بعضی سامان خورد و ریزه کار آمد دیگر کدام چیزی که مانع خروجش گردد دیده نشد باینهم چون پو لیس میدانست این شخص مواد مخدره دارد به تلاشی بدنی مذکور برداشته شد که این هم نتیجه نداد تا آنکه آسترهای بکس او تحت تلاشی قرار گرفت و ملاحظه شد که مواد مایع در آستر بکس وجود دارد چرس مایع را با دقت تام توسط



پولیس میدان هوایی متوجه شد بولها را در پشت خود پنهان کرده است

● اضافه از چهل و نه کیلو چرس حین خروج در میدان هوایی گرفتار شد

● یکسیرمن افغان و یک جوان ایرانی میخواستند ۱۵۷۳۵۰۰ دالر و ۱۸ هزار افغانی را خارج سازند

● ۳ واقعه مواد مخدره تاکنون توسط مؤظفین اسننه میدان هوایی گرفتار شده است

● از مدرک تکس و یزه در نه ماهه امسال ۱۹۰۶۱۹ افغانی بدست آمده است



در داخل بکس ایرج یکمقدار چرس وجود داشت



بایرنگ ۶۷ هزار مارک و پنج از کشور خارج سازد

باعث ضیاع وقت خودت واز پولیس وهم از دیگر مسافرین که انتظار خروج دارند نگردد . اودر حالیکه به تضرع می بردازد می گوید : اگر تمام اعضای بدنم را تلاشی کنید ... شاید يك پول هم از وجود من پیدا نخواهید کرد ... بیشتر ازین نمی توانم در برابر سوالات شما توضیحات بدهم . پولیس امنیه میدان : لطفاً بناء بدستور قانون که ما نمایندگان آن هستیم اول جاکت پشمی خود را بیرون - بعدا بیراهنت راودر اخیر زیر پیراهنیات را خارج بساز البته بعد ازین ما از تلاشی خودت صرف نظر کرده اجازه خروجت رابه داخل میدان جهت پرواز میدهیم

بدن خارج کرده بطرف موظف پولیس انداخته می گوید : اینهم کرتی، ولی من نمیخواهم به سفر خود ادامه بدهم و دیگر به تجارت هم نمی پردازم . شاعلی سلطان محمد مدیر امنیه میدان هوایی کابل باقی این جریان را شرح داده می گوید : بالا پوش هم تلاشی شده، استر های کرتی هم تجسس شد و برافروختگی شخص مشتبّه هم رفع شد ولی پولیس می بایست حتما نظریه اشتباه که داشت به هر حیلّه شده اسعار را پیدا بکنند لایه دلداری گل زار لعل پرداخته شده از اوسوال شد . چه میشود اگر اسعار که با خود داری ... خود آنها نمایان سازی تا

گل زار متوحشانه در حالیکه لرزش در کلامش قرار میگیرد میگوید : جزیک بکس کالاد دیگر چیزی ندارم ... اینهم در اختیار شما ؟ پولیس می گوید : بالا پوش سنگین وزن معلوم میشود ؟ گل زار لعل : در حالیکه بالا پوشش را از تن بیرون می کند میگوید : اینهم برای تلاشی شما ... اما خواهش میکنم وقت مرا تلف نکنید زیرا اشتباه شما بیهوده است . پولیس امنیه میدان : اگر در استر کرتی خود اسعار را دوخته باشی بطور : گل زار لعل : این بار با برافروختگی تمام کرتی از

کارد پهن خون آلود حالا برای هردو پشان تنفر آور شده بود. (تایر) گفت: - تو نباید یکدفعه ی اینطور میگردی هاری!

چند لحظه پیش او دست های (کارس ول) را محکم گرفته بود و (هاری) ...

هاری به سنگینی نفس میکشید. خودش اینطور می خواست نه او با پای خودش اینجا آمده بود. - پس ما فقط آرزوی او را آورده سا ختیم!؟

(تایر) خنده سر یعی نمود. بعد لرزید. هردو به هیکل بی جان پائین بایشان خیره نگر شدند. - حالا باید او را بیرون ببریم.

(کارس ول) تاو قتی مطمئن نمی شد کسی او را نمی بیند به خانه (هاری) نمی آید.

(هاری) باخو شحالی بخاطر آورد هیچکس از دوستی او با (کارس ول) چیزی نمی دانست.

اوو (تایر) و کارس ول با هم از قدیم دوست بودند. هر سه یکجا کار میکردند. بعد از اخلا س پول شرکت هر کدام شان سهم خود را اگر فته و پی کار شان رفتند.

ولی بعد (کارس ول) در روز نامه خوانده بود که پول اخلا س شده .. ۲۰۰۰۰ پوند برده نه ۱۲۰۰۰ پوندی که (هاری) و (تایر) با او قسمت کرده بودند.

انداختند و به موتر شان برگشتند. (تایر) گفت: - حتما فردا در روز نامه می نویسند.

- خوب بنویسند!

وقتی به خانه برگشتند (تایر) بافر یاد گفت: - هاری! کارد را چه کردی؟

کارد اصلا در فکر هیچکدام شان نبود.

حالا کارد خون آلود کف اتاق آنجائیکه (هاری) آنرا در يك لحظه تنفر آنی پرتاب کرده بود قرار داشت. و

- اوه خدا! میدانم. ولی کسی اینجا نمی آید که کارد را پیدا کند و

شاید نه! ولی ما نباید چنین يك خطری را نادیده بگیریم. ببین! آه

ساده و بی سرو صدا

هاری مکث کرد:

ترجمه: م.ر

یک قتل ساده

و درست به همین دلیل (کارس ول) باخشم تمام سر وقت آنها آمده بود تا بقیه پولش را مطالبه کند. آنها جسد را داخل موتر گذاشتند. بعد از شهر خارج شده و در میان شب بطرف ساحل راندند.

(هاری) چشمها نش به عقر بك بطرول دوخته شده بود.

آنها برای مراجعت شان هم فکر میکردند.

هردو در (کوب هامن) توقف کردند جسد (کارس ول) را بدون کدام مراسم روی علف های خشك کجا - مهم نیست کجا! آنها بهر حال او را پیدا میکنند اینطور نیست؟ - چرا ورا به سا حل نمی بریم واز بالای صخره پائین نمی اندازیم. (هاری) با بیچارگی گفت: - در تانک ذخیره يك گیلن بیشتر تیل نداریم.

- بهر حال هما نظوریکه گفتی او را پیدا میکنند. بیا از اینجا بیرون برویم.

من موتر را تادم در می آورم.

تاریکی

تاریکی همه جا را گرفته بود

آنها هیچ دلیلی نداشتند که کسی بیاید و به خانه شان سر کشی کند ولی با آن هم این امر آن احساس نرسی مبهم را از بین نمی برد.

(هاری) خم شد و دسته کار در دستش گرفت:

- باید اینرا یکدفعه بشویم .. - تو احمق!

- ما باید خود مانرا از شر این کارد لعنتی خلاص کنیم.

بالا خره این کارد از خود او بودو .. (کارس ول) با این کارد وارد

به آن است نزن نشان انگشت تو...! - نشان های انگشت من قبل ازوی آن نقش شده نه؟

«هاری» بانگاه هایش در جستجوی يك روز نامه کهنه شد.

بعد کارد را از تیغه خون آلود آن محکم گرفت و با دقت تمام دسته آنرا پاک کرد.

بعد محتاطا نه آنرا در بین روز نامه پیچید.

- به نظر من کانال جای مناسبی است.

هر دو مرد خاموش و ساکت خانه را ترك گفتند و فاصله نیم میل را تا

کرانه شهر جاییکه کانال بزرگ
بین دو رسته بار انداز های مملو از
توده های ذغال جریان داشت پیاده
رفتند .
« هاری آهسته گفت :
— هه ! رسیدیم ..
و بسته روز نامه را در میان تاریکی
بطرف کانال پر تاب کرد .
بر عکسی توقع آنها صدای بهم
خوردن آب بلند نشد .
« تاپر » گفت :
— حتما روی کدام بار انداز
افتیده ...
ولی « هاری » حالا خودش را آرام
احساس نمیگردد .
— خوب که چی ؟ آنها فردا کار د
« کارس ول » را کشف میکنند و
اینرا هم کشف میکنند که توسط
کارود خودش بقتل رسیده .
« هاری » باز گفت :
— خوب اینها بر که لی دمکن است
به آنها بدهد .
— نشان انگشتان تو ؟ ..
« هاری » خندید :
— در بین يك روز نامه چملك شده

و بعد از آنکه من دسته کارد را بار بار
پاك كردم .
نه دوستم امکان ندارد .
— ولی تو ممکن است اشتبا
کنی !
— نه ! در این مورد من اشتبا
کنم .
وقتی آنها بطرف خانه بر می
گشتند « تاپر » باز گفت :
— ولی ما باید دو باره میرفتیم
و این کارد را پیدا میکردیم .
— چی ؟ در این نصف شب ؟ بالا ی
آن توده های ذغال دست پا بزمیم
هذیان میگوئی دوستم .
— روز نامه از امروز بوده ؟
— آوه ! هه ؟ حالا چه اهمیتی دارد
روز نامه از امروز بود یا از یکسال
پیش ؟
وقتی بر گشتند هر دو خا نه
را پاك کردند . کف اتاق را شستند
تمام گوشه ها را با دقت بررسی
کردند تا مدرکی از خود بجا نگذاشته
باشند . هر کسی به آنجا می آمد

حتی پولیس نمی توانست مدرکی
علیه آنها پیدا کند .
« تاپر » گفت :
این هم باشد ! من يك اتاق دیگر
پیدا میکنم .
اصلا از اینجا خسته شده ام .
اخبار قتل روز بعد به حروف درشت
در صفحه اول روز نامه ها نشر
شده بود .
« قتل اسرار آمیز ساحل کانال »
« هاری » بخودش تکان داد تا
لرزش خفیفی را که سنون فقراتش
را فرا گرفته بود از بین ببرد بعد
داخل فروشگاه شد .
— شب بخیر آقای تامسن لطفا .
روز نامه عصر امروز را بدهید .
راستی این قتل ساحل کانال چیست
— شما در روز نامه پیدا میکنید .
همانطور یکه آنها کارد را در بین
روز نامه پیدا کردند . عجیب است
نه آقا ! شما حرف مرا بیاد داشته
باشید . آنها قاتل را پیش از اینکه

آفتاب غروب کند می گیرند .
— ولی اینکار وقت میگیرد کارد به
کی متعلق بوده ولی این .
روز نامه ها !!
— کارد حتما به همان کسی تعلق
داشته که روز نامه صبح را دو ر
آن پیچیده .
— ولی این چه اهمیتی میتواند
داشته باشد ؟ !
— خیلی هم زیاد ! مثلا این رفیق
ممکن است از مشتری های من
باشد .
— خوب صاحب شما یکی از
مشتری های من هستید .
« هاری » کمی لرزید :
— خوب که باز چی ؟
— ولی شما میدانید من آدرس
مشتری هایم را کنار روز نامه با
پنسل می نویسم تا موزع اخبار اشتباه
نکند . مثلا از شما شماره ۴۷ خیابان
بل مونت میدا نید من ... من می
خواهم مشتری هایم را راضی
نگهدارم ... هه ؟ ؟ ؟



فرانک سینا ترا میلو نو آواره

نرم آواز جگ جونز که ازورای لودسیگرهای مخفی ای بخش میشد آگاه بودم . سینا ترا به دنبال من داخل تشناب آمد

از همان آغاز جوانی همان آوانی که سینا ترا تویابه عرصه هنر گذاشته بود همیشه پالو هنزه روی صحنه می آمد. و به این امر افتخار میکرد. حالا دیگر سینا ترا عادتش شده بود که دست هایش را بعد از هر یک ساعت بشوید و موهایش را تا زمانی شانه بزند تا به آن شکل که آرزو دارد برسد .

او به آری وارد شده بود و وقتی نگاه هایش متوجه من شد برای لحظاتی مرا باید دید قیافه اش بایک تبسم باز شد و من بخودم هشدار دادم که عکس العمل من باید خیلی طبیعی باشد . یعنی شور و شوق زیاد من شاید فرانک را به سوء ظن می انداخت . بنا بر این من همانطور ساده لبخند زدم و بعد ساده و معمولی پرسیدم :

— امشب چطور هستید ؟ و مشغول شدم

دست هایم را با دقتی لازم نبود پاک کنم سینا ترا مکتی سرد و برای لحظاتی طولانی از منظر من چند دقیقه آندامرا واندا کرد . و بعد بالانا حد گفت :

— من ترا می ستانم باشد ! شما در افتتاح کنسرت نانسی آمده بودید و بعدا دریاوتی خانما هم بودید نه ؟

من سرم را تکان دادم . موفقیت این اولین کنسرت نانسی او را تا سوبیه یک خواننده طراز اول در امریکا بلند برده بود بعدا منجا نفر برای ابراز تبریک به خانه سینا ترا رفته بودیم . و چون من در این دعوت استرالاداشتم فرانک سینا ترا مرا یک دوست محترم حساب میکرد . بنابراین بعنوان یک خبرنگار آن سوء ظن ذاتی فرانک را شاید سبب نمیشد زیرا فرانک به هیچ روزنامه نگاری حق نمیداد در زندگی خصوصی او سرزده داخل شود و او را سوال پیچ کند و بعضا خصوصی ترین جنبه های زندگی او را سخت مقابل دیدگان خوانندگان قرار میداد .

برای فرانک هیچ چیزی بیشتر از زندگی خصوصی اش و فرزندانش نانسی ، سینا و فرانک دوم اهمیت ندارد .

فرانک به شستن دست هایش مصروف بود و ما حرف می زدیم . من به فرانک گفتم که اصلا به هالیوود آمده بودم تا عکس های بعضی از ستاره های دهه سیام هالیوود را جمع آوری کنم . و فرانک اسم اشخاص را که فکر میکرد می توانستند به من کمک کنند گرفت . بعدا او مکتی کرد و باز پرسید : راستی قبل از کنسرت نانسی من شما را جای دیگری ملاقات نکرده ام ؟

من از اینکه او هنوز بخاطر می آورد تعجب کردم چون این ملاقات مابین ملاقات اول در ست ده سال پیش بود ، در آن آوان یک دوست من ، پردیوسر فلم که در عین حال دوست فرانک هم بود در هنگام یک پرواز مارا بهم معرفی کرد . بود .

انجلا وقتی دید من و فرانک هر دو یکجایماند دو دوست قدیمی برگشتیم و خوشحال شد بعدا وقتی من را بطرف موزه های میگرد چشم میزد



وقتی یک خبر نگار به ملاقات سینا ترا می رود و با او حرف می زند آیا شما تعجب نمی کنید ؟ سینا ترا اینکه در زندگی اش حاضر نشده با یک خبر نگار مقابل شود حاضر به مصاحبه شود ولی این دفعه خبر نگار ما (مایک اک کورت) است خبر نگار مشهور مجله پر تیر راز و منند اوون و حالا بهتر است از خودش بشنوید (این ملاقات مدتی پیش در هالیوود صورت گرفت)

جوکی مرا پهلوی جوکی فرانک قرار دادم خوب متوجه این لحظه طلایی بودم ، لحظه ای که ممکن به یک خبرنگار در یک عمر نصیب نشود .

فرانک حالا کمی سنگین تر از آن آوانی که روی صحنه بود بنظر می آمد ولی آن لبخند معروفش را هنوز به جبهه داشت من متوجه شدم که مهمانان دیگر هم از اینکه فرانک سرحال است خوشحال هستند چون فرانک وقتی سرحال نباشد

دیگر خوش آیند نیست این مارتین هم حالا داخل اتاق آمده بود و در پهلوی یک مو سیاه چشم سیاه همچنان انگیز قرار داشت .

در بین مهمانان دو جوان چهارشانه فضلاتی هم وارد شدند که من هیچ نشناختم . ولی بعد فکر کردم شاید موتوربان یا محافظ شخصی دو امریکا در آن بین اشخاص سرشناس و ترونمند داشتن موتور دان خصوصی و محافظ مرد شده ، دو جوان به همان سر عنی

که وارد شده بودند نا پدید شدند من میمانا ترا تنها گذاشتم و بطرف تشناب عصری پی که کف و تانیمه

دبوار های آنرا با سنگ سیاه فرش کرده بودند رفتم من از بین گریدور ترین شده سده و هفتن گاشتم و تنها از موجودیت اهنگ

— فرانک از در وارد شد . خانم میزبان را که به استقبال او شتافته بود با صمیمیت و گرمی تمام بوسید و بعد خونسرد و سرحال بادیکر مهمانان ایستاد و شروع به حرف زدن و سرگوشی کرد .

حالا قبل از صرف نان شب بود و تمام مهمانان گلاس هایشانرا بدست داشتند

فرانک آن ستاره افسانوی جهان سینما که همه مردم نامش را شنیده بودند ولی هیچکس او را نمی شناخت هم اینجا ایستاده بود و گلاسی را بدست داشت .

مردی که تا حال حاضر نشده بود بایک خبرنگار مصاحبه کند و معروف بود که از

مطبوعات انگلستان نفرت دارد . و حالا من از یک مجله انگلیسی آمده بودم و او را ملاقات میکردم .

من آمده بودم تا از فرانک آن سوال هایی را بپرسم که در طول چند سال روزنامه نگاران از یکدیگر شان می پرسیدند .

— فرانک در این انزوا چه میکند ؟ باکی بصر میرسد ؟ چی احساس میکند ؟ فرانک حالا ماه هاست که از صحنه سینما و موسیقی پاپ کنار رفته .

اگر من با جریان عاری به عنوان یک خبرنگار به ملاقات وی آمدم هرگز موفق نمیشدم او را ببینم ولی نه ! یک دوست — تا من را نمگیرم — به من اجازه داد در این دعوتی

که فرانک می آمد اشتراک کنم . دو ستم اصلا مطمئن نبود فرانک می آید ولی حالا فرانک آمده بود . وقتی دوست من در هنگام نان شب

و گرفت : توجهور توانستی اورا علا قه مند بسازی . ختما نوره تیلغون تمام رقاصه های عالیود رابه او دادی ها ، خنده و گنابنه سر میز وقتی آغاز شد که دین مارتین رویش را بطرف خانمی که بالا پوش پوست سمور ببر داشت کرده و گفت : « خانم شما نمی خواهید بالا پوش تانرا به مزایده بگذارید اگر اینکار را بکنید من قول میدهم فرانک آنرا بپر کند و شما تا دل تان بخواهد پول جمع می کنید ! » فرانک که حال بخندش به خنده مبدل شده بود گفت :

« دین هیچوقت نمیتواند واقعه آنشب را در مولنار و یکاس فراموش کند آنشب ما به نفع صندوق کمک به اطفال « کند فکر کنسرت میدادیم . کنسرت دادیم . بعد یک خانم مودل بود که باید بالا پوش پوست سموری که « گامدیش » اعانه داده بود می پوشید و روی صحنه می آمد ولی من فکر کردم باید کاری بکنم که عاید کنسرت بلند شود . همان بود که من کل موی درختانی را بموهاییم بستم و بعد این بالا پوش پوست سمور را ببر کردم و بعنوان یک خانم به تمام معنی یکبار روی صحنه آمدم . دراول کسی متوجه نشده بود ولی وقتی متوجه شدند سالون با انفجار یک خنده تر گید . آنشب ما یازده هزار دالر جمع کردیم . و این هم فقط برای آن چند لحظه دلنک بازی های من بود . من همیشه حاضر هستم به خاطر این اطفال بیچاره خودم و ادلنک بسازم . حالاکه خنده ما فرو نشسته بود خا دمه انجلا وارد اتاق شد و گوش فرانک به نهوا گفت که پسرش فرانک دوم دتلفون است سیناترا با عجله از روی میز پر خاست . و بطرف تلفون رفت ، مهمانی که کنار من نشسته بود گفت که فرانک همیشه با فرزندانش تلفونی در تماس است . مخصوصا پسرش فرانک دوم پیش از همه برای او مهم است چهار سال پیش وقتی فرانک دوم ربوده شده بود و ربایندگان دوصدو چهل هزار دالر خون بها مطالبه کرده بودند . فرانک سیناترا ادر آن آوان بالهجه یک پدر احساساتی گفته بود « من حاضر هستم تمام دنیا را به خاطر پسرم بدهم » فرانک دوم بیست و چهار ساعت بعد از آنکه پول خون بهایر داخه شد رها گردید .

فرانک دوباره سر میز بر گشت . در حالیکه مصروف صرف نان بود با هیجان و شور تمام در باره پسرش حرف میزد . « من همیشه به پسرم توصیه میکنم که باید با تماشاچی هایش ارتباط قایم کند ، باید بسو تماشاچی بر دازد . هر نمایش و کوفندر از سالون نیاتر خارج میشوند با خاطره ای به خانه شان میروند . و بعد این خاطره را خوب باشد یاد ! بین دوستان شان بخش میکنند ، و به این ترتیب است که یک هنرمند شهرت خوب یابدش را کمایی میکند . یگانه دلیل موفقیت من روی صحنه این بوده که من برهنه تماشاگر می رسم .

همه چیزم را در اختیار شنونده میگذا دم صدام را احساسم را استعدادم را . دوا این حال است که شنونده احساس میکند من واقعا می خواهم برایش آواز بخوانم . یک ه تر مند بی تفاوت مثل سنگ خارا بی حالت است .

خدا و اشکر که پسرم . زیاد به تبصره های روزنامه نگاران اهمیت نمیدهد . من در سال ۱۹۴۴ در مبارزات انتخاباتی به نفع روزولت اشتراک کردم و همه این مدت من از طرف روزنامه

نگاران توهین شده ام . یکی شان نوشته بود من بین دوستانم کارت تقسیم میکنم و چیزی نباید بود بگویم من از آنجا بخاطر این دوستی ام حق الزحمه دریافت میکنم . آنها بمن در مورد آنکه چطور معشوقه هایم را انتخاب کنم و از طرف شب چه نوع لباس بپوشم توصیه میکردند

فرانک دست چپ اش را که چند سال پیش بخاطر دزد مفاصل عملیات شده بود مالش داد و بهد بالا مقدمه گفت :

« من از اینکه از صحنه بیرون رفتم خیلی ها فایده کردم .

امید وارم عکاسان یک وقتی با من یکی قطع علاقه کنند . تادیر وقتی من با یک زن بیرون میروم مجبور نباشم جستم نام را در مقابل برق

فلش کمره ها خیره کنم . اگر انطور بکروز نامه ها مگو یند من آنقدر زن را داشته

بودم الان مرا در یک خمره پر از الکسول در فاکولته طب هاروارد بعنوان یک انسان عجوبه قرن نگاه میداشتند .

بعد از آنکه فرانک در سال ۱۹۶۷ با میا فارو قطع علاقه کرد عکاسان اورا بازیادویا نی جون « جل سنت چان » روی صفحات روز نامه ها کشانیده اند . دلخوری فرانک هم بیشتر از همین جهت است یعنی فرانک نمی خوا هد مردم زندگی عشقی اش را بعنوان یک فلم عشقی

نمایش کنند و حتی آن لحظات محرمانه را ببینند . در امریکا ستاره گان سینما درست مثل سیاستمداران روی صحنه هستند و هرگز توجه همه مردم برای هنرمندان است مثل سیاستمداران شان سرودست میکنند .

فرانک با همان لهجه قدیمی اش ادامه داد . من وقتی در فلمی بازی نکنم و یا وی



فرانک سیناترا آوازه خوان مشهور و هنرپیشه نامدار هالیوود

برده تلویزیون ظاهر نشوم باز هم کار هایی دارم که باید به آنها برسم من سرمایه ام را در جاهای مختلف بکار انداخته ام و باید از آنها مراقبت کنم .

یکانه تفاوتش اینست که من الان با آرامش بیشتر وزن میکنم .

برای جلوگیری از وزن گرفتن زیاد یا مجبور هستم به بازی گلف روز و یابه خانه بنشینم و حرکت شکم را انجام بدهم .

فرانک به حرفهایش ادامه میدهد و من حرف هایم را ثبت میکنم .

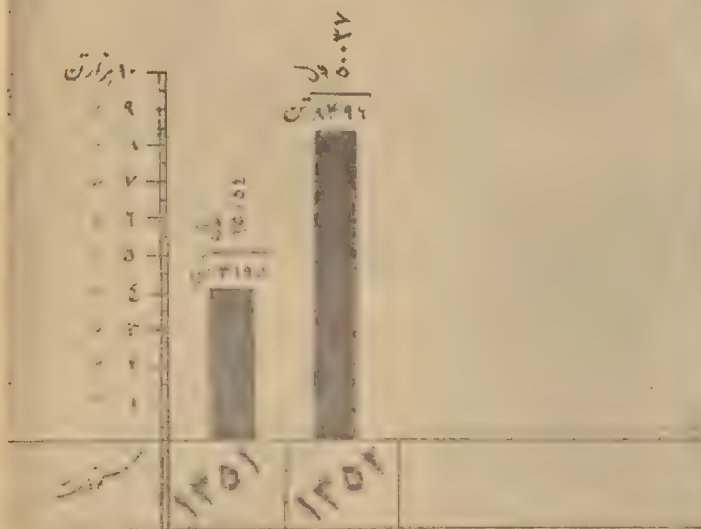
و بعد بخود می آیم و فکر میکنم خوب ام روزنامه نگار بودم نه ، الان حتی در مورد حرکت شکم فرانک هم به خواننده گان مینوشتم نه ! من باید - باس دوستی ده ساله را بونم راپیش از آنکه کار بجای خاص صی تر برسد تمام کنم .

من فلمم را به جیب میکنم . فرانک نگاه رضایت آمیزی بمن می اندازد و به حرفش ادامه میدهد .

ختم

در سال جاری پنجاه هزار تن پخته دانه دار از ارعین خریداری شده است تولیدات اروغن سپین زر روزانه به ۱۴ الی ۱۶ تن میرسد

گراف تولیدات پنبه معلوج نابریک سپین زر کندز از آغاز پیاپی
الی اخیر بدی سال ۱۳۵۲ و ۱۳۵۱



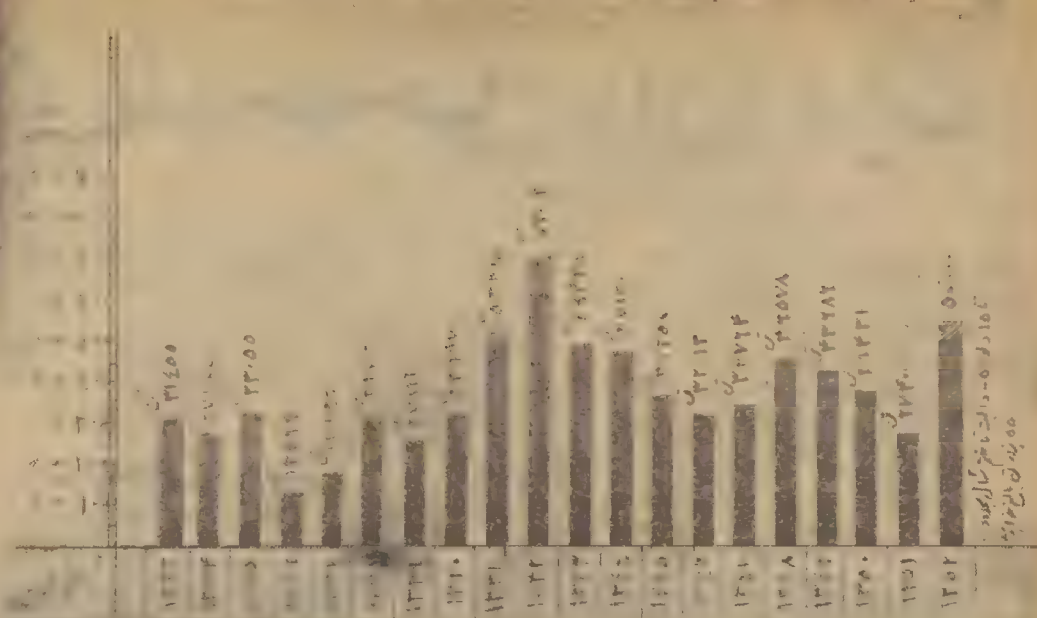
شده است .
ازینا علی عبدالملک می پرسد که
چه مقدار پنبه از خریداری امسال
بخارج صادر میشود و تا چه اندازه
به مو سسات داخلی توزیع خواهد
شد .
صد- و ر پنبه به ممالك خار جی
به اساس موافقت نامه مملکتین
مطابق سهمیه بندی از طرف مقامات
صالحه تشریت میگردد . صدور باقی
پذیرد تا کنون این معیار به مو سسات
کریبت سالانه دولت به پنبه
کاران ولایات کندز ، تخار و بغلان
تاچه اندازه است برای کمک به
زارعین پنبه کار به اساس حد
دولت از طریق وزارت زراعت و

در سال جاری الی ۱۵ دلو مقدار
پنجاه هزار تن پنبه دانه دار در مرکز
ونمایندگی های موسسه سپین زر از
زارعین خریداری گردیده است که مقدار
آن از سال گذشته تا همین تاریخ ۲۵ هزار
تن بیشتر است عامل اساسی تولید
وقت و زمان آن تمویل گر دیده
دها قین قیمت پخته خود را در موقع
تحویل گیری پخته بدون معطلی اخذ
مینمایند .
۳- علاوه آ پیش آمد و رویه مامورین
و منسو بین موسسه ، با پخته کاران



دستگاه جن سپین زر

خریداری پنبه نسبت بسال گذشته
بسیار است
املاط مسعودی و یاردهای
بسیار سال گذشته
۲- پنبه پخته را به زارعین
معطای در موقع تحویل گیری پنبه
کندز سپین زر دانه دار
حاصل پنبه خود را به سپین زر
تحویل نموده در سال گذشته
دهقانان تا دو سه ماه موقوف بگر فتن
پول پخته خود از شر کت نمسی
شدند . امسال به اساس روحیه
جمهوری و مسا عدلی شاهین
کندز سپین زر فرصه داده است
و مبالغ مورد ضرورت موسسه به
نه بر اساس ارزشهای مترقی
نظام جمهوری و خدمتگزاری مردم
تنظیم گردیده نیز زارعین را تشویق
نموده تا حاصلات پخته خود را تمام
و تمام به این موسسه بسپارند .
به بخاران .
پنا علی عبدالملک رئیس سپین
زر در مورد این تدبیری پشیمانی
شده تا کنون چه مقدار پول به زارعین
توزیع شده است
دلو در سه ولایت (تخار ، تخار و
بغلان) پیش از (۱۳۵۲)
نظری از کریبت دولت برداشته



گراف خریداری پنبه در نه دارسپین زر شترکت در ولایات کندز-تغار-وبغلان از آغاز تاسیس

موسسه

محور و خدمت واقعی به میهن استوار گردانیده و همگام با سایر شئون حیاتی به پیش می رود بابر کناری یکصد مامورین ازین موسسه نحوه کار کارگران و مامورین با و وحیه نظام جمهوری وفق یافته و نیروی کار کثان سپین زر در راه بلند بردن محصول بیشتر بسیج گردیده است که به عنوان مثال تزئید قابل توجه را که در تولیدات فابریکات رونما گردیده است حاصل مستقیم این

تغییرات و ترقیات اصل و بنیادی در وطن عزیز ما است. ما در پرتو رژیم فرخنده در تمام شئون حیاتی عملی کارگران از اجتماعی اقتصادی و فرهنگی همگام با زمان به پیش خواهیم شتافت چون منطق این نظام بر اساس

آبیاری در برابر یک جریب زمین ۳۰۰ افغانی پور تقوای و کود کیمیاوی در موقع تحویل دهی پنبه تحصیل میگرد پنبه دانه بزری اصلاح شده نیز در هر جریب زمین دو سیر از طرف سپین زر شترکت طور رایگان توزیع میگرد و علاوه بر این همگامی هائیکه



دکتر عبدالخالق سر طیب شفابخانه سپین زر در مورد آله انستیزی توضیح میدهد

در مورد زرع پنبه بوسیله مامورین عدالت و خدمت به وطن استوار است ترویج زراعت توسط واحد های مربوط لذا شیوه خدمتگذاری و ایفای وزارت زراعت و آبیاری صورت می گیرد نیز کمک قابل توجه به دهقانان و اصلاح و تزئید محصولات محسوب میگرد.

رئیس سپین زر در جواب سوالی گفت: استقرار نظام جمهوری در افغان-نستان بی شبهه سر آغاز تحولات شاخص فعالیت های خود را بر

تحول است.

از اول میزان سال ۵۱ الی اخیر سال مذکور مقدار (۴۱۹۵ تن) پنبه توسط ماشین های جن و پرس مخلوج و عدل بندی شده بود که (۲۵۰۵۶) عدل میشود. در حالیکه از ۱۵ میزان سال ۱۳۵۲ الی اخیر ماه جدی ۵۹ مقدار (۸۴۶۹) تن پنبه توسط ماشین های جن و پرس حلاجی گردیده که (۵۰۰۷۳) عدل پنبه آماده صدور میباشد که صد فیصد افزودی به تناسب سال گذشته صورت گرفته است. به تناسب افزودی مقدار در ولیدی پنبه مخلوج افزایش در مقدار سایر مواد تولیدی فرعی این موسسه از قبیل کنجاره و پو ستنک تخمین شده میتواند از رئیس سپین زر سوال میکنم تولیدات روغن سپین زر روزانه چه مقدار است تولید روغن روزانه بین ۱۴ الی ۱۶ تن میا شد که این مقدار بین ده الی سیزده تن بریاست عمومی ارزاق و احتیاجات عامه به اساس پرو تو کول که در اخیر عقرب امسال امضا گردیده انتقال داده میشود تا از طریق مغازه های آنریاست در شهر کابل توزیع گردد در این اواخر فابریکه حاضر گردیده که برای صاحب منصبان زاردوی جمهوری در مرکز ماهانه پنجاه تن روغن از فابریکه داده شود روغن باقی مانده که بین سه الی چار تن میشود بوسیله مغازه داران و معتمدین که در محلات مختلف ولایت کندز،

بقیه در صفحه ۵۴



خنګه کولای شو چه خپل ځان وپیژنو

او علمی توان په اندازه داسی کارونه غوره کاندی چه په پریالیتوب سره یی سر ته ور سوی په پای کی مو نښر باید دځان پیژندنی شعار ته کلکه پاملرنه و کړو او خپل ځانونه وپیژنو ترڅو چه په ټولنه کی خپل کارونه مخ په وړاندی بوځو او په ژوندانه کی دیکمرغی او خوشحالی څښتنان شو .

اوپلور نلری اود خپل شخصیت په باره کی تل اندیښمن او مشکوک ښکاری .
خومره بهینه وی چه داچله خلک لکه دهغه سړی په شان چه دژبه په رنځ اخته وی اود ځینو کارونو په سرته رسولو کی یی یولی بندیزو نه او محدودیتو نه په ځان منلی وی دخپل شخصیت ، استعداد، طبیعی ظرفیت

چه دیوبل کار به لټه کی شو چه زمونږ په واک کی وی او په بریالی توګه تی سر ته ورسولی شو .
دزیاترو خلکو درو حی نارامیو علت دادی چه دخپلو کړو وړو څخه غلط تصویر کاپی یعنی ددی پر ځای چه ځان وپیژنی خپل ځان دخلکو په نظر کی په بدله ښه او تصنعی څیره ښکاره کوی اویه خپل نفس هیڅ اعتماد

دځان پیژندنی اصطلاح په حقیقت کی هغه شعار ؤ چه څو پیړی دمخه یونانی فیلسوفانو دټولنی دسمون او اصلاح په غرض معمول گرځولی وه اوروځ پیژندونکو بیا دغه اصطلاح دهر ډول نیکمرغی او سعادت اساس وګڼله داخر ګنده ده چه خلک دخپل موثر ، کور اود ژوندانه دنو رووسایلو په باره کی نسبت ځان پیژندنی نه زیات ارزښت ور کوی خو نه غواپی چه دخپل شخصیت په باره کی هم لکه دژو ندانه دنورواپتیا په شان څیړنه وکړی .

څرګنده خبره ده چه ځان پیژندنه دخلکو پیژندنی نه زیات ارزښت لری خومونږ اکثراً دژوندانه دپېښو او واقعیتو نو نه د تبصی لاره نیسو نو پدی توګه دخپل ځان یو غیر واقعی تصویر پاسو او زیاتره وخت دغه دروغجن تصویر ته دخپل ژو ندانه واقعی اورښتینی تصویر هم وایوځودا ډول تصویرونه دحقیقت نه ډیر لری بریښی ځکه چه په هغی کی ځانته دداسی استعدادونو او قدرتونو نسبت کوو چه اصلاً اویه حقیقت کی هغه نلرو .
ځینی وخت دغه راز ذهنی تصویر دحقیقت نه ډیر کوچنی اونیمګړی وی پدی معنی چه خپل ځان ډیر عاجز اوناټوانه بولو او خپلی نیمګړتیاوی په مبالغه آمیزه توګه تصویروو اود خپل شخصیت نوری ګټوری اومثبتی خواوی دپاره پاسو چه ددا رنگه تصویر نه هم دناکا می اوخواشیني نه پرته بله نتیجه لاس ته نه راځی .
که چیرته په رښتیا سره غواپی چه دژوند په زیاترو چارو کی بریالی اوسو نو دهری وظیفی اودندی دمسولیت منلو دمخه باید په شرا فتمندانه توګه خپل شخصیت وڅیړو اوڅه وخت چه کوم کار مونږ ته سپارل کیږی لومړی باید دهغه کار دسر ته رسو لو دپاره دټولو امکاناتو وسایل اومناپو په باره کی فکر وکړو که چیر ته مونږ دنوموړی کار دپای ته رسولو وسایل ، استعداد او ظرفیت نه در لوده باید داو منوچه دهغه کار چو ګه نه یو ښه به داوی



کوتاه. دلچسپ. خواندنی

فلتر سگرت



برای نخستین بار استفاده از فلتر سگرت در آمریکا معمول شد، زیرا هنگامی که فیلتر خستگی ایجاد میکرد،

از اینرو برای جلوگیری از قطراتی که به ریهها وارد شده و باعث خرابی آن میگردد فیلتری تهیه گردید که از کمی پخته و یک ماده سلولوزی ترکیب گردیده بود و لی این فیلتر هم نمیتوانست از ایجاد بعضی امراض جلوگیری کند تا آن که یک دکتر فرانسوی به اسم (باراف) در نتیجه آزمایشها یی که به

عکس جالب



معلم الکتریک

در کشور انگلستان وسیله جدیدی ساخته شده که بزودی معلمان را خواهد گرفت این دستگاه که شباهتی به صفحه تلویزیون دارد به خوبی می تواند به سوالات شاگردان پاسخ بدهد وقتی سوالی از طرف شاگرد طرح میگردد با فشار دکمه ای که در دستگاه نصب است، جواب سوال روی صفحه نمایان میشود، و اگر جواب مثبت نباشد و یا توضیحاتی درباره خواسته شود، این وسیله می تواند بهترین جواب را تهیه کرده و به قناعت معلم بپردازد برای استفاده از این وسیله شاگردان باید حداقل پانزده سال داشته باشند.



حکایت

خلیفه بغداد در موكب موكب حشمت و شوكت خود ميراند ديوانه بيش وى رسيد و گفت اى خليفه غناى كشيده دار كه در مدح تو سه بيت گفته ام گفت بخوان خواند خليفه واخوش آمد ديوانه چون آنرا ديد گفت مراسه درم عنايت كن كه روغن و خرما خرم و سير بخورم خليفه فرمان داد تا به هر بينى هزار درم دهند

آتش زیر خاکستر

گفته شده دخترانی که لباس خاکستری چارخانه می پوشند، در حکم آتش زیر خاکستر هستند که با دیدن حتی الامکان از آنان دوری کرد زیرا ممکن معاشرت با آنها عواقب بدی بدنبال داشته باشد.



شعر چون عشق تعریف ندارد

من عمری را در کارشاعری ظاهرآ بنام
استقبال و در حقیقت دنباله روی بسیر برده ام
بعد از یک محاسبه با خودم دست از کار شعر
گفتم کشیلم

پس از یک توقف و سکوت باز شعر گفتم ولی
باشناخت و دید تازه

شاعر در برابر خود، جامعه، محیط خود
و انسانها مسئولیت دارد شیخ یوجز مضمون
نو شاخصی ندارد

فلنگو با شاعر کیفیت خاصی دارد، او در
کتابش اسرار زیبایی و فاش می سازد
نازک خیالی ها پیش نامزد احساس و لطافت
بش می رود...
درد شاعر لذت دارد، قصه شاعر
عجراست عشق است و قصه شاعر سگر آرد
و هیجان انگیز است.

و ما برای اینکه شاعر را، گفته های شاعر
را و چشم دید شاعر را بشناسیم که علاقه مند احساس
و اندیشه هستیم حکایت کرده باشیم. باز هم
فنگوی داریم. با شاعر جوان و نکته سنج
معاصر عبدالله آدین بود شاعری که مانند
عز شاعر دیگری زندگی را با دید خاص خودش
نگریسته و از آن شعر می سازد، زشتی
و زیبایی ها را با هم می آمیزد و دوستی بغموض
مزین کرده و با تسلطی که در کلام دارد آنرا
با احساس لطیفش در قالب شعر می دزدد.

از آدین بود میرسم آغاز کار شاعری
انگیزه شعر گفتنش چه بوده؟ میگوید:
- خوب بیادم نیست که کی، در کجای
چه انگیزه اولین بار شعر گفتم ولی بگویم
ستاد و مربی بزرگوارم «روان هادی» از آوانیکه
جوانی ام با بسیاری کودکی آمیخته بود
بشعر خوانی، حفظ شاه بیت ها و جمع آوری
آثار شاعران و جنگ های قلمی سخت علاقه مند
بودم و کم و بیش با آثار شاعران زادگاهم
لوریج قدیم «درستاق امروزی» مشغول شری
داشتیم.

یک وقت متوجه شدم که مرادوستان،
با اصطلاح شاعر میگویند سالها میگذرد و من
هیچنان شعر می گویم.
و در روزی ورق میگردانم تا مجموعه ای
اشعارم بر جود می آید.
من شاعر شده ام... این همه که سروده ام
شعر است... حاصل محاسبه ام خود را
نگان میدهند و میگویند معلوم میشود
که آنچه اشعار یا اسم یا مسمی تر منظومه
های من که بنام استقبال از آثار شاعران
عالیقدر شعر قدیم تسوید کرده ام به حقیقت
استقبال نی بل بدرقه و «مشایعت» ننگ
لنگان از آثار آن شاعران سخنران، مبتکر
و هنرمند گذشته بوده است.

میوه حرام
شب در لپا س خواب به چشمان نیمه باز
حمازه سنج
در را کشود خامش آهسته او فتاد
بر روی تخت خواب
اندام ناز پرورش از روی پیرهن
برجسته می نمود.
لب های پوسه خواه وی از گرمی هوس
سوزان و داغ بود.

ماه دوچار آنطرف روزن اطاق
از لای شاخ بد
عریان رنگ باخته بقرار و رنگ
دزدیده سر کشید
آزمای بوج خانه تا ماه آسمان
دیدیم فرق تام،
این در کمال حسن شرد زیرا زسختن
وان گنگ و ناتمام

عاشق برونک سایه بپایش فتاد و گفت:
کای! حور خاکزاد
امشب «بهشته» وصل بود تادم شعر
باید که کام داد...؟!
بر خاسته با عتاب و زورخ یکطرف فکند
گیسوی مشکام،
گفتا: که در بهشت وصال اجتناب کن
از میوه حرام

فراموشم شد که بگویم قبل از همه شاعر
در برابر خودش نیز مسئولیت دارد.
معموله بایست نخست شاعر بداند که
شاعر است - این نام نامی به شان او این
لباس فانی بقد او راست می آید و این دور
از مطلبی است شاعر قضا و آنطوریکه قضا
کسم دنیا را و مقلد، برای رسیدن به آن مرحله
دانش قواعذ زبان دری، مطالعه آثار
لنشتگان و احاطه بر ادبیات قدیم از هم
ضروریات است.

آنکه که مایه واسباب شاعر شدن فراهم
گردید این همه عوامل بارت، احساس و
سختی طبع شاعر یکدست شده آدم را در
طریق دشوار شاعری رهنمون میکند.
سیس بر - شاعر لازم است که بداند، عده
دیگر توجه کند و آن شناخت و رعایت زمان
و مکان است و خود شناسی و سپس جامعه
شناسی باید اصل زمان از وجایب شاعر
است.

حاصل گفتار بالا اینست که شاعر بعد
دانش ادبی و بادرک حقایق و چگونگی جامعه
و محیطی که در آن زیست دارد شعر بگوید
شعری که: مواد خام، منبع احساس و الهام
آن محیط و حالات و کیفیت جاری آن انسانهای
موجود آن محیط است. اینجا ست که میگوید:
«شاعری آینه دار جامعه است»

می پرسم شاعر فقط در برابر محیط و جامعه
مرد مسئول است پس دنیا و بشریت چه؟ پاسخ
میده.
خیر آنطور که دانش و فرهنگ در قید
مرز و مرز جدی نیست محدود و گفوری ندارد
هنر و ادبیات نیز مال مشترک انسانها
بشریت است، چه کسی بهتر از شاعران
و درو های مشترک بشری را میتواند بشری
اداء کند. توجه کنید سعدی بزیان شعر این
حدیث پیغمبر بزرگ اسلام را چگونه اداء
کرده است.

این جهان باشد کتاب و عشق سرتاپای آن
شاعر این الفاظ در لکش را به معنی کند

سی دم اعضای يك پیکرند
چو در آفرینش ز یک جوهر اند
چو عضوی بدرد آورد روزگار
دیگر عضو مارا نمائند قرار
تو که محنت دگران بینی
نماید که نامت دهند آدمی

اینجاست که از آیین بود میخوام تسا
نظرش داد باوه شعر نو بگویند:
بعد از يك مكث نسبتاً دوامدار در حالیکه
سرچایش اسنوار تر می نشینند جسوراً ب
مدهد:

فکر میکنم منظور شما از نشستن پسای
این مصاحبت بیشتر بحث روی شعر نو است
ز مورد نظر من متفاوت از دیگر آریابان نظر
خاصاً نوپردازان و طرفداران شعر نو می
باشد (باینکه خود نیز کم و بیش بنام
شاعران آورد شناخته شده ام) این «جیب
آدمت که طبع آدمی نوپسند و نچند خسواد
است ولی به هر حال قاعده کلی در هر چیز
و من جمله هنر آنست که نو هاستور لا
بایست از کینه ها خویش زیباتر و باارزشتر
باشد طبعاً سلیم اثر نو های ناقص ورشت
بیشتر از کینه ها بیزارند»

در مورد شعر من قبل از همه بکار بردن
لفظ کینه را قبول ندارم رد عوض استعمال
کلمه (قدیم) را مناسب میدانم زیرا عادتاً
کینه آن چیز را گویند که دیگر بیکار
منزور و غیر قابل استفاده باشد که این امر
البته در مورد شعر راست نمی آید و اگر مراد
از کینه فقط گذشت ایام باشد آنسکه
بر و زمان بر شعر چنان اثر دارد که بر شوق
و تیراب دارد

در مورد شعر نو باید گفت بادر نظر داشت
«به تعریفاً و تو جیهات ، رد و قبول ها و
جارو جیجالی که از سالهای سال و بخصوص
بیشتر از ده سال به این طرف در حلقه های ادبی
نور درین زمینه بعمل آمده در پایان همه
يك حقیقت مسلم آمده و همه بر آن اتفاق نظر
دارند که شاخص نوی شعر بیشتر به مفهوم
مضمون و ابتکار معنی آنست نا قالب و شکل
قالب و شکل که متأسفانه غالباً نزد ذ هنریت
عام ممزه و مشخصه شعر نو قرار گرفته
است بدواً به نظرم درست نیست چه اگر
کلامی در دو کات اوزان و قواعد عروضی
موزون و مفعی گردد ولی فاقد تا زگی
معنی و حسن ترکیب و ادا باشد، اگر آنرا
(شعر) نتوان گفت لا اقل بنام نظم می توان
ساخت و هرگاه جمالتی دراز و کو تاه، بهمت

و بلند دنبال هم قرار گیرد باز هم مانند گفته
فیل عاری از مقیوم بگردزیا باشد میدانم
هاتن چه نام گذاری میتوان کرد شعر ۰۰ ؟
هرگز نمی نظم ... ؟ خبر - نشر ؟ ... نمیدانم
سازد»

در حالت سوم هر گاه کلامی موزون
گردد بدون رعایت فوای و قواعد عروضی
مگر حاوی احساس لطیف و حسن معنی باشد
این يك شعر است يك شعر نو خوب
در حالت چهارم هرگاه در محدوده قوا عد

عروضی یعنی با رعایت وزن و قافیه و غیره
صواب و شرایط اسلوب قدیم مضمون تازه و
لطیف و با حسن بیان در شعری گنجا نیده شود
این دیگر يك شعر نو به تمام معنی است يك
شعر دارای مضمون زیبا ، شکل و قیافه زیبا و
موسیقی و آهنگ زیبا

می خواهد به شرح و بسط مزید ادامه دهد
گفتارش را بریده می پرسم: پس منظور و غایه
از تغییر شکل و قالب در شعر نو چیست ؟
جواب میدهد:

نظم من در مورد آنست که من وارد شدن
تغییر و تحول را در شکل شعری (گریز
زنانه) و (عقب نشینی مصلحتی) میدانم
بدین معنی که قبلاً گفتم شعر قدیم بهر حله
کمال و درجه جمال خود رسیده (خلاف
آنچه که طرفداران آن مطلق شعر نو گفته اند
که شعرو مکتب شعر امروز است در حالیکه
شعر دیروز خود دواچ کمال بوده و کجای
شعر دیروز ناقص و ناتمام مانده که شعر نو
آنها ا کمال کند ؟)

و همه برآنند (که درصد قرن چون عطار
نا بد) لذت شاعر معقول و با انصاف امروز
و دیگر می بیند دیگر نمیتوان مانند سیمای
و حافظ ، بیل و صائب جامی و مولوی صد هاتن
دیگر شعر گفت و مردم هم سالها قبل دیگر
ارکار استقبالیه گوئی ها (مشایعت هسای
لنگ لنگان و پیروی های خشک و بیدل و حافظ
و مولانا نمایی و فخر سده خسته و منزه چر شده اند
و بقول معروف جاییکه اصل را دارند دیگر
به فرع چه وقتی می گذارند آن نگه یک
گریز شاعرانه و زنده امی کند دوست بکار
تغییر شکل و قالب و به اصطلاح معمول آن
نفس فرم می شود

من در مورد خودم یقیناً و در قسمت دیگران
نا غالب گمان نام این کار را گریز زنانه
و عقب نشینی مصلحتی گذاشته ام البته

منظورم ادو یگران آن شاعران نو آور است
که من به بعضی اشعارشان از حیث تا زگی
و حسن مضمون و مفهوم آن در چو کات تعییر
سنگ و قالب دلیستی و علاقه مندی ز یا دی
دارم و به حساب گروهی که چار دست و پای
نه جان به اصطلاح خودشان فرم (یعنی دلبو
شکل) سپیده اند و هنر یانانی را بنام شعری
و خاصاً شعر سپید و آزاد بگوش و رخ
مردم میکشند و آنکه خود را در دنیای شعر و
ادب صاحب رسالت و ارشاد، تعبد و یلوازه
های از قبیل پیششار و پیشرو میدانند کاملاً
حداست

چپه نحویکه آزادی افراطی اجتنابی را
انارشی میگویند شعر سپید را به معنی عام
انارشی هنر میگویم تا بقول دا نشیندی برای
هر کس زمینه شاعر شدن مهیا گرد او طوریکه
هم اکنون شده است و کار دانی نوع شاعری به
استخوان مردم رسیده است که میگویند
بزر گوار خدایا ز شرابین همه شاعر
مگر به لطف خود این ملك را نگینا ری

البته نا گفته نگذاریم عده محدود و انکشت
شماری هم امروز و دیروز وجود داشته اند
و هستند که با رعایت قالب و اسلوب پیشینیان
در ترکیب درست الفاظ و ابتکار معانی و
مضامین کوشیده اند و میگویند یعنی معنی
را باز یابی ترکیب و ادا یکجا داشته و دارند
و این بهترین مثال نو آوری در کار شعر و
شاعری است که هم اکنون مثال زنده آنسان
استاد خلیلی آخرین باز مانده (حرفان باده
حورده) می باشد
مختصر اینکه اگر مطلوب ، شعر نو
است هر شعریکه موزون بوده و مضمون و
ترکیب زیبا دارد شعر نو است خواه در قالب
قدیم باشد و یا به تغییر شکل و قالب
و منضم به قالب قدیم شعری دارم

سپیده هاتم این مزده دادو زود گذشت
کشای دینه شب و نغم که بود گذشت
چمزه که دلم زنده کرد و جانم شاد
ز لوح خاطر من نقش غم زود گذشت

خوشا نظام نو و جنب و جوش «چمپوری»
هزار شکر که آن عالم خود گذشت
ز بیدالتی و جور و ظلم پر سوما
چها کدر نه این گنبد کیود گذشت
چهاشکهای روان و چه ناله های حزین
ندید هیچکس و نه کسی شود گذشت

دوستی قوم کسی کم نکرد بادست
رسید هر که بدوران بر آن فزود، گذشت
هزار سر که بزانی غم نطفت شبی
یکی بزانی دلدار هم غنود، گذشت

نشی و کلبه نمناک و ناله بیمار
شبی و بزم خوش و مطرب و مسرود، گذشت
ندید ساحل امید و گشتزار مراد
چه عمر ها که غیت همچو آب رود، گذشت

تو شاد ز رویه امید باش و خدمت کن
چغم خوری که چپار بوسیر و دود گذشت
بگوی قصه «فر دای» باشکوه وطن
مخوان فسانه (دیروز) هر چه بود گذشت

از آدین بود میپرسم که از شاعران نو
کی ها را می پسندید ؟ جواب میدهد:
سوال مشکلی طرح کردید من خدا خدا

میکردم که چنین پرسشی از من نکند اما حال
کننده جز جواب چاره نیست:

من طوریکه در خلال این گفتگو اطمینان
کرده ام بیشتر از اینکه به شاعر بودن خود
معتقد باشم از فیض سالها مطالعه شعر و

استفاده از محضر و آثار شاعران گذشته
و موجود به فهم و درک شعر استعداد و علاقه
مندی دارم (البته پیش خودم) بنا از هر

شاعر یکه ولو يك بیت و یا مصراع زیبا و
عانی دیده و شنیده ام به صاحب آن بیت
بعیت شاعر حرمت دارم

اما بقول شما از شاعران نو پرداز بعضی
پارچه های فارانی از نظر توصیف و تشریح
و تجسم دقیق صحنه ها و حالات مرا جالب
کرده است مثلاً پارچه «خاطرات ماه و آبشار
طلا و باره اشعار بارق شفیع از نظر حرارت
و تحرک آن خوشم می آید مانند پارچه

(ای ناله) البته از شعرای جوان دیگر که کاه کاه
اشعار خوب آنها را شنیده ام و متأسفانه نه هم
آکنون شهرت و تخلص شان درست بیاد م
نیست قدر دانی میکنم امید است مجموع ه های
اشعار خوب ایشان چاپ و نشر شود تا
بناویم استفاده بیشتر ببریم و بکار شاعری
شان آشنا شویم

بقیه در صفحه ۶۰



آدین بود : من عمری را در کار شاعری ظاهر با نام استقبال و دو حقیقت دنبال روی بسر برده ام

یاد داشت از: لیلای - تنظیم از: دیدبان

سرعت گرفته است و از خیابانهای فرعی اصلی سرعت میگیرد و هنوز چند دقیقه نگذشته است که جلو در خانه موقوف می‌گردد. از موتور پیاده می‌شود و بسیار عادی و معمولی می‌گوید:

شب بخیر! متشکرم که مرا رساندید. محسن خان اول حرفی نمی‌زند، اما بعد از موقت پیاده می‌شود و بطرف درحالی می‌آید و میگوید:

باینکه از من دعوت نکردید، اما دلم می‌خواهد چند دقیقه مزاحم شما شوم، حرفهای دارم که باید بگویم. لازم است که همین امشب بگوئید؟

از نظر من بی! اما شما را نمیدانم. شانه هایم را بالا می‌اندازم و میگویم:

اگر خیال می‌کنید ضرور است، بفرمائید.

محسن خان، در های موتور را قفل میکند و به دنبالم می‌آید. با کلیدی که دارم در حوالی راباز می‌کنم و وارد می‌شوم. نوری از اتاق عمه به بیرون می‌تابد و بنظر میرسد که روی سمیت حوالی صدا می‌کنند. صدای قدمهای او است که هیكل تکیه عمه در چهار چوب در ورودی دهلیز قالب می‌گیرد و با صدا کزبری می‌پرسد:

لیلای! تو هستی؟

میگویم:

بی!

صدای محسن خان بلند میشود: من هم هستم.

آنوقت عمه چادرش را دور گلویش می‌پیچد و از دهلیز قدم روی صفا می‌گذارد و آنوقت با صدای آهسته به محسن خان سلام می‌کند.

محسن خان بی توجه به او، بدنبال من وارد دهلیز میشود و مستقیماً بطرف سالون می‌آید و وقتی من چراغ سالون را روشن می‌کنم او خودش را بمن می‌رساند و میگوید:

لیلای!

محسن خان با کوشش فراوان میخواهد آرا من کند، اما غم و دردی که وجود را انباشته است و راه نفس کشیدنم را بند آورده است با این حرفها، با حرفهای محسن خان کاهش نمی‌یابد و اشکی که در چشمهای من جو شده پایانی ندارد.

میخواهم حرف بزنم نمیتوانم، میخواهم جلو اشکها بگیرم نمیتوانم فقط دلم میخواهد تنها باشم، تنهای تنها جایی که هیچکس صدایم را نشنود، جایی که هیچکس مرا حتم نشود و بگذارد من با خودم باشم، با اشک و رنج و بد بختی خودم باشم. خیابان هنوز خلوت نشده است و رفت و آمد جر یان عادی خودش را دارد.

پولیسی آرام آرام بطرف ما نزدیک میشود و نگاهش بموتور ما به بنز شیری رنگ ۲۲۰ دوخته شده است. قبل از اینکه من متوجه شوم، محسن خان با انگشتش پولیس را نشان میدهد و میگوید:

دلت میخواهد پیش از این رسوایی کنی؟ پیش از این مردم را متوجه ماساژی؟

اول من اعتنایی نمیکنم. اما وقتی میبینم، پولیس در چند قدمی ما رسیده است، معنای حرفای محسن خان را بهتر درک میکنم و میگویم:

نه! همان يك رسوایی برای من کافی است.

محسن خان دیگر معطل نمیشود و با عجله ماشین را روشن میکند و با سرعت موتور را بحرکت در میآورد. پیش از اینکه پولیس به ما برسد موتور از کنارش می‌گذرد و من نگاه های مملو از سوء ظن او را می‌بینم که چند لحظه به موتور خیره میشود و همانجا در گوشه خیابان می‌ایستد و شاید نا لحظه که موتور از نظرش گم شود، همانجا بیحرکت مانده باشد.

محسن خان به یکی از خیابانهای فرعی می‌پیچد و در حالیکه چنین های پیشانی من رویهم افتاده است می‌پرسد:

میروید خانه؟

مسلم!

محسن خان دیگر حرفی نمی‌زند و سرعت موتور می‌افزاید. بنز

لیلای! گاهی حرفهای تو مثل تیغ برنده است و گاهی هم آدم نمیفهمد که طرف صحبت تو کیست. وقتی هم حرفی بماند بیا ید، همه را محکوم میکنی و همه را بایک چشم میبینی. این چه دلیلی دارد؟ چرا اینطور میکنی؟ در حالیکه

مکی میکند.

میرسم:

در حالیکه چه؟

شمرده، شمرده میگوید:

در حالیکه انسانها هر چه باشند هر قدر وجه تشابه داشته باشند، باشند، در موارد بسیاری است که باهم متفاوت اند و هیچگونه شباهتی باهم ندارند.

سگرتی از روی میز بر میدارم و هنگامیکه میخواهم آنرا روشن کنم بقیه در صفحه ۶۱

خوانندگان عزیز ژوندون قضاوت میکنند

بر طرف ساختن آن در آینده کارهایی بکنند و برای اینکه این غلطیها تکرار نشود باید محتاط باشند. این نکته را نیز باید برای واضح سازم که حادثه ای که در زندگی تو بوقوع پیوسته کاملاً چیز استثنایی نیست. یعنی بسیاری از پسران و دختران جوان را میشناسیم که در زندگی بهمین گونه اشتباهات دچار شده اند و اگر قضاوتی غیر از این وجود داشته باشد بدان معنی است که ما در اجتماع زندگی نمیکنیم، حوادث مثل يك تصادف نیست که ما جرای در پشت خود نداریم بلکه همیشه ما جرای های قبلی را دارد که حادثه های خوب و غمناکی را می‌آفریند.

لیلای عزیز! حادثه ای که زندگی ترا رنگ دیگر زد کاملاً حساب شده بوده و با اساس يك پلان قبلی انجام گرفته است. جواد بالای پدرت پول قرض داشته و پدرت نمیتوانسته این قرض را بپردازد و بعد جواد ترا از پدرت خواستگاری میکند و پدرت هم بخاطر اینکه مدیون است این وصلت را می‌پذیرد اما نمیداند که در پشت پرده چه گپ های دیگر پنهان

بقیه در صفحه ۶۱

لیلای عزیز!

قصه اجرای زندگی ترا از همان نخستین روزهاییکه در مجله ژوندون به نشرش اقدام کردی، تعقیب میکنم داستان زندگی تو ما جرایهای شوم و انگیزی دارد که در نهایت حادثه عجیبی را میسازد.

مردختر در زندگی حق دارد یک نفر را برای همسری خود انتخاب کند و تو مانند سایرین این حق را داشتی جواد را که در روزهای نخست برای تحقق بخشیدن آرزوهای شومش قصه عشق در در گوشت زمزمه میکرد بحيث مرد زدن گوی و شخص ایدالی برای خود قبول کنی چون نمیتوانستی در زیر چهره بظاهر آرام جواد يك روح شیطانی خوابیده است.

آدم نمیتواند تمام حوادث را که در آینده اتفاق میافتد پیش بینی کند از همین سبب است بعضی اوقات آدم اشتباه میکند و اگر بگویم که تمام انسانها در زندگی اشتباه میکنند به خطا نرفته ام، منتها بعضی اشتباهات کوچک و ساده است که میتوان بزودی جبران کرد، ولی بعضی غلطیها و اشتباهات بزرگ است و کسی در هر حال همه اینها قابل جبره میباشد یعنی آدم میتواند بفرای



داستان دودل

ترجمه: از انگوت

سناریو اشرف و رشیدوف ویتکویچ

موضوع از: ابوالمعالی بیدل -



مفهرمه:

در کشور ما از علاقه‌مندان آثار ابوالمعالی بیدل کمتر کسی وجود خواهد داشت که داستان منظوم «کامدی ومودنه» او را در مثنوی عرفان نخوانده و بار بار از آن لذت نبرده باشند. این منظومه که بازگو کننده عشق آتشین و نمایانگر تلاش خستگی ناپذیر دو دلداد ه برای وسیدن یکدیگر است از حیث قدرت تعبیر و تمویر - آهنگ کلمات - دقت و لطافت مضمون و سلاست و روانی خود، یکی از شاهکار های بیدل بشمار میرود.

بیدل طی ماجراهای این داستان - هنراصول رامستاید - مقام هنرمند واقعی را برتر از فروشو و ظاهری ... نشان میدهد و ایده های انسان دوستی و عدالت پسندی را تبلیغ مینماید.

شاعر ونویسنده چیره دست ازبکستان شوروی اشرف رشید وف که بدون تردید به خصوصیت های زبان شعر دری و مکتب ادبی بیدل آشنا نی داند، با اساسی قرار دادن سوژه این اثر سناریو یویی بنام «داستان دودل» نوشته گه از روی آن فلم هنری زیبایی نیز تهیه گردیده است. از آنجایی که ابوالمعالی بیدل در مملکت مانسپرتی بزرگ و علاقه‌مندان فراوان دارد خواستیم این سناریو را که نخستین گام در جهت استفاده از آثار جاویدان این شاعر بزرگ شرق در جهان سینما و تیاتر می باشد ترجمه و با معرفی مختصر مؤلف آن بخوانندگان محترم تقدیم مینماییم.

اشرف رشیدوف در ۶ نوامبر سال ۱۹۱۷ در یک خانواده فقیر دهقان در منطقه چوژنخ - زاده شد و پس از ختم دوره تحصیلات متوسطه شامل لاکولته فیلالوژی پوهنتون دولتی سمرقند گردید و در عین زمان وظایف نیابت و مدیریت مسئول گردیده این ولایت را به عهده داشت. چندی بعد برای رشد استعداد شاعر جوان راه گشود و او را به جهت ایجاد ادبی سوق داد. استعداد عالی رشیدوف پس از ختم تحصیلات عالی از خلال اشعار و مقامات او در مطبوعات کشورش بدرخشیدن آغاز کرد.

محتوای نخستین آثار او را تجلیل احساسات عالی و وطن پرستانه و کار های سازنده و هوطنان و نیز ترنم آینه درخشان آنها تشکیل میدهد. در برخی از این آثار چون حمزه و قلب آزادی دوست شاعر میگوشت تمثال قهرمانان و برخی از شخصیت های بزرگ تاریخی و ادراستیة حقایق تاریخی ترسیم نموده.

پس از سال ۱۹۳۹ که رویداد های مهم دگرگون کننده ای در مملکت رخ میدهد رشیدوف در قلمرو نویسندگی نیز گام مینماید و با الهام از کار خلاق مردم خود آثار گرانمایی بوجود می آورد. شروع جنگ کبیر وطنی همزمان با هر حله رشید شاعر جوان است. این حادثه آثار او را روح در زندگی می بخشد، او همواره تمام شاعران و نویسندگان کشور خود از نخستین روز های جنگ با اشعار حماسی خود مردم را فرا می خواند تا برای دفاع از وطن بپایزند و دشمنان را منکوب سازند و حماسه معروف خود «بیمه قبر تاریخ ...» را میا فریاد قهرمانان او درین اثر حماسی همان مردم پر تحمل از مجوی اند که ابزار کار به وسایل جنگ، و لباس زندگی آرام را به کسوت یکبار و نبرد مبدل ساخته اند.

رشیدوف در زمان اشتراک خود به جبهه نیز از کار ادبی دست نکشید. قسمتی از اشعار او که در جبهه سرود شده در مجموعه ای بنام «قبر ...» در سال ۱۹۴۵ به نشر رسید. در یک سلسله آثار وی از جمله «قبر ...» «بنداهای شیرین»، «دانتقام»، «مخاطره یک قهرمان» و «پیکار و عواطف و احساسات درونی سربازان جنگجو و خصلت های عالی و وطن پرستانه آنان انعکاس می یابد و تمسید مقدس شان در پیشگاه مردم وطن ستایش میگردد. در این مرحله شاعر زندگی قهرمانان وی

چنین است: «همه چیز بغاظر جبهه، همه چیز بغاظر بیروزی و دوام جنگ و وطنی قهرمانان اوچه در جبهه جنگ و چه در جبهه کار و تولید با این شاعر میزیست و بیجنگ و تولید می پردازد.

رشیدوف پس از پایان هر متدله جنگ

و حوادث را توسعه میدهند.

رشیدوف ویتکویچ که در تالیف این سناریو با وی اشتراک دارد، تمثالیهای جدید داستان و تیور سحر آمیز را با استفاده از سرود ها، داستانهای فولکلوری و میناتور های مربوط به هنر مندان هند و ممالک همجوار ایجاد کرده اند.

در اثر بیدل فرمانروایی عادل یا دی مودن بر میخیزد و او را بوصال کامدی میرساند، یعنی فرمانروایی عادل در نقطه مقابل فرمانروایی ظالم قرار داده میشود. طبعاً چنین تصویری در شرایط زندگی بیدل یک گام بجلو بود. اما رشیدوف درین قسمت داستان خلاصانه تصرف می کند و به جای تمثال فرمانروایی عادل، تمثال اتوپ چتر نقاش را میافزیند. مودن بیادی اتوپ چتر نوازندگان بوصال کامدی میرسد و فرمانروای مفرور هند در تحت تأثیر صدای الفونگر تیور سحر آمیز نابود میشود و مملکت هند از ستم و بیداد آزاد گردیده، آرامش و امنیت استقرار می یابد.

«داستان دودل» بر مودن این مضمون می چرخد که: زندگی سراسر پیکار است و بدون مبارزه نمی توان بازادی وسید. طوریکه گفتیم در جریان این گشایش سر انجم بیروزی بیاری تیور سحر آمیز تا همین میگرد تیور سحر آمیز به مثابه ایدال بزرگی تمثیل میشود که قربا انسان در آرزویش بوده است و اگر ها ی پیچیده داستان کو سفا آن کشود، میشود. حوادث داستان در زمینه عشق و پیکار جریان می یابد و و لایع مربوط به میناتور سحر آمیز هماهنگ با آن طرح گردیده است. آغاز هر حادثه، بدیع و دل انگیز بود، قبل از هر حادثه آیینی گرانی از اشعار بیدل و یا ابیاتی از اشعار خود مودن داده میشود و مادر تر همه داستان، اصل اشعار بیدل و ترجمه ابیات مولف را بخوانندگان تقدیم مینماییم. این آیینی گراها ارزش اثر را بلند مینماید و خواننده و الهام در جریان حوادثی که بعداً روی میدهد قرار میدهد.

نیز باتور و حرارت به کار ایجاد و آفرینش ادبی ارائه داد و سیمای قهرمانان پر شور، را که این پاروسایل جنگ را به ابزار کار و تولید مبدل ساخته بودند، در اشعار «نوب» عروس، «بهار زندگی» و «فردای عید خود» مجسم ساخت.

در بین سالهای ۱۹۴۰-۱۹۵۰ مقالات ادبی، انتقادی و اجتماعی رشیدوف در مطبوعات سراسر کشور به نشر میرسید. ده ها مقاله ارزشمند او روی مسایل مهم حیاتی و موضوعات مهم جهانی در مجموعه های متعددی از قبیل «درفش دوستی» و غیره انتشار یافته و مورد استقبال گرم خوانندگان قرار گرفته است. در ۱۷ اکتوبر سال ۱۹۵۸ دو مین کنفرانس نویسندگان آسیا و آفریقا در تاشکند گشایش یافت.

رشیدوف ریاست کمیسیون تشکیلات این کنفرانس را به عهده داشت و بحث یکی از اشتراک کنندگان فعال کنفرانس ضمن تشریح وظایف کنونی ادبیات که نویسندگان سراسر جهان را بهم متحد میسازد، گسترش قدرت معنوی و نفوذ ایده های عالی انسانی ادبیات کشورش را در بین مردمان جهان با مباحث یاد آوری کرد.

رشیدوف مرد قلم و سیاست است ... و با تالیف اثرهای بزرگی چون رمان «دیرومندر از طوفان» و داستانهای «پیروژ مندان»، «موج سپه گین»، «دراغه کشمیر»، «داستان دودل» و غیره در سراسر اتحاد شوروی چون نویسنده ای توانا و پر استعداد شهرت یافت و آثارش بزرانیهای انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، عربی، ترکی، هندی، فارسی و هیتان ب زبان روسی و دیگر السته ملل شوروی ترجمه شده است.

رشیدوف در «داستان دودل» علاوه بر کامدی ومودن قهرمانان داستان منظوم بیدل، تمثالیهای جدیدی چون اتوپ چتر نقاش، معبد محسن نقشی فانی شاعر مسرا، بیواند جی باغبان و نوازه او آفریده که در مرکز حوادث حرکت میکنند و سمت حرکت سوژه را تعیین می نمایند و ساحه بر خود

داستان دودل، رشیدوف با تمثا لهای موزون و پر جاذبه، سبک سلیس و روان، مضمون فشرده و احتوای ایده های انسانی و زرمنده خود و نیز از لحاظ بدیعی، انری است رمانتیک، عالی و پر قوت که داستان «کامدی ومودن» بیدل را مضمون نو ینی بخشیده و سیر حوادث در آن در جهت تحکیم دوستی و تشدید روابط معنوی تاریخی بین مردمان هند و دیگر ملل منطقه تنظیم گردیده است.

داستان دودل

نسخه خطی کتابی قدیمی بنظر میرسد. هر صفحه آن با خطی نهایت نفیس و زیبا - نگار - های کار شده با حلا و تابلوهای رنگارنگ آراسته شده است.

در آغاز صفحه سطرهای زیرین توجه ما را جلب میکند.

«اندر اقلیم هند ... بود
مرد مفرور دل سیاهی بود
داشت رفاهه ای لطیف چو گل
پاک چون نور و ننه بفش چومل
آواز را وی با صدای جنگ هموا می
گرد و ابیات فوق راهما هنگ با آن میخواند
نگاه ماهه صفحه دوم کتاب می لغزد و در
آنجا میناتوری را که «کلی» را در حال
رقص نشان میدهد مینمیش.
باز هم آواز را وی طینی میافکند:
«در و جاحت به اوج حسن و جمال
عقل در وصف حسن و رقص لاله
حاصل الامردان بهشت نمود
هر چه بود آفت دو عالم بود
بزم ... رخس حضور لذت داشت
با هزاران چراغ نور لذت داشت»

«ای ابیات بین گیمه از نویسند سناریو است. اشعار بیدل بدون گیمه نقل میشود.

01

نجوم و احکام نجوم

دانشی آمیخته به خرافات

ولی لازمه فهم ادبیات

نکاتی درباره منسوبات و نظرات کواکب

دو سیاره باهم مقارنه دارند مثلاً اگر زهره در درجه ۲۷ حوت باشد و مشتری نیز در همان درجه از حوت داخل شود این حالت را مقارنه زهره و مشتری می نامند .

مقابله :

هرگاه دو سیاره به اندازه ۱۸۰ درجه از یکدیگر فاصله داشته باشند یعنی یکی در یک برج و دیگری در برجی که نسبت به آن برج هفتم محسوب میشود ، قرار داشته باشد ، این حالت مقابله نامیده میشود ، مثلاً اگر مریخ در پانزده همین درجه سنبله و قمر در پانزده همین درجه حوت قرار داشته باشد ، مقابله قمر و مریخ واقع شده است .

تثلیث :

اگر یک سیاره در درجه معینی از یک برج باشد و سیاره دیگر در همان درجه از برجی که با آن برج ۱۲۰ درجه (یاثلث ۳۶۰ در جه فلک) فاصله داشته باشد ، واقع شود ، این حالت تثلیث خوانده میشود . مثلاً اگر ماه در درجه بیست و یکم باشد و زحل در درجه بیست و یکم قوس یادر چه بیست و یکم حمل قرار داشته باشد بین آنها تثلیث واقع میشود .

تربیع :

در صورتیکه یک سیاره در برجی که ۹۰ درجه (تربیع در جات فلک) با آن برجی که سیاره دیگر در آنست فاصله داشته باشد بین آن دو سیاره نظر تربیع واقع میگردد مثلاً اگر عطارد در درجه بیستم ثور و زحل در درجه بیستم اسد یا در درجه بیستم دلو باشد تربیع عطارد و زحل دست .

تسدیس :

اگر دو سیاره از یکدیگر باندازه شصت درجه یا سدس در جات فلک فاصله داشته باشند ، بین آنها حالت تسدیس واقع میشود مثلاً اگر مشتری در درجه هفتم جوزا و مریخ در درجه هفتم اسد یا در درجه هفتم حمل باشد تسدیس مشتری و مریخ است .

وشرف و هبوط و دیگر خصوصیات سیارگان بحث شده است اما منسوبات آنها بعقیده اهل تنجیم از این قرار است :

قمر ، ستاره نمایندگان و سفیران و قاصدان و مسافران است ، ضمناً احکام مربوط به بیگانگان نیز از آن استنباط میشود ، عطارد ، ستاره نویسندگان و محاسبان و دیوانیان و دانشمندان است ، زهره ستاره زنان و خوانندگان و نوایندگان و شاعران و هنرمندان است ، آفتاب ستاره فرمانروایان است ، مریخ ستاره لشکریان و جنگجویان است مشتری ستاره قاضیان و اشخاص روحانی و مومنان عالی رتبه است و زحل ستاره پیر مردان و زارعان و مالداران و روسای قلمرو میباشد

اتصالات کواکب :

منجمان احکامی برای اتصالات کواکب ، اهمیت بسیار قایل شده اند ، مقصود از اتصال ، حالت های مخصوصی است که بین دو سیاره اتفاق می افتد ، گاهی رو بروی یکدیگر واقع میشوند ، گاهی در یک برج اجتماع می نمایند و زمانی بفاصله معینی از یکدیگر دورند این حالت هار ، نظر نیز میخوانند نظرات کواکب از این قرار است :

مقارنه :

اگر دو سیاره هر دو در یک درجه از یک برج واقع شوند ، میگویند آن

مربوط به املاک و نیز احکام مربوط به پایان کارها را از این خانه استخراج مینمایند . خانه پنجم به احکام مربوط به شادمانی و عیش و خیر خوش و سو قات متعلق است ، خانه ششم به خدمتکاران و حیواناتی که متعلق به شخص مورد نظر میباشد تعلق دارد ، حکم بیماری و رنج نیز از این خانه دریافت میشود ، خانه هفتم (و تدر غارب) به همسر و شرک تعلق دارد خانه هشتم مخصوص احکام مرگ و میراث و بیم و هراس میباشد ، احکام مربوط به مسافرت های طولانی و نیز آنچه مربوط به علم است ، از خانه نهم استخراج میشود خانه دهم (و تدر السما) به کارهای دیوانی مربوط است ، احکام مربوط به ما در رانیز از این خانه دریافت مینمایند . از خانه یازدهم احکام مربوط به خوشبختی و امیدواری را استنباط میکنند ، ضمناً را جمع بعدوستان شخص ، علاوه بر آنچه از خانه دوم فهمیده میشود ، از این خانه هم معلوماتی دریافت میکنند خانه دوازدهم به احکام مربوط به بدبختی تعلق دارد ، ضمناً احکام متعلق به دشمنان و همچنان احکام مربوط به چهار پایان بزرگ از این خانه استنباط میشود .

منسوبات کواکب :

درباره عقاید منجمان راجع به کواکب سیعه (سیارات) در شماره های پیش مطالب زیادی از جمله در باره سعادت و نحس و طبیعت

در شماره گذشته نمونه ای از زایچه طالع تقدیم شد ضمناً برای دریافت مفهوم رمز ها و اشارات داخل زایچه تو ضیحاتی داده شد و قرار بود که در این شماره راجع به منسوبات خانه ها و نظرات و احکام سیارات و بروج مطالبی بیان شود و اینک تاجایی که رعایت اختصار اجازه میدهد ، معلوماتی درین باره تقدیم میشود :

منسوبات خانه ها :

بطوریکه در زایچه دیده شد ، خانه ای که بنام و تدر طالع شناخته شده و خانه اول زایچه محسوب میشود به برجی که طالع بود اختصاص یافته است و برجی که بعد از آن طلوع میکند ، به خانه دوم و بلاخره برج ماقبل طالع در خانه دوازدهم قرار داده میشود .

خانه اول یا خانه طالع را منجمان احکامی به عمر و زندگی و تن و جان کسی که زایچه را برایش میکشند منسوب میکنند و همچنین احکام مربوط به شروع کارها را از همین خانه طالع استنباط مینمایند . خانه دوم به کار و کسب و اداری تعلق دارد و احکام مربوط به دوستان و رفقای شخص نیز از همان خانه دریافت میگردد . خانه سوم متعلق است به برادران و خواهران ضمناً احکام مربوط به تحویل ازجایی به جای دیگر از این خانه استنباط میکنند . خانه چهارم (خانه تدر الارض) به پدر و اجداد تعلق دارد ، مطالب

احتراق:

مقارنه هر يك از سیارات را با آفتاب، بهای مقارنه، احتراق می خوانند، مثلا اگر آفتاب و مریخ هر دودر يك درجه از برج معینی باشند نمیگویند: مقارنه آفتاب و مریخ، بلکه میگویند احتراق مریخ و ازین کلمه احتراق فهمیده میشود که سیاره‌ای که با مریخ در آن برج قرار دارد، آفتاب است اما مقارنه آفتاب و ماه را اجتماع نیرین میگویند.

احکام اتصالات:

منجمان احکامی برای هر يك از انواع نظرات کواکب، حکمی قایل شده‌اند نظر تثلیث و تسد یس دو سیاره را نظر دوستی میدانند و نظر مقابله و تربیع را نظر دشمنی می‌پندارند اما مقارنه را در صور تیکه یا ستاره سعد باشد نیک و اگر یا ستاره نحس باشد، نیک می‌دانند و اگر مقارنه با آفتاب باشد «احتراق» آنرا در کمال نحو ست میدانند نظر دوستی دو ستاره سعد «مانند» مشتری و زهره را بسیار خوب و نظر دوستی دو ستاره نحس «مانند» زحل و مریخ را اندکی بد میدانند و نظر دشمنی دو ستاره سعد را دشمنی کامل و نظر تربیع نیمه دشمنی اندکی بدو نظر دشمنی دو ستاره نحس را بسیار بد میدانند اما نظر دوستی يك ستاره نحس به يك ستاره سعد اندکی خوب است و نظر دشمنی يك ستاره نحس به يك ستاره سعد اندکی بد است و نظر دوستی آفتاب یا ماه با يك دیگر یا با ستارگان دیگر بسیار خوب است و نظر دشمنی آنها بایکدیگر یا با سیارگان دیگر بسیار بد است و نا گفته نماند که نظرهای دوستی و دشمنی هم عموما يك سان نیست بلکه نظر تثلیث دوستی کامل و نظر تسد یس نیمه دوستی است و بهمین قیاس نظر مقابله است و بنابراین سعد و نحس بودن یا اتصالات به تناسب کامل بودن یا نیمه بودن دوستی یا دشمنی فرقی کند.

شماره ۵۱

حیز ستارگان

قبلا گفته بودیم که منجمان احکامی برج حمل را روزی «نهاری» برج ثور را شب «لیلی» میدانند و بهمین ترتیب جوزا، اسد، میزان، قوس و دلو را روزی و سرطان، سنبله، عقرب، جدی و حوت را شبی می‌پندارند، اکنون باید دانست که به عقیده آنها بودن ستاره روزی به هنگام روز در وند السما و بودن ستاره شبیه به هنگام شب در وند السما «از لحاظ زاویه» بسیار نیک است و این حالت را بودن ستاره در حیز خودش می‌دانند، بعضی از منجمان احکامی این حکم را توسعه داده تنها به وند السما منحصر نمیدانند بلکه مطلق بودن ستارگان روزی را در روز در آسمان و ستارگان شبی را در شب در آسمان به بودن آن ستاره در حیز خودش تعبیر میکنند و نیک میدانند، بطور مثال اکنون که از سال شمسی برج حوت است و هنگام طلوع آفتاب، ستاره حوت طالع میشود، طبعاً بدنبال آن در روز برجهای حمل، ثور، جوزا، سرطان و اسد نیز طلوع میکنند پس بودن برجهای حمل و جوزا و اسد که روزی میباشند هنگام بروز در آسمان، حتمی است و این سه برج اخیر الذکر را در خیر آنها میدانند.

و دلیل قوت آنها می‌شمارند. حیز بفتح اول و کسر و نوشد یسد دو م خوانده شود.

فرج و ترج:

استخراج حکم از زاویه منحصر به آنچه تا کنون یاد شد نیست بلکه موضوعات دیگری را هم در نظر میگیرند که از آنجمله فرج و ترج سیارات است.

مقصود از فرج خوشحالی و از ترج بد حالی سیاره است، منجمان احکامی عقیده دارند که سیارات هفتگانه در بعضی از خانه‌ها «خانه‌های زاویه» خوشحال و در برخی از خانه‌های مایل الوتد خانه‌هایی فرح و روح بدین قرار است.

قمر در خانه سوم، عطارد در خانه اول، زهره در خانه پنجم، آفتاب در خانه نهم، مریخ در خانه ششم، مشتری در خانه یازدهم و زحل در خانه دوازدهم فرح دارند.

و قمر در خانه نهم عطارد در خانه هفتم، زهره در خانه یازدهم، آفتاب در خانه سوم، مریخ در خانه دوازدهم مشتری در خانه پنجم و زحل در خانه ششم ترج دارند و بد حالند.

پس اگر در زاویه دیدیم که قمر در خانه سوم آمده است، بعقیده اهل تنجیم فرح دارد و اگر مثلاً مریخ در خانه دوازدهم باشد ترج دارد و این فرج و ترج را در استخراج حکم موثر میدانند.



درین جدول که معمولا بر ای کشیدن زاویه بکار میرود خانه‌های مایل و زایل نشان داده شده است. اعداد خارج از دایره، ترتیب طبیعی خانه‌ها را نشان میدهد و از اعدادی که بین دایره آمده است درجه قوت خانه‌ها را مطابق عقیده منجمان احکامی به ترتیب می‌توان یافت. شماره اول آن در کمال قوت و شماره دوازده آن یعنی خانه ششم به ترتیب طبیعی در نهایت ضعف است.

مایل و زایل:

موضوع دیگری که باز هم مربوط به زاویه است، خانه‌های مایل الوتد و زایل الوتد است. مقصود از خانه‌های مایل الوتد خانه‌هایی است که یافا صله بعد از خانه‌های اوتاد چهارگانه می‌آید و منظور از خانه‌های زایل الوتد، خانه‌هایی است که بعد از خانه‌های مایل الوتد می‌آید.

واهل تنجیم یا در نظر گرفتن متسوبات و احکام ستارگان که در خانه‌های مایل الوتد و زایل الوتد آمده است و قوت وضعی که برای هر خانه قایل شده‌اند در استخراج احکام علاوه بر آنچه پیشتر گفته شد اظهار نظر میکنند.

قوت خانه‌ها را به ترتیب ذیل تعیین کرده‌اند:

خانه‌های اول و دوم و هفتم و چهارم به ترتیب از دیگر خانه‌ها قوی‌ترند.

خانه‌های یازدهم پنجم و نهم و سوم به ترتیب بعد از چهار خانه‌ای که پیشتر ذکر شد از دیگر خانه‌ها قوی‌ترند.

خانه‌های دوم و هشتم به ترتیب از خانه‌هایی که یاد شد ضعیف‌ترند و خانه‌های دوازدهم و ششم و از همه ضعیف‌تر میدانند و بعضی از منجمان اصلاً این دو خانه اخیر الذکر را از طالع ساقط میدانند.

و بطور کلی میگویند بودن ستاره در خانه‌های قوی‌تر نشان میدهد که تاثیر آن ستاره زیادتر است و در خانه‌های ضعیف‌تر کمتر و در خانه‌های دوازدهم و ششم بی‌اثری باشد.

مذکور و مونت:

قبلا گفته شده بود که برجهای روزی را مذکور و برجهای شبی را مونت میدانند، حالا باید دانست که خانه‌های طاق زاویه را مذکور و خانه‌های جفت را مونت میدانند و بودن ستاره مذکور در خانه مذکور و ستاره مونت در خانه مونت دلیل قوت ستاره می‌پندارند و اگر عکس این حالت باشد آنرا دلیل ضعف ستاره می‌شمارند و این قوت یا ضعف را در استخراج احکام موثر میدانند.

بدتر از مرگ

از اینجا با ما همراه شوید

ترجمه: دکتر شهسوار

صدای زنگ تلفون بلند شد. سلینا آفرانه فرمان داد:

«گوشی را بر دار میخوام منتهی بمکالمات شما گوش بدهم»

هردعرب گوشی را برداشت و شروع به صحبت کرد. آنسوی تلفون از مطبخ حرف میزد و میگفت: من شریف داود راجا یی فرستادم تا نیمساعت دیگر بر میگردد. مردعرب افزود: گوش کن من چند لحظه با دختر اسیر کاردارم. و بجهله نگاهی به تپانچه افکند و بعد سر برگرهاند و ادامه داد: کار مهمی است و میخوام دگر باره اخلال نکنی.

گوشی را روی تلفون گذاشت و پسوی دختر نگاه کرد. سلینا تبسمی بر لب داشت. مردعرب گفت: بتو کمک خواهم کرد آیا بعدا بدست ازمن حمایت خواهد کرد؟

«تو درگها نیکی را فراموش نمیکنند»

پس باید روی بام بر آیم زیرا تمام درها بشدت محافظت میشود و هیچ کس از نظرسر مخالفین پنهان نمی ماند. بهترین راه فرار از راه بام است.

سلینا قبول کرد. شریف پیش واز از دنبال بهرکت درآوردند و از زیننه ها با لا رفتند و اتاق باناق کو چکی زیر آفتاب و ش داخل گردیدند. این اتاق مخصوص ص دستگاه بسم بود. شریف شیشه سقف آنرا جدا کرد و بعد موقعیکه نیم تنه خود را از آن گذراند، سلینا داد زد: هما اینجا باش. شریف تو قف کرد. سلینا یک چوکی را روی میز فرار داده گفت: اکنون بالا شو و به آواز بلند اقرار کن که من بشنوم بشنودن اعدا آغاز کن.

هنوز شریف تپانچ نشمرده بود که از پشت سر شرفی شنید و وقتی بر گشت و دید دختر روی بام بود و تپانچه را هنوز هم در دست داشت. شریف دوباره پیشا پیش سلینا بهرکت درآمد. چند لحظه بعد شریف در جای خود بنشست سیگاری آتش زد و گفت:

«هرچه باشد تا تاریک شدن هوا باید صبر کنیم بعد میتوانی فرار کنی»

«بیگو میتوانم فرار کنم»

همینکه هوا تاریک شد هر دو راست شدند. در یکی از زوایای تعمیر یک زیننه اطاقچه وجود داشت. سلینا بدون اینکه یک لحظه تپانچه را از دست دور کند بدنبال او رفت هر دو پایین شدند. وقتی بطیقه اول رسیدند شریف بایک خیز خود را به آنسوی فاصله رساند و سلینا روی نردبان تنها ماند. شریف گفت: میتوانم بشما کمک کنم، پرنسس عزیز؟

«خیر»

سپس دوبله را مجدداً بالا رفت بعد جست و زد و پهلوی شریف دو آنسوی خیالاً گاه قرار گرفت و شریف حیرت زده او را مینگرید. شریف سعی کرد یکی از پنجره های مجاور را باز کند اما دید قفل است لاجرم به سلینا گفت که تپانچه اش شیشه پنجره را بشکند. درین حال لایتر خود را روشن کرد. سلینا با دست تپانچه پیشه زده شیشه

پارچه پارچه شده فرو ریخت و صدای خفیف شکستن آن یک لحظه هر دو را تکان داد.

شریف فوراً از خسالی شیشه شکسته دست برد و پنجره را کشود. از داخل یک اتاق تقریباً متروکه عکشته بیرون آمدند. آنجا یک اسانسور موجود بود. شریف دراول این را که اسانسور چه کاری انجام میدهد به سلینا توضیح کرد بعد او را اسانسور کرد و به طبقه تحتانی فرود آمدند. شریف در بزرگ حیاط را کشود. آو وقت هر دو در خیابان بودند و شریف در بزرگ را دوباره بسته بود.

لندن پیش روی شان گسترده بود و از جمعیت جوش می خورد. چراغهای خیبره کنده اتو موبیلهایی که در رفت و آمد بودند. اتو بوسهای بزرگ شهری همه برای سلینا چیز جالب و حیرت آوری بود. سلینا هنوز دستش روی قنداق تپانچه که از یک دوچرخش قرار داشت، محکم بود. شریف آهسته بازوی او تماس گرفته گفت:

«عجله کنیم پرنسس من!»

«کجا برویم؟ اینجا ما را تعقیب خواهند کرد»

شریف از بازوی او گرفته، در حالیکه چشمان سلینا از ترس و حیرت بیش از حد طبیعی گشاده مانده بود او را به یک استگاه مترو وارد کرد.

آنجا در نظر سلینا مثلیک بیابان جلوه کرد. پاهای او که به سرعت در دشت آمد بودند و ترنهاییکه مانند غول بیابان غرش کنان برق آسا میرسیدند و میرفتند. زیننه های اتومانیك دوار که پراز انسانهای عجول بود و بوقه گرومی را پایین و گرومی را بالا می برد، در نظر سلینا بیش از حد تصورش شگفتی آورده بود. در همان ایستادنش در برابر یکی از درهاییکه خود باز بسته می شد، تماس دست شریف بپزی بازویش و دادن او بدخل یکی از ازین غولها، بعد چراغهای رنگارنگ، ایستگاههای مختلف و اعلانات گو ناگون که

تقریباً نیمساعت طول کشید، همه و همه برای او مثل حوادثی جلوه میکرد که در رویای خودش میدید و کثیراً غیر قابل قبول بود. بعد وارد یک خیابان سطح زمین شدند. بعد از نیمساعت سفر در مترو وقتی بجاده برآمدند، یک لحظه سلینا فکر کرد که کوئی صبح شده است و لی ترا فیکسنگین خیابانی اینها خیلی بیشتر از نخستین مرتبه به نظرش وحشت آور آمد.

شریف یک تاکسی صدا زد. هر دو سوار شدند. باز هم مدتی ازین خیابان بخیا ن دیگر دور زدند تا موقعی که بسوی مخصوص آب تایمز وحشت آور آمد.

پایه شده به یکی از عماراتی که چندان جالب توجه نبود، داخل شدند. یک نفر مستخدم چینیای آنرا یکی از اتاقها هدایت کرد. این اتاق یک بستر یک چوکی، یک میز ویل حوله بسیار نازک و ادر نظر اول او را که میکرد و گویا روزانه اش ه پوئند بود. شریف فوراً پول را تادیه کرد و گفت:

«برای شما اینجا جای مظلومی است. چینیایا بهشتیهای خود هانت نمی کنند لیل آنکه اینقدر قیمت اتق بلند است، در همین امنیت کامل آن است. سه روزه گویا ه خادم و بریای خودم فقط پنج پوند دیگر باقی مانده است»

آیا نزد شما پول کافی موجود است پرنسس من؟

سلینا دست بجیب پتلون خود پرده یک دانه طلای بزرگ که بوق میزد بیرون آورد و روی میز گذاشت. سپس در حالیکه به برداشتن پول اشاره میکرد خطاب به شریف گفت:

«من خیلی کمک کردی، برای چه؟ حالا از شما خیلی میترسم» بعد هم شما را قابل تقدیر میدانم. وانگهی در یثمانهای شیل نیز هست و اگر بخواهد میتوانم مرا بقتل برساند مملکت چون از او خوسم نمی آید، این خدمت را بشما انجام دادم»

سلینا تکامی به او افکند و فرمان داد:

«سردست ادامه بده»

شریف ادامه داد:

«تمام مصروفیت مرا کار کردن برای ادب تشکیل میدهد. ولی ازین موضوع کوبالست هیچ خوشم نمی آید. اگر شیل بخواهد آنرا در مورد غیر تجارتي و صلح آمیز با کسی معامله کند، ازین کار جلوگیری خواهم کرد. البته اگر موفق شده بتوانم اونیز این را میداند. حال شما بگویید پرنسس عزیز من چه باید بکنم؟»

«پدرم بشما کمک خواهد کرد»

«من از پدرت آنهم هیچ خوشم نمی آید از شما هم ولی تنها چیزی که مرا باین کمک تشویق کرد، شجاعت شما بود که کتم»

در اینصورت جای دیگری برو و در آنجا هر چیز را از نو شروع کن»

اینده دست سلینا بایک هشت ازان پولها از جیبش بیرون آمد و در حالیکه آنرا و با طرف شریف پیش میکرد، گفت:

«بتو فقط پول داده میتوانم. فرار مرا سبیل کردی و این مبلغ برای جیره این خدمت تست. را سستی تو باید شیل را می کشی»

«نه این قدرت را ندارم»

اگر میتوانستی این برای تو خیلی بهتر می بود. در هر حال برای فعلا خیلی از تو ممنون میشوم اگر دریافتن مردی بنام کریج با من معاونت کنی

لوئیس انگشت روی زنگ در نهاده منتظر باقی ماند. ده ثانیه، پانزده ثانیه گذشت. کم کم عصیان می شد. در تانیه بیست و پنجم وقتی صدای کریج بگوش رسید که بلسی میگفت:

«بمجرد باز شدن در لوئیس به غرورش آمد که چرا در را زودتر باز نکرد؟ و لی همینکه سر برداشت کریج را بالای سر خود دید در حالیکه تپانچه اش نیز در دست او بود و در عین حال به سوی اتاق خواب می تریست. لوئیس پرسید: مگر رفیق منم دای که آنجا پنهانش کرده ای؟»

«آه، بلی، راجع به بعضی امور صحبت میگردیم. میتوانم بتو یک چوکی تما رف کنم»

آیا یا بسونی آجاست؟

کریج سر خود را بلاغت هشت جنبه نیده بسوی اتاق خواب رفت. چند کلمه به سرگوشی صحبت کرد بعد بیرون آمده و در پ اتاق خواب را از بیرون قفل کرد و خطاب به لوئیس گفت: ترانه بند بهتر است در غیر آن اعضایش بهم می خورد»

لوئیس از میان دانهای بسم فشرده اش کنری پرانده به بدطرف بزرگترین کوچ اتاق کریج حرکت کرد، خرخر گان روی آن قرار گرفت:

درمورد تعقیبی که از او بعمل می آید نسبت بمن ناراضی استی ولی من ناچار بودم مطمئن شوم زیرا نمیتوانستم کار را به شانس حواله کنم.

بعد بگو چ تکیه داده در حالیکه دستها یش را روی شکم قرار داده بود گفت:

خوب، خبرهای تازه چه داریم؟ سلینا فرار کرده است.

طبعاً باید بحرم برگشته باشد. منم خودم بادست خود او را سوار هوا پیمای کردم.

خیر، او نتوانست بحرم بر گردد. تا عین رفته نتوانست در آنجا او را گرفتار کردند. پپوتلی که اقامت داشت حمله برده فراتر را گشتند و فرادیکه گفته شده رهبر دسته یک نفر انگلیس بوده است.

شاید شبیل؟

آری. اکنون هم فکر میشود در گرد و بیش ما همینجا در لندن خواهد بود.

بازگشت او ضروری بود زیرا او نمیخواهد ناکسوس رابه آسانی از دست بد هد. چنین نیست؟

چطور توانسته بیاید؟ آیا میتوا نیم او را پیدا کنیم؟

لومیس غریب ولی ادامه داد:

کمی سنگین باشی پسر و حوصله کن. هفته گذشته يك صندوق بزرگ بعنوان سفارت زارپ مواصلت کرد. ظاهراً يك سبت مكل غذا خوری مرکب از ۱۴۰ پارچه ظروف و سایر لوازم. در ظرف این سال البته این این سوهم صندوق است که بهمین عنوان وارد میگردد. پسر حال هر دو نفر در میان يك يك ازین صندوقها بوده اند. بعد هم دختر را بهر گز خود برده زندانی کردند. در حقیقت ما اینطور فکر میکنیم.

حوالا هم فرار کرده است؟

اینهم يك تخمین است. ماحمل زندان او را تحت نظر گرفته بودیم. آیا میشود؟

در یکی از ایستگاه های مترو پلیس سیار مادو عرب دیده است. یکی مرد ضعیفی است بنام شریف که ما او را می شناسیم و دیگری هم دختر، دختری که زبیا بوده و در تن خود جاکت و بطول داشته و در عین زمان از مترو رفت و آمد تر نها و حشمت داشته است.

آیا پولیسی آنها را تعقیب کرده؟

چگونه نظر میکنی؟ در حالیکه نو بت وظیفه اش تمام شده و در همان لحظه دیگری بجای او تعین شده و لی این را که بگدا م طرف رفته اند شنیده است.

حالا من در نظر دارم آنجا را جستجو و غربال کنم.

چرا زودتر این مطلب را بمن نگفتی؟

اینکه کار تو نیست فقط برای اینکه آگاه باشی بتو گفتم و هم... و همینکه دیدم کریج دهان باز کرده تاجیزی بگوید آواز خود را بلند کرده گفت: توبه عشق خود مشغول باش.

حذر بنصورت چرا این هارابمن گفتی؟

میخواهم او را پیدا کنی و با خود نزد من بیاوری. مگر تلا نمیدی؟

ولی هر طور باند او خرد برای پیدا کردن من تلاش خواهد کرد.

خواهی موفق نشود؟ ولو شریف با او باشد او چگونه سراغ ترا خواهد گرفت و از گجا اول شروع خواهد کرد؟ اگر به پلیس مراجعه کنی گمگی از آنها برای اوسا خسته نیست زیرا فقط پلیس سری میتواند در مورد بمبفومات داشته باشد و آنها هم و ظیفه با به کسی چیزی ابراز نمیکند حتی اگر خیلی در وظیفه جدی شوند، دختر را تو بفلف خواهند کرد. پس فکر میکنم که او به پلیس مراجعه نخواهد کرد.

کریج باخود گفت:

سوالینگ ها؟ راستی این از کجاست می آید؟

از خیابان سفای دوله ها. آیداردان منطقه کسی را می شناسی؟

ممکن است. یک نفر آنجا زند می میکند که از خیلی قدیمها او را می شناسم.

اما نمیدانم حالا هم کار میکند یا خیر؟ از سابقه داران قدیمی است یعنی بسیار هم نمیشود روی او حساب کرد.

این قسمت دیگر علاقه مرا جلب کرده نمیتواند فقط چیزی که از تو میخواهم پیدا کردن سلینا ست و پس...

کریج از جای بلند شده اتاق خواب را گشود و داخل شد و وقتی برگشت لباس پوشیده و آماده بود. تیانچه اش را در محلی پنهانی با خود داشت لومیس در حالیکه از روی کوچ بزرگمت بلند می شد هر دو پایین رفتند و سوار اتوموبیل اوشدند. چند دقیقه بعد رو پوری عمارتی که پر بلاک آن نوشته شده بود (آرتور گاندیش قایق ساز) توقف کردند.

بلاک درختان و براف عمارت نشان میداد که گرازه آن نیز نباید آنقدر هارازان باشد لومیس پرسید:

آیا این دوست تو بدر کار ما خواهد بود؟

خود؟

البته. نگران نباش.

سیمی کریج زنجیری را که کنار درآویخته بود کشید. از داخل حال صدای زنگ بگوش رسید و بعد مردی که گری تی سید در برداشت و يك تیغ کشیده سلیمانی در دست او دیده می شد. در رابروی آنان باز کرد و لسی همینکه نظارش بگریج افتاد، تیغ را بست و خندان گفت:

جان، عجیب که یاد ما کردی؟ کجا بودی؟ آرتو را از دیدن خوشحال خواه شد. او در ابراهمان خود است.

بعد پیش افتاده آنها را رهنمای کرد. از يك دهلیز گذشته و بعد از زینه ها بطبقه خود را نوشته، آنها گذاشت و گفت:

دیگر فرود آمدند و وارد محلی که به آتلیه شباهت داشت گر دیدند لومیس از دیسین انواع و اقسام ابزار چوب کاری و قایق سازی و استادان ماهری روی هر يك کار میکردند فوق العاده خط بر در آخر کار ماه نزدیک محلی که بطرف دریا راه داشت يك صفحه شیشه یی نیز د یده می شد و در داخل آن صفحه ویتروین ما نند مردی نشسته بود که لباس آبی و کلاه شیکه قدیمی در برداشت. اینمرد و قنسی بلند می شد قامت بلند و درشتی استخوان ساختار بدنی اش خوبی پدیدار میگردید. شاید نزدیک پنجاه سال عمر داشت و آن قنسی های بود که زود نمیشد فراموشی کرد. اینمرد بسوی کریج برگشته بازبانی که لسی میس چیزی از آن نمی فهمید با او به صحبت پرداخت.

کریج متوجه لومیس شده گفت: آیر مندی است و بعد بهمان زبان اظهارات و پرا پاسخ داد. گاندیش درین فرصت بنو ن اینکه رعایت تشریفات را بکند، بو تلی را از میز خود کشیده سه میلا س بزرگ از آن برگرد و گفت:

خوب، پس شما در جستجوی يك دختر هستید. آیا تصویری از او در دست دارید؟

يك عکس او را که نزدیک غرو ب برداشته شده میتوانیم حاضر کنیم.

گویا این دختر عرب است. در ین مرد و نواح عرب کمتر دیده می شود اما... و لسی در هر حال بیگار نمی نشینیم و دست به اقداماتی می پریم.

نفرات خودم به راست و چپ برای جستجو اعزام میکنم.

لومیس (البته) گفته و نگاهی به بو تسل بدون لیل اداخت و گاندیش گفت:

کریج روی يك قطعه کاغذ نمبر تیلیفون خود را نوشته، آنها گذاشت و گفت:

اگر به کدام نتیجه رسیدی باین نمبره تیلیفون کن تا من آگاه شوم.

گاندیش نگاهی به کاغذ افکنده اعداد را بزرگمت خواند و بعد در حالیکه آتلیه می سوخت، گفت:

من قایق خوبی دارم که ماه گاه با آن بهاگیری میروم. بعد بسوی لو میس نگریسته افزود: اگر بجیزی ضرورت داشتید بمن مراجعه کنید. البته اندکی گران تمام میشود ولی جنس من همیشه عالی است.

لومیس در حالیکه به بوتل بدون لیل (رم) نگاه میکرد، دردل او را حق پچانبدانست و بعد از اوتشگر کرد. کریج گفت:

اکنون وقت رفتن است.

لومیس در حالیکه هنوز از جای خود تکان نخورده بود، خطاب به گاندیش گفت:

البته این کار باید سری بمانه.

ما با جان، خیلی کارها انجام داده ایم و همه آنها سری بود.

فصل بیستم

باید پول بدست می آورند. شریف از روی رهنمایی تیلیفون خواست آدرس کریج را پیدا کند. به تمام کسانی که در رهنما بایش نام بودند تیلیفون کشیده تقریباً نیمه شب شده بود ولی از مکالمات شریف که بزبان عربی صوت میگرفت هنوز حا صلی بدست نیامده بود خواستند پولیس مراجعه کنند ولی بایجاد آوردن زارپ سلینا دچار وحشت شد. بعد ناگزیر بخواب رفتند تا صبح موضوع را دنبال کنند. فرد صبح زود شریف بیرون رفت تا اطلاها را خرد کند.

از آنطرف شبیل بعد جستجوی اسباب و اثاث سلینا، دید که گردن بند دران میمان نیست. بعد به ایستگاه مترو رفته تحقیقاتی بعمل آورد. تکت فروشی کم و بیش آنها را بخاطر می آورد و به او گفت که آنها برای ایستگاه و ایننگ تکت گرفته بودند. از آنجست شبیل تمام ماموران خود را مو تلف ساخت تا آن محدوده را وچوب بوجوب تعقیبی کنند. یکی ازین ماموران شریف را متوجهی که از يك مغازه خارج می شد، دید و بلا مطلق به او حمله کرد و شریف ناچار بزد خورد با او شد تا فرصتی برای فرار پیدا کند و لی گروهی از عابری که تاکنون زد و خورد دو مرد عاب را ندیده بودند، به این جدال علاقه گرفته گرد آنها جمع شدند. شریف قوی بود ولی طرف مقابلش خیلی قویتر از او معلوم می شد. بایک پنجه بو کسی شریف را روی زمین انداخت و چندین ضربه دیگر نیز بهم براد وارد کرد و وقتی دید شریف دیگر ر نفسی ندارد، بی آنکه اعتنا یی به تما شائیان بکند، با بفرار گذاشت. البته کسی برای جلوگیری از فرار او هم اقدامی نکرد و شریف هم یکی از قهرغه های شکسته اش بغلب او فرو رفته بود، دیگر جانی نداشت.

از جانب دیگر کس هیچ حسسه خصوصیات چهره و اندازه قد و رنگ سلینا را شرح میداد و یک نفر رسام پلیس مشغول به ترسیم خیالی او بود.

چند نفر بوجود آمد ولی هیچکدام هنوز ز دست کامل رانمی رساند. هرچار نفر عرق می ریختند. لومیس، کریج، گاریسو و رسام.

کریج اینو شروع کرد و بر خود فشار آورد. اخصو صیات سلینا، زبانی و حقیقت سیمی و سن را فراوانی کند. فقط خیالات پرو لیل او بهت رسام بدنه. رسام هم خیلی به دلت مشغول شد و در هشتاد و هشتادین طرح چهره سلینا را بطور کامل و نظیر عکس او بیمان آورد. لومیس تعجبم نکتن گفت:



هزار مندان خابساند

رخشانه کار هنری خود را از سر گرفته است

رخشانه هنر مند شناخته شده رادیو که از مرگ مادر عزادار بود با بدو بر کنسرتی در کندی سوگواری اش را شکسته دو باره بکار هنری شروع نمود.



خبر نگار هنری ما میگوید که در سه ماه گذشته رخشانه نسبت به مرگ خواهر جوان، خواهر زاده و بالاخره مادر خود عزادار بود. رخشانه در زمره پیامهای تسلیتی که دریافت داشته از قدر شناسی رادیو افغانستان بیشتر یاد میکند. رادیو افغانستان بر علاوه پیام تسلیت یکمشت پول نیز بخاطر منابع نزدیک بگروه هنری رخشانه مرگ مادر رخشانه کمک نمود. بود گفتند که از شش پروگرام شان در کندی و چاریر نامه در پلخمری در حدود ده هزار نفر ذین کردند مخصوصا ترانه های جمهر ریت را فوق العاده استقبال می کردند در این کنسرت استاد غلام نبی فقیر، نگینا لی غلام سرور، گل علم و حبیب الله بحیث نوازنده حصه داشتند.

قرار است رخشانه بدر خواست عده از هوا خواها نشن کنسرتی در مزار شریف نیز دایر نماید.

دنیال میناید.
نباغلی محمد اسر ایمل رویا هنر مند جوان وبا استعداد کشور، وعده کرده است در قسمت نقاشی، خطاطی و دیزاین شماره اول سال نو برای يك هفته با مجله ژورنل همکاری نماید.
نباغلی رویا که هم اکنون مصروف سپری نمودن دوره تکفیت عسکری است با وجود کاه وقت زیادی ندارد کارهای هنریش را با تلاش فراوان دنبال مینماید.



آمریت موسیقی وزارت اطلاعات و کلتور برای شب سال نو پروگرامی مخصوص در کلوب مطبوعات تنظیم مینماید.
در این پروگرام عده از هنر مندان برآورنده اشتراك خواهند کرد.

يك منبع آمریت موسیقی به خبرنگار ما گفت ترتیبات مقدماتی برای انسجام شب هنر مندان در سال نو شمسی آغاز گردیده و هنوز تعداد هنر مندان مشمول پروگرام تا هنوز کاملاً تثبیت نشده است.
رادیو افغانستان به سلسله پروگرام های جدید موسیقی نیم ساعت را در شب های مذکور به نغمات این ورقص محلی برای جوانان اختصاص داده است.

خبر نگار ما میگوید شنوندگان از این پروگرام صمیمانه استقبال نمود و طی مکاتیب متعددی اداره موسیقی را تبریکی دادند.

استاد هاشم به هند رفت

استاد محمد هاشم هنر مند توانای کشور برای تداوی و معالجه اش عازم هند گردید.

وی در عین زمان از برخی هنر مندان هنلی باز دید بعمل خواهد آورد.

گفته میشود که استاد هاشم در صورت اعاده کامل صحتش چند روز بمشق سه تار خواهد پرداخت وی قبلاً یکنه داد آهنگهای محلی را بوسیله سه تار در رادیو ثبت نموده که در واقع وسیله برای زنده نگهداشتن آثار مذکور پنداشته میشود.



وحید خلاندو فعالیت هنری او

وحید خلاندو هنر مند اما تئور آمریت موسیقی سخت در تلاش است تا ثمرات کار هنری مخصوصاً آهنگهای ساخته خودش را با آواز هنر مندان ثبت نماید.

وی پنج آهنگ جدید کمپو ز نموده که دو تای آنها خودش، کوی یارو سو ما، برنده غمگین باواژیل و بیگانه توسط يك چهره جدید هنری بنام مرید جمشید ثبت خواهد شد.

د دیدن اسره

په خو له بتان په زړه کښې مینه دځوانو لرم
ستاد دین اسره کوم میل دځلا نو لرم
که دصنم نوم په خوله ا خلم خیال می تاپه ځی
قیم په خد ای دی که آرزو به دبتا نو لرم
که میځانی یا خرابا ت یا می فرو شته څمه
می پر سستانه یمه هوا دسرو لبا نو لرم
کجکول په غاړه ګرځو مه د وو یزه کومه
ستاد چما لپه درکښی رنگ د ګدایا نو لرم
صبر و قرار دی له ما دی هیڅ آرام نلرم
سوری سوری زړه په ګو ګل ستاله مژگانو لرم
ځماری ستر ګی دی له میو استغفار اولی
بی میوست یم څه پروا به دسافیا نو لرم
تسخیر دژونو په افسون ګی شاعرانو پشان
جواب یی را ګرځه منتر دساحرا نو لرم
زړه دار شاد په تار د ز افسو دی بنسټی صحنه
نجات می نشته دی هیڅ رنگ حال دبتد بانو لرم
ارشاد

د کرام لاس

شبه ولاړه پر آخر شو یو ساعت یافی
ماویار ته نسیام ټکي حکا یت با قسی
سافی دی که بیاله ده ګډه و سه وکناره ده
کل وای مېسپا دی ثنا یت با قسی
مطرب که غزل خوان دی وایی په مجلس کښی
دایم دی خدای پر نا لری صحبت با قسی
غو عیش ددنیاشته مجلس پر آ حر کښی
بیا حکم ګر یم ګوی خد مت با قسی
بیرون لاس دکریم ګر هم ښاد هم می خورم ګر
پاتښی په دنیا کښی سحوت با قسی
مجرا زمونږ خدمت ګر خوشحاله مرخصت ګر
راولېږه زکورتسه د خلعت با قسی
مطلب یادګاری ده چه غزل پسر دیوان ګر
فانی به شمس الدین نسی کتابت با قسی
(شمس الدین ګاګی)

غوره لنډۍ

داستا دستر ګو بلا واخلم
چمراته ګوړی رانه لیری ګری غمونه

ځماروس تر ګو دی زخمی ګرم
ځکه می لاس دژړه په سر نیولی دینه
جدایی راغله لاری دوی شوی
مرګ می قبول دی جدایی نه قبول مه
زه د پسر ای تو ګل نا زه وم
ستا په بیلتون کښی لکه پانه زړه شومه
شونډی شربت ګر هاتی را ګر ه
دبیلنانه په سفر ځم ګری به شمه
دهاز دیگر ژ بسې به لور ه
په روغو وایه درنځور و سلا مو نه

دهجران بحر

ماچه ستا دسرو لبانو عقیق بیاموند
تړاڼده می ژوندون په تحفیک بیا مو ند
په بار خو می قرادی داوښکو نشته
دستا خیال می ستا په غم کښی رفیق بیاموند
دوصال ګوهر می نه راځی تو لا سو
دهجران بحر می ګوهره عمیق بیا مو ند
سربه ستا ددوله ځاو روڼه هسکه ګرم
ماچه تاغوندی مشفق وشفیق بیامو ند
ګوه دغم زما په سربه صوت ګاه یم
هو مرهمایه محبت کښی توفیق بیاموند
ما دوصل طلب ګر په هجران پیش شوم
کارو ماله بی صبر به تمویق بیامو ند
مفراله زما په حال بی رحم و شمه
عاقبت می دژړا په طریق بیامو ند
(مزاله)

داهسی شوخ

چه پیدا شو ستا چشمان دا هسی شوخ
نوربه نه وی مردمان دا هسی شوخ
کچ زلفانکچ ابروان لکه چه ستا دی
نه لرم شته نه مارا ن دا هسی شوخ
دیر غمونه شوخ شو خسته دی په جهان کښی
ولی نه لکه هجران دا هسی شوخ
مگر دیووی چه بی غم وی په هجران لکښی
منه نه به وی انسان دا هسی شوخ
دافتنی اوفسادونه به و جیبری
که پیدا نه وی آسمان دا هسی شوخ
دآشنا له غمه زړه دآشنا نه چسوی
آفریده ګر خدای جهان دا هسی شوخ
چه یوسف بی ددنیا په متاع ور ګر
پداهمه به بل کاروان دا هسی شوخ
چه بوسه له یاره غواړی بی آد به
خدای دینه کاندی رحما ندا هسی شوخ
(رحمان بابا)



د غمازانو سنت بار

دازه بند ی چه زلفا نو شو مه
داد مین په سرو لبا نو شو مه
اوس به په غلا ستا دید ن ګو مه
زه چه دښمن دوقیبا نو شو مه
خیر دی وصال چه درنه غواړی مه زه
ځکه حساب په مجر مانو شو مه
ستا په یاری کښی چر ګوتی شوم یار
ځکه خوراک د ګیدې ا نو شو مه
داما چه ستا دلاسه پرک و خور و
ځکه آشنا دشاعرانو شو مه
دغه قصور می دد لبر دی خلقه
چه منت بار دغمازانو شو مه
دداسی ژونده راته غوره دی مرګ
زه فرمان چه بی خو بانو شو مه
(فرمان)

د زلفو ګر فتار

که دی بیامو میو تار دتو روز لفو
ګرم په غاړه به ز تار دتو رو ز لفو
هنود کله پرستش دکنشت ګانندی
لکه زه یم پرستار دتو زو ز لفو
هغه زړونه به بیا کله دا جا رو ز لفو
چه شول یو ځله حصار دتو زو ز لفو
په عالم به بل دا هسی قیدی نه وی
لکه زه یم ګر فتار دتو رو ز لفو
که جفا ددعده لپ پشان ګر ښه ګرم
آفریدی یم په گلزار دتو زو ز لفو
(قاسم آفریدی)

تکت کهنه

داستان

وقت و زمانی که مورد علاقه ما بود، هیچکدام عریضه در قسمت منقودی خانم مورد نظر ما به شعبه پولیس نرسیده، رسیدن این دایو برای مادر چپ تر واقع گردید. در حقیقت تکت سرویس یگانه رشته باریکی بود. که ما را به این معنی نزدیک می ساخت. روز ما بعد راوقف تکت کهنه نمودم، تسلیتوانم از آن نتیجه حاصل نمایم. بعد از مطالعه غولانی وجدی اسناد موثق شعبه سرویس شهری ایالتی به این نتیجه رسیدیم، که تکت بسا فت شده هیچ کدام رابطه با سرویس های شهری این ایالت ندارد. تکت

تعداد جنایات غیر قابل کشف در آنجا د سوزی روز بروز کمتر شده می رود، گفته میتوانیم، که تعداد آنها حتی به یک فی صد میرسد. نجارب چند سازه شخصی ام حالات را به این وادار می نماید تا اعتراف نماید: در حقیقت هیچ جنایتی وجود نمی داشته باشد که امکان کشف آن زودتر و یادیر تر بعیان نیاید. نویسنده.

در اواسط تابستان سال ۱۹۶۰ درم کز ایالت ما نسل گاز را از خند ق بیسن جنتل کاج بطرف کارخانه موتور سازی ریگد ششاید ند. به فاصله ۲۰۰-۲۵۰ متر دورتر از دستگاه، که به اخیر شهر منتهی می شود، تقریباً به یکدیگر در کودکی آنها نفسی را بافتند. نتایج تحقیقات طب عدلی کسر فزانت بخش بود، متخصصین چنین ابراز نظر نمودند: جسد زن یافت شده که سن او بین ۳۰-۳۵ می باشد، که از بین رفتن بعضی از اعضا و لباس امکانات آنرا یکی از بین برده، تاسیب قتل و قتل و جانی آنرا مشخص نمایم و در باره ایش فضاوت درست بعمل بیاوریم. متواتیم حدی بگویم، که قتل ۱۴-۱۲ ماه قبل صورت گرفته است.

چنین معلوم گردید، که اذین واقعه مدت زیادی گذشته است. این حادثه عادی نبوده، بلکه بعضی وکاوش مداوم را ایجاب میکند. دل از همه باید دانست، که چه انگیزه در رابر انگیزه. اگر این قتل است، پس در کجا و چطور صورت گرفته است؟ فعلاً نباید درباره قتل حرف بزنیم، زیرا همین آن کار آسانی نیست که بدانیم کدام کس قربانی این جنایت گردیده.

برابر دسته تحقیقاتی راجگون دمتیری نیکولایویچ زاتوف آمر شعبه تعقیب جنایی ریگد داشت. بمن وظیفه داده شده تا تحقیقات را پیش ببرم. از مطالعه اسناد تحقیقاتی چنین برمی آید: اضافه ترامکان دار که جسد مقتول را در بین کدام یوچی انداخته باشند، هرچه، تقریباً، اثری از یوچی و لباس باقی نمانده، صرف یک چاقوی بسیار کوچک برای سوزن نمودن پندل اژان استفاده شده میبایست. در محل واقعه بدست آمده است، و امکان ندارد که این آله برای قتل بکار برده شده باشد. این چاقو متعلق به کست، به قاتل و یا مقتول، که همین آن یکی دسوار بود.

بعد از نتیجه معاینات طب عدلی، من و دو همتری - نیکولا یویچ بصورت عا جسد تصمیم گرفتیم تا آثار باقی مانده لباس ضابط مقتول را رمانینه نمایم. بعد از پوشیدن دستکشهای دایر ی پش و گرفته شروع بکار نمودیم. در بین توتنه های لباس، دفعتاً یک پارچه کاغذ و اثر پروف، که در بین آن چیز سفید رنگی بنظر میرسید، دیده شد. بعد از ده دقیقه، برعکس جنس سفید بین کاغذ یک پارچه کاغذ فات شده، که خوب حفظ گردیده بود، بدست آمد. و فیکه کاغذ را بظنر گذاشتیم، به عوض اینکه در آن کدام درس و یا یادداشتی باشد - نبود، صرف یک تکت سرویس شهری بود، که در آن نمبر ۲۳۸۴۷۲ و سورت واضح دنده می شد، تعجب ما را برانگیخت.

طبعاً، تکت کهنه سرویس چندان مهم نبود، باوصاف آن ... طوری که تکت از چپ مقتول به بدست آمده، شاید زمینه را مساعد نماید تا بدانیم که او کدام تاریخ، در کجا و بکدام خط سیر حرکت نموده است. و اخیر مهم را که انتظار آنرا داشتیم، به ما رسید:



نمبر فوق مربوط به سرویس است که وقایف یک ناحیه کو چک شهر میتسک را انجام می دهد. بعد از دور وز من و زاتوف به میتسک آمدیم. تعینات جدیدی شروع شد: تحقیقی در این باره اشخاصی که مقتول شدن آنها مجهول است، کست نام نویس اشخاص می که دلیل از تاریخ و قوع حادثه، به شهر آمده اند، مشوره باده ها اشخاص رسمی و غیر رسمی صورت گرفت.

وظیفه بزرگ و پر رنجست. بگروز، یک هفته و هفته دوم گذشت، اما هیچ کدام نتیجه بدست نیاورد. اگر تکت بر و قایع دلالت کند، نتیجه حتمی باید حاصل می شد. معلوم نیست که او با کس در شهر را بطه دکتر نبی داشت و یا نه، بهر صورت، با این هم امکان دارد که او در یکی از چهار کسین سرویس شهری رفته باشد، حتی این هم معلوم گردید که او از میدان می گزی شهرالی خطر در پل آمده است. پوعلاده، دانستیم که این رفتن بین تاریخ ۱۶ و ۹ ماه می ۱۹۵۹ بعمل آمده. از قریبه برمی آید که تجسس با ید دوام داده شود.

بعد از بدست آمدن اعلام فوق تصمیم جدیدی را اتخاذ نمودیم، تا از امکانات جدید تری کار گرفته شود. در یکی از شبها در رادیوی محلی ایالتی پروگرام اصلی قطع گردیده، نطق یک اعلان کو چک رادومرتبه برود کاست نمود. درین اعلان نشانی های او، و چرا جستجوی او مخصوص در این شهر صورت میگیرد، بالاخره تمام شواهد را که درباره جسد مقتول می دانستیم گفته شد. بعد از آن با همکاری یکجا مستقیماً بطرف میمانخانه شهری رفتیم، هنوز شروع به صرف نان شب نه نموده بودیم، که دفعتاً تماس تلفونی پولیس مو تلف منطقه ما را قدر است استفاده نمود. از اثر اعلان رادیو، باشندگان کو چه زار بیچه عکس آمدل نشان دادند.

آنها گفته اند که ما را این واقعه الهناک باهمسایه سابقه آنها زویه و لنینیه رخ داده باشد.

طبق اظهار آنها، مسئله اذین فرار بود. در اوایل سال ۱۹۵۹ زویه و لنینیه، که در یکی از شعبه چپالو چی اکتفا فی شر ق دور وظیفه انجمنی داشت، از کار بر طرف شده، بوطن اصلی خویش، در جای که مادرش می زیست، آمد.

درین وقت مادرش سخت مریض می شود و زویه او را در شفاخانه بستر نموده و پرستاری اش را بعهده میگیرد، اما کدام کک فوق العاده دیگری با او نمیتواند. حالش روز بروز بدتر شده بالاخره در اواخر ماه مارچ پدر و حیات میگوید. بعد از مرگ مادر، خانه شخصی خود را به قیمت ۶۵ هزار رو بل می فروشد، قرار گرفته همسایه هایش، بعد از میری شدن چنین می، او دوباره به وظیفه سابقه اش برگشت.

سینه سر و یسی

ان مستند

کفزار علاوه نموده بود که بایک جوان بنا م
میشا آشنا شده و در مشکل ترین دقایق زندگی
او راهمراهی میکند . درنامه های آینده تنها
بقیه در صفحه ۴۸

فوائد هایش ارسال گردیده بود. زاو یسه
درباره مریضی مادوش درآن نوشته و گفته
بود: تقریبا یکپخته می شود که درشفا خانه
از مادرم خواطبت می نمایم ، و در ضمن ایسن

تقریبا بعدازده روز، معلومات خواسته شده
مااز شرق دور رسید. قبل از همه چیزیکه
توجه مرا بخود جلب نمود یکی از نامه ها ی
و نئینه بود که به آدوس یکی از خواهر

اوضاع اخیر ایجاب می نمود تا هر چه
زودتر درمورد معلومات نماییم. بنون تلف
کردن وقت سوالات استعلام را مطرح نمودیم .
چواب بزودی رسید: انجیر و شینینه بعد
ازیکه در اواخر سال ۱۹۵۸ از کار برطرف
شد، بوظیفه سابقه اش دوباره عودت نه نموده
است. درین جاسوالی پیداشد: چطور میتوان
مشخصات اصلی را بدست آورد، که مقتول
همین نئینه است ؟ دراطراف شناسایی
اوجتی کلمه گفته نمیتوانیم ، زیرا کدام دست
آویز مستند درمحل واقعه باقی نمانده بود،
اگر لباسش بود آنهم ژو لیده و رنگ رفته
بود.

بداکتوران معالج پولی گلنیک مینسک
ملاقات نمودیم، واقعه را مفصلا شرح داده
پرسیدیم : آیا شینینه ، نزد شما ، کدام
وقتی برای معاینه آمده بود. دکتور دندان که
زمانی او را معالجه نموده بود، آمادگی خویش
را برای کمک ابراز نمود. ما یا او یکجا در
مرکز ایالت آمدیم. طوریکه پیش بینی شده
بود ، یکی از دندان های الاشه بالا یی او
پوش داشت . داکتر پوش را از دندان خارج
نموده و کدام چیزی را اندازه نمود ، بازهم یک
مرتبه دیگر باغور دندان را معاینه کرد ، با
اعتماد کامل بخود گفت: «میتوانم کمتر از ده
نشانی درباره مقتوله بگویم، من بخصوص این
دندان را ندای نموده و به آن پوش را گذاشته ام
و این دندان متعلق بهوشینینه است».

یگانه چیزیکه هنوز لاینحل بود وسوالات
مارا تشکیل میداد ، این بود : چطور و در کدام
زمان این واقعه صورت گرفته ؟ قاتل کیست ؟
و محرک اصلی چه بوده که آنها به این سرکشت
غم انگیز دچار شده اند ؟

نقشه را اینطور میتوان طرح نمود: در
شرایط مساعد قاتل ژویه را ملاقات می نماید.
امکان دارد که این ملاقات درمینسک و یا در
شهر ماموریت گرفته باشد، چون خا نس
مدکور از درک فروش خانه پول هنگفتی بدست
آورده ، قاتل او را بقتل رسانیده یی لها یش
را غضب نموده است. طوریکه دیده می شود، او
بازویه قبلا معرفت داشته و یا مدتی چند با هم
دوست بوده اند، چون در مورد پولها قبلا
معلومات حاصل نموده بود، توانست ژو یه را
در حومه شهر غافلگیر نماید. طبیعتی که
کدام پلان دیگری درین باره مطرح نگردیده ،
اما این یک پلان تقریبی و پیش بینی شده
میباشد. مشاهدات و فلسفوی ما ایجا ب
می نماید تا و لتر از همه دوستان و آشنا یان
دور و پیش ژویه را بشناسیم.

استعلام از شرق دور، قبل ازین ، دامینسک
صورت گرفته بود، تحقیقات درباره ژویه و زمان
مقیم بودن او در ویش کدام مواد مهمی که
مورد دلچسپی مافرا را بگیرد پیدا نشد، اینکه
چطور تمام دوستان و آشنا یان مقتول را در
شهر خویش جستجو نماییم ، تجسم نمودن آن
کار مشکلی نبود. انتظار جواب بودیم.



گلبرگ

ای گل
ای شگوفه بوستان آسمان
گشتی فرو چرا ؟
مدهوش ویی زبان

برنخل و شاخ نقره ،
چرا بدگمان شدی ؟
آنچه کرده ای ؟
کز خوابگاه شبنم و سنبیل ،
فرار توست ؟

از قرص ماه وقاب تریا سخن بگو !
آنچه چیده ای ؟
از باره های ابر شکوه آفرین بگو
ای مه جبین بگو
چایا بکن بیان
آخر چرا زعالم بالا بریده ای ؟

آنجا درون خیمه ، تنت مرمرین نبود ؟
فرشت زورین نبود ؟
باسوزن خورشید ، تنت بغیه می نمود ،
کاینسان غضب شدی
گرشعله آتش نظری ، قامت تراء ،
چون قطره می نمود ؟

درانچمن مگو
درگوش من بگو

ای گلبدن
ای نقره تن
ای شیشه رو
بگو

درجامه سبید و تن مخملین خود ،
دربستر ظریف
چرا گریه می کنی ؟
ای دختر عقیق !
از چیست این فغان ؟

این گریه کسرت تافتد ،
بوسه می زند
چون قطره می شوی ،
که بر بوی بوی خاک

یاعاشق شراده رخ ،
سیمت شدی ؟
کز رشک ماه و کوکب و انوار آفتاب
برصورت مینا ره خود
برده می کنی

وانگه بیای دلبر خود آب می شوی
نایاب می شوی

از ما مکن نهان
ای دخت کبکشان

از : (شریفه دانش ادیبان)

شکست دل

یار آمد و رفت : خسته میداد دلت
دایم با مید ، بسته میداد دلت
مارا به شکستگان نظر ها با شد
مارا خواهی ، شکسته میداد دلت
(ابو سعید ابوالخیر)

چشمه حیوان

تادل بپوای و صل چایا ن دادم
لباب لب او نهادم و چنان دادم
خضرار ز لب چشمه حیوان جان یافت
من جان لب چشمه حیوان دادم
(قا آبی)

انتظار

نرگس کدر انتظار گل بود چو من
یک چندباده چشم بر طرف چمن
باسرخ گلشن بزم چو دیدم گفتم :
ای نرگس بر خمار ، چشمت روشن !
(کمال الدین اسماعیل)

گریه ابر

با گل گفتم : ابر ، چرا میگری ؟
ماتمزه نیست ، بر کجایم گریه ؟
گل گیت : اگر راست همی باید گفت
بر عمر من وعده شما میگری !
(انوری)

پیام بشاعر

همی دانستم کدر در یای طبع
مهرهای بسی ، ناسفته داری

ز صورت مستی دریا نگهدار
بسوزت شعله صحرا نگهدار
ز سوز و سازت ای سازشکر مهر
شراو عشق را بر پانگهدار

جهان پر شور بادا از صدایت
نوا هر بینوایی را نوایت
مبادا این کهن دشت محبت
دبی خالی ز شور شعله زایت

ز لعل آبداری شعر توبه
مهرهای سخن از گنج زوبه
نباشد خوش اگر ماندز تو گنج
اگرمانه اثر از تو ، اثر به

رسد کز گردش دور زمانه
نماند از تو وطبع نشانه
ولی ماند بلوح روزگار
جوشش نیک شهرت جاودانه
(دکتر شمع ریز)

بیا شاعر نوای داز سو کن !
سرو د عالم اعجاز سو کن !
بگو از عالم با لا سخنی !
بسا قادیان آواز سر کن

زبان را بیان دیگر ی بخش
بیانت را فغان دیگر ی بخش !
به آهنگ کهن روح نوین ده !
فغان را زبان دیگر ی بخش !

زابر طبع با ران وفا ریز
مگر از گفته های باصفا ریز
بگام تشنگان دشت معنی
ز جام شهر تر آب بفا ریز

نوایت کار و آتان وا درایی است
سرو دت ساربانان را نواایی است
بگوش خفگان وادی د هر
سرو دت زندگی بفشاصدایی است

بکشی منجی کدر خود خفته داری
بگو آنچه بدل ناکفته دا ری

نگاه

دلم دوسینه از برق تپشها شعله افروزی
سر سودایم راه نفس فکر جهان سوزی
خیال از بس که بر منظور می پیچد مرادایم
بچشم بسته هم باشد نگاه حسرت انلوزی
شیم درد آشنای یاس و روزم سحر لاحاصلی
چنان شب در نصیب کس مبادا با چنین روزی
نواي من من مضارا دیر شد پر شور میدارد
نیم پر شاخسار این چمن مرغ نوا موزی
نداند لذت بسمل شدن رادر گرفتاری
نخورد آنکس که از تاب نگاهی تیرد لوزی
من اندر نغمه وا ز زندگی بی پرده می سازم
اگر فهم رسا باشد ندارم حرف مروزی
صفا دایم زهشاران بیدرد اندرین محفل
بابین بدشربان یامرگ یا جام مگوزی
(استاد صفا)

بیا شاعر نوای داز سو کن !
سرو د عالم اعجاز سو کن !
بگو از عالم با لا سخنی !
بسا قادیان آواز سر کن



زیباروی

می نمود آنجا میان لای و برف
پولهای خویشتن را جستجو

حشم مخمور گدای خو برو
سوی او گاهی نگاهی می نمود
از غم کودک دلش می سوخت لیک
در میان چادرش پو لی نبود

رهروی چاق و تنومندی گذشت
از کنار ماهروی بینوا
از شکاف پیرهن چشمش افتاد
بر تن سیمین وزیای گدا

از تبسم باز شد لبهای او
برق خواهشها ز چشمش جھید
پیمه ای در چادرش الگندو گفت :
خیر خواهی با چنین ساق سبید ؟
(محمود فارانی)

باتن لوزان داز سر ما کبود
در کنار کوچه ای استاده بود
گیوی آشفته و چرکین او
بر رخ بیرنگ او افتاده بود

دانه های برف می آمد فرو
باد سرد شامگاهی میوزید
او همی لرزید واز سلی باد
بیشتر در جامه خود می خزید

لنگ لنگان سوی خانه میدوید
بیرمزی شیشه تبلی بدست
پای او لغزید ناگه روی برف
اوفتاد و شیشه تبلی شکست

کودکی فریاد میزد ، میگریست
برف را میگرد پسم زیر و رو

روای شب

از این پیش گلهای سرخ و شقایقها و
کیوتان و خورشید را خیلی دوست میداشتم ،
اما اکنون از اینها همه دل برداشته ام و تنها
ترا دوست میدارم . ای سر چشمه عشق ،
کدر عین حال گل و شقایق و کیو تر و
خورشید منی !

وقتی که چشمان ترا می بینم در دو اندوه
خود را فراموش می کنم و چون ترامی بوسم
همی می کنم که بکلی شفا یافته ام . اگر سرم
رابه سینه ات میگذارم نشاطی آسمانی نصیبم
میکرد . با اینهمه اگر بگوئی (ترا دوست
میدارم) به تلخی خواهم گریست .

از هزاران سال پیش ، ستارگان بحرکت
بر فراز آسمان ایستاده ، با عشقی دردناک
بی یکدیگر می نگرند و بازبانی زیبا و بسیط
سخن میگویند . اما اکنون هیچ زبا نشناسی
این زبان رادارک نکرده است .
تنها منم که زبان ایشان را آموخته ام
و هرگز فراموش نخواهم کرد . چه رادارم
برای من بجای صرف ونحو این زبان بو ده
است .

هم ازدواج هم سالگرا

در روز ازدواج جفت جوان ماری لوها رو با ژوزف چرنی تشریفات ازدواج معمول اضافه تر بود زیرا پدر کلان و مادر کلان عروس و داماد هم



پنجاه سال پیش در همین سال لون و در همین تاریخ ازدواج کرده بودند در عکس عروس و داماد را در حالی مشاهده میکنید که پدر کلان و مادر کلان شان هم در دو طرف نشسته اند این فامیل هادر چکو سلواکیا زندگی میکنند .

وسایل حمل و نقل

برای پیشبرد امور زندگی انسانها مجبور اند از وسایل نقلیه هم گاهگاهی و یا بکثرت استفاده کنند. حیوانات سنا لهای دواز بار سنگین بدن انسان را بدوش کشیده و حیثیت وسایل نقلیه را برای بشر داشته است ، بعد ها بشر برای ایجا دسر عت در کار ها از عرابه استفاده نمود ، این عرابه ها را هم حیوانات میکشیدند ، منتهی عرابه کار حمل و نقل را سریع تر گردانید ، بعد تر وسایل حمل و نقل آنقدر انکشاف یافت که شمارش نوعیت آنها در یک مقاله نمی گنجد .



عکس را که مشاهده میکنید باز هم يك وسیله نقلیه است ، منتهی این وسیله نقلیه را هیچگاه با ترن های برقی ، طیارات سریع السیر ، باراکت ها مقایسه نکنید .

موزیم گدی ها

دراکثر کشور ها موزیم های گدی وجود دارد . برای گدی هانیز مانند اشای دیگر موزیم می سازند بزرگترین موزیم در چکو سلواکیا وجود دارد . اینك چند سطر در مورد این موزیم



عجیب تقدیم خوانندگان عزیز می نمایم بیست دو سال قبل در شرق بوهمیای چکو سلواکیا موزیمی از گدی ها در يك عمارت قدیمی ا یکه در قرن ۱۶ ساخته شده بود افتتاح

شد و امروز غرفه های اختصاصی از کشور های زیادی وجود دارد که يك حصه تاریخی خورا ذریعه این گدی ها به نمایش میگذارند ، هر سال به تعداد این غرفه ها افزوده میشود این نمایش گدی ها جز کلتور مردم چک است .



در عکس چند غرفه موزیم مذکور را که به کشور های مختلف تعلق دارد مشاهده مینمائید .



نوشته از : فرانک پیر
منرجم : نیرو مند

عزیزم بگو هر چه می خواهی

همسرم خواست يك تيز رفتار مودل جديد جگوار برايش بخرم
چرانی ؟ خريدن يك موتر جگوار برای من
انسكالی ندانست . اما دير متوجه شد كه
این آخرین خواهش او بود .

«جان ، می توانی يك شماره دگر از روزنامه
تایمز برای من خریده ، بیاورید ؟» پیشخدمت
مئول در آن لحظه ساکت و آرام در کنار میز
ایستاده ، نگران پیاله قهوه بود كه نیم سوخته
سگرت در میان آن تنمائی كرد .
آه ، اجازه می خواهم بعضی تاق بوسنایم كه
درین روزها اتفاقات عجیبی در مئول رخ داده
است .

حرفش را پریدم و گفتم : جان ، از تو روزنامه
تایمز خواستم .
درست در لحظه ایكه پیشخدمت از سالون
بیرون رفت همسرم مادگه وارد شد بالا پوشی
خواب به تن داشت و در برجستگی های سرین او
از هر دو طرف از زیر بالا پوشی ابریشم خالص
بخوبی نمایان بودیگودی های فراوان و موهایش
بسته با نگاه معصوم و عاری از گناه بمن
خطاب كرد رابرت حال می فهم كه چقدر بیه
ساده گی مرا غول زدی .

در اینجا لازم به تذکر می دانم كه مادگه را بر حسب
اتفاق در يك مسافرت قشنگ در وینز شناختم
و علی الرغم مخالفت سایر رفقا او را با خود
بمزملم آوردم اما علیه خواسته های قلبی به
ندرت می توان کاری كرد . برای بیان بهتر
منظورم می گویم كه عاشق بقرار ما دگسه
شده بودم . و از همین سبب به تمام ملاحظات
بشت پازده ، برخلاف کلیه ستن اجهتماعی ،
عجیب و مستطیای مادگه راندریده گری گفتم .
واما حال ... بهوایش گفتم :

«اوه عزیزم ، من ترا گول زده ام»
بوابرت ، چنان از تومی خواهم كه بصورت
نوری برای من ...
جان با دوز نامه تایمز آمد و آنرا کنار پیاله
جای گذاشته ، بدون اظهار يك كلمه اتفاق را
ترك گفتم .

از مادگه پرسیدم :
«عزیزم ، خواهی داشتی ؟»
من می خواهم كه ...
دواخیار عربیة بمحزید و فروش اسماء
امروز چندان چیز جالبی وجود نداشت . لیدی
دانپیل دو كمدیه بود . برهنه گاه اوفسوس
خوردم . امی رشته این ازدواج لذتی دست
زبایم را بسته بود ، حال بدون شك از او
میراث می بردم . پسلبشوپ از جای خسود
بوسیده ، در سالنكه زهنم بجای دگر مشغول
بود پرسیدم : «من لحظه تو چه كتی ؟»
«من می خواهم ...»
«مادگه طبعاً چیزی می خواهی . اما من
از خودم می پرسم آن چیست كه تومی خواهی ؟»
«بالا پوش دوستی من گمشده است»

«بالا پوش تو ؟»
«بله» از من . و هم دلم می خواهد يك موتر
مودل جديد داشته باشم .
«تواز من مطالبه های غیرعادی میكنی»
مادگه بالهن آرزومندانه اظهار كرد : «مگر
این حق مسلم من نیست ؟»
بقننا . نودرین مطالبات خود حق بطرف



هستی و باید بحقوق مسلم خود برسی . من
طبعاً مخالفتی به آن ندارم .
زنگ را حشار داده ، جان را نزد خود فرا
خواندم . او وارد اتاق شد و در درون درواز
منتظر مانده گفتم : «آقا ، فرما یشی
داشتید ؟»
«جان ، همسرم يك خواهش دارد . امیدوار
هستم ما بتوانیم این خواسته اش را بر او رده

«بلایم»
روزنامه تایمز را از دستم گذاشته از مادگه
خواستم ، بالاخره بخشید . او با قیافه ناراضی
این كار را كرد و من سوالم تكرار
نمودم :
«خوب ، توجه می خواهی ؟ پیشتر گفتم يك
خواهش داری ؟»
مادگه پیاله قهوه اش را از مقابل خود يك
سو گذاشته ، پرویم لیخنه زد و از من تقاضای
خرید يك موتر تیز رفتار مودل جديد جگوار
را كرد .
«جان ، تو اینقدر خوب هستی كه بتوانی
هر چه زودتر يكفراده جگوار برای همسر
فرمایش بدی ؟»
پیشخدمت از اتاق بیرون رفت و مادگه
خود شرابه گردنم آویخت . امانم با فرو تنی
اورا از خودم دور كرده گفتم :
«همسر عزیزم ، هر خواهش تو بر آورده
می شود» .
«رابرت ، ترا دوست دارم . من ترا از حیات
ونفس خود بیشتر دوست دارم» .
از مادگه خواش كردم : «مادگه ، تو نباید
اینقدر تعارف كنی آخر تو پس بی مسئول
هستی» .
از بصورت توفانی مرا غرق بوسه كرد ، درست
شبیبه زمانی كه در وینز با هم بودیم .
یگری هایش سخت گونه چیم را خراشید .
پس از گذشت چند لحظه جان دوباره داخل
اتاق شده ، با اظهار تأسف دستها را با لا ی
سروش برده گفتم :
آقا متأسفانه يك مقدار وقت می گیرد .
بمن اطلاع داند كه آنها صرف پس از
هفته می توانند يك موتر تیز رفتار جگوار را
تحویل بدهند .

جان از تو تشكر می كنم .
مادگه بلا تكلیف بصورتم خیره ماند .
گفتم : «امارتك آن ...»
به او گفتم : «به نظر من رنگ سیاه متب
توانست .» مادگه ازین پیشنهاد به هیجان آمده ،
نزدیكم شد و مرا بوسید .
يك ماه از آن تاریخ گذشت و من خطاب به
جان گفتم : «جان ، شما البته همسر را غیر
مسكند» .
«من پس از مدت ها دوباره روزنامه تایمز را
بست گرفتم . بوم . این روزنامه له به بروی
زمین افتاده و له خوانده شده بود و هم در
پیاله قهوه نیم سوخته سگرت شتا نمی كرد .
همچنان آثار بصرین در لب پیاله دیند
بماند» .
«بله ، آقا مطمئن باشی .»
من پیاله قهوه ام را تا آخر نوشیدم و مستون
نرخ اسفار را جعبه ای ازینر گذاشتم . دستون
مقصودی نرخ اسفاری اسهام وال استرین
خبرنگار دهنده وجود نداشت . روزنامه
تایمز را روی میز گذاشته ، با نگاه منتظر به
سمی كه مادگه از آن پیش می آمد ، خبرم شدم .
بقه در صفحه ۶۲

«معلم ثانی» ابو نصر فارابی

بخش سوم

فارابی در تمام آثار خویش با وسعت نظر متمایز است و بر اساس آن بیش از آنکه تجزیه کند، تممیم میدهد. او بدون آنکه به توقف در برابر جزئیات قناعت کند، پیوسته در تلاش آن بود تا صورتی کلی از جهان بدست آورد. شاید این گرایش مایه آن گردیده است تا تفاوت بین فلاسفه را ندیده گیرد و در پیرامون وجوه شبه میان مذاهب فلسفی به بحث پردازد.

فلسفه از نگاه او علم موجودات است، همانطوریکه هستند و یگانه علم جامعی است که میتواند صورتی کلی از جهان در برابر ما قرار دهد.

منطق در نزد فارابی منحصر به تحلیل و تفکیک علمی نیست، بلکه مشتمل بر مسائل لغوی و مباحثی از نظریه معرفت میگردد. فرق منطق با نحو اینست که نحوه بحث (لسان) یک قوم اختصاصی دارد، اما منطق قانون تغییر بزبان عقل انسانی در نزد تمام ملل میباشد و از بسط ترین عناصر کلام بسوی مرکبترین آن میرود؛ از کلمه به فضا، به قیاس و هکذا (۱۵).

همانطوریکه گفتیم فارابی بطول جزئیات بوجه چندانی ندارد و تمام جهد خود را در منطق، مابعدالطبیعه و در اصول علم طبیعت محصور میسازد. او متکلمین را از رهگذار اینکه ادله خویش را بر اساس مقدمات مشهور

ماخوذ از نظر عامیانه، بدون وزن آنها به محاکم تحقیق بنامی نهد، مورد انتقاد قرار میدهد و سپس فلسفه طبیعی را بپای انتقاد

میگیرد که توجه خود را فقط به آنچه از اشیا صادر میگردد، محدود میسازد و از عالم حوادث متضاد بیرون نمیرود تا صورتی کلی از موجودات بدست آورد.

فارابی بدین سان میگوید برخلاف گروه اول، برای فکراساسی صحیح بگذار و برخلاف گروه دیگر میخواهد علت نخستین و یگانه را

مورد بحث قرار دهد. (۱۶)

فارابی تلاش میوزید تا اندیشه های خویش را در باره تمام مسائل بر اساس های علمی استوار نگذارد و بایگیری منطقی و مدلل بودن ملاحظات خویش شهرت داشت و از همین

رهنمادرو اینم «منطق» نیز یاد میگردد. مباحث مربوط به ماده، ساختمان و خصوصیت های آن، مطالب مربوط به پرسوه معرفت و قابلیت شناسایی انسان و نیز آموزشهای مربوط به جامعه بشری و اخلاق آن، جنبه مهم و متفرقی فلسفه فارابی را تشکیل میدهند.

از نظر فارابی ماده یک شی واقعی، بسوده در مسیر تکامل قرار داد و اساس تمام پدیده هارا تشکیل میدهد. این طرز تفکری امکان میدهد تا ماده را بر اساس قانونمندی آن بیاموزد و درین زمینه به استنتاجات علمی دست یابد.

تعلیمات فارابی درباره ماده و ساختمان و خواص آن مملو از اندیشه های رئالسمتیک میباشد: ماده پایه تمام اشیا واقعی بود، و عبارت از عناصر چهارگانه (آب و خاک و باد و آتش) است. اجسام از ترکیب این عناصر بوجود می آیند. آن اجسام مادی که چهار

قاهره، ۱۹۶۳. بقیه در صفحه ۶۰

(۱۶) ت. ج. دی بود. تاریخ الفلسفه فی الاسلام، ترجمه و تعلیق محمد مهدی ابوریحی، ۱۵۸ چاپ قاهره ۱۹۵۴.



آناتیکه مفکوره غرب گرای را تبلیغ مینمودند با آنکه اینگونه ترهاتی که ساخته و پرداخته خودشان بود وسیله ترویج و پیش اینگونه افکار ارتجاعی گردیدند که گو یا شرق نیازمند حمایت غرب است و نمیتواند بدون غرب راه تکامل بییابد، ضرورت تا غریب باید ضمن فرما نروایی بر شرق آنها تریه کند و چون شرقیان هم از لحاظ تفکر هم از حیث نژاد و هم از نقطه نظر مرحله تکامل بدرجات پایین قرار دارند، تاگزیر باید در برابر غرب کرنش کنند و ادعا نمودند که تمام مظاهر علم و مدنیت شرق در نتیجه تاثیر تربیه بلا واسطه غرب بوجود آمده و بعد ازین نیز بوجود خواهد آمد و نیز هرگونه افکار علمی، طبیعی و فلسفی شرق باضمون افکار پیشا هندی که در جهان غرب پدید آمده آبیاری گردیده است و از همین رهگذر آنها الکندی، فارابی و ابن سینا را بهیچ مفسرین و مورچین دانش و فلسفه یونان قدیم میخوانند و پس بر اساس دعوی طرفداران این نظریه فارابی نتوانسته در راه رشد و تکامل نظریات علمی فلسفی واجتماعی حتی یک گام ابتکاری هم بردارد.

طی سالیهای اخیر در نتیجه نیرو متمدنی روز افزون جنبش آزادیخواهی ملی، در اکثر ضریبات شدیدی که بر پیگر استعمار وارد آمد و در نتیجه استقرار دولتهای ملی در ممالک شرقی، طرفداران نظریه مذکور تاگزیر شدند موفق پیشین خویش را قسما تفر دهد و در صدان شدند تا برای استناد مقاصد خویش فارمولهای جدیدی بیابند و تلاش بعمل آورند از یک قسمت افکار فارابی درین راه به نحوی دیگر استفاده کنند.

همزمان با این دگرگونی ها در سالیهای ۴۰-۵۰ قرن حاضر در ممالک شرق نزدیک و میانه به از برای علمی جهان بینی و فعالیت فارابی توجه خاصی مبدول گردید و در سایه پیروزی های پی در پی جنبش آزاد یخواهی ملیسی علاقمندی به گسترش و رشد فرهنگ ملی شدت یافت طبعاً این علاقمندی نمودار تر و منتهی روز افزون موج مخالف با سیاست استعماری و متکلیف این سیاست در ساحه فر هنگی جامعه شناسان ارتجاعی و مبلغین تقو ق نژادی بود.

از سال ۱۹۵۰ در کشور هایی چون جمهوری عربی مصر، سوریه و عراق، رشد بیشتر جریان مطالعه و از برای تاریخ ادبیات و افکار طبیعی علمی واجتماعی - فلسفی کشور های شرق میانه را از دیدگاه نوین ضد استعماری میتوان مشاهده کرد، در آثاری که طی سالیهای اخیر درین کشور هاتالیف گردیده، به اصالت و رشد مستقل فلسفه جهان اسلام و نشان دادن سهمی که متفکرین مسلمان در رشد معنوی مردمان شرق و تکامل مدنیت جهانی گرفته اند اهمیت خاصی داده میشود، مثلاً عثمان امین در کتاب «تاریخ فلسفه اسلام» خود که بسال ۱۹۵۸ در قاهره بطبع رسیده با این مسئله تماس وسیع میگیرد در مدخل کتاب چنین مینویسد:

فلسفه دنیای اسلام دارای اصالت و ارزش خاص خود میباشد و ازین رهگذر هم بالفلسفه یونان و هم بالفلسفه مسیحیت متفاوت است ۱۳ بدون تردید این نوع گرایش که در زمینه رشد فرهنگی ممالک مستقل در حال رشدش قی بدید آمده و با خصوصیت ضد استعماری خویش

۱۳ - منظر خیرالهی، فارابی درباره - پرسه های روحی و تعلیم و تربیه ص. ۲۰، ۲۱، ۲۸، ۲۵

پیوند عمیق و ناگسستنی با جنبش آزادیخواهی ملی دارد، دارای ارزش و اهمیت مفرقی هیباند گرایش یک سلسله آثار را از زنده ای در کشورهای شرق میانه و نزدیک بوجود آمده که آموزش و نشر میراث علمی فارابی را با حفظ اصالت آن تاکید می نمود و این موفقیت نویی درین عرصه بشمار میرود.

در تحقیق پیرامون میراث علمی فارابی و سایر متفکرین معاصر وی شاید شرایط تاریخی مناسبات اجتماعی - اقتصادی ویدلو و تسلط آن دور و افراوش کرد، و دیگر آن ممکن نیست فلسفه او را بر اساس یک متود کاملاً علمی بطرفانه مورد بحث و از برای دقیق قرار داد.

اندیشه های فلسفی فارابی: افکار فلسفی این اندیشمند گستر انبایه شرق پیوسته مورد توجه و دقت محققان و دانشمندان قرار داشته و کمتر کسی را از زمره آنان میتوان یافت که در باره کتب و اندیشه های فلسفی وی اظهار نظر نکرده باشد. بطور مثال القفی در اثر معروف خود (تاریخ الحکماء) مهمترین آثار فلسفی فارابی را که به شکل کتابهای مستقل تالیف کرده و با طور شرح بر آثار ارسطو و افلاطون نوشته، به بحث شواهد تبخوری در فلسفه و تحقیق در فنون حکمت معرفی میکند و آنها را مهمترین

۱۴ «القفی، تاریخ الحکماء چاپ لژیوک ۱۹۰۱ ص ۲۷۷ و ۲۸۸ (۱۵) الموسوعة الفلسفیه المختصرة، ذیل آرتیکل ابونصر فارابی، افزوده شده توسط دکتور زکی نجیب محمود صله ۲۰۸ چاپ

نمره اش را بردار

روزی دهمرد که یکی شل و دیگری آن کور بود بایک صندوقچه ای که در دست داشتند سوار تکسی شدند و به جایی که می خواستند رسیدند واژ تکسی پائین شدند مرد شل بیادش افتاد که صندوقچه در روی سیت موتور مانده است و تاکه در روبرو را خبر کنند موتور حرکت کرده بود. شل گفت: خیر تو نمره اش را صندوقچه را به موتور گذاشتی و یا دت رفت.

مرد کور گفت بلو به پشتش. مرد شل گفت: خیر تو نمره اش را بگیر بده برای من.
ارسالی: محمد تهیم سمیعی

پس خودم کیستم

دیوانه ای به همراهی رفیق خود یک سفر طولانی کردن و دیوانه یک کدو میان خالی را بگردن خود آویخت تا گم نشود. شبی که دیوانه را خواب برده بود، رفیق اش بشوخی کدو را از گردنش گرفته و بگردن خود آویخت فردا که دیوانه از خواب بیدار شد و کدو را بگردن رفیق خود دید گفت: من یقین می کنم که این شخص خودم هستم. پس خودم کیستم؟



چرا ای آدمه زدی؟
صاحب ماچه زدیم... بلاز دیش

اشتباه

دو دوست در سرك باهم بر خورد کردند یکی از آنها که از دیدن دوستش خوش شده بود گفت چرا رویت رانمی شویی من حالا با ذیلن برویت می توانم بگویم که امروز صبح چه خورده ای دو ستش پرسید: خوب بگو امروز صبح چی خورده ام.

دوست اولی بلا فاصله گفت تخم مرغ.
دوست دومی گفت دیدی اشتباه کردی من تخم مرغ را چند روز قبل خورده ام.



وقتیکه زن وشو هر آواز خود را ریکارد بگیرند



رسام و تابلو هایش !!

چو کی مدرن

آمریک دفتری که مدتها از درد کمر و شانه می نالید بالاخره مجبور شد تا چوکی خود را لیلام کند اما بعد معلوم شد که آن شیراکه دواز آن به جیت چو کی مدرن استفاده کرده کاغذ دانی بود نه چکی.

قیمت آن چند است

دختر زیبایی داخل يك مغازه بوت فروشی گردید و بعد از دیدن چند بوت یکی آنرا پسند کرد و گفت: قیمت آن چند است.
دختر که خوش بوت فروش آمده بود گفت: فقط يك بوسه دختر گفت: بسیار خوب بوت را به هید که خانه بروم مادر کلانم را روان میکنم تا قیمت آنرا بپردازد.



اینه قربان... بخاطر جلو گیری از آلوده شدن هوا يك چاره پیدا کردیم
صفحه ۳۸

اعتراض

دختری به اتفاق نامزدش از مهمانی برگشته بود وقتی پیشروی در منزل مشغول خدا حافظی بود. پدر دختر سرش را از پنجره بیرون کشید و با قهر به جوان گفت: خجالت نمی کشی این چه وقت بر گشتی از مهمانی است. این چه معنی دارد دختر مرا ساعت هفت صبح به خانه می آوری جوان باخو نسردی جواب داد خیلی ببخشید قر بان آ خریاید ساعت ۸ صبح سر کارم حاضر باشم.

از بالا به پائین بدون شرح

حمید به رفیق خود گفت: نمره

تلفون دفتر کاکایم چند است ؟

رفیقش گفت به دفتر کاکا است
تلفون کن و نمره تلفون آنها را پرسان

تلفون کن و نمره تلفون آنها را پرسان

کن .



— لطفاً ده افغانی بمن مسکین کمک
کنید تا بسینما بروم
ارسالی سیف الدین کارگر

یک عمر کار می کنند

خانمی از شوهر خود پرسید.
— برای سالگره ام چه تحفه
خریدی .

شوهر جواب داد :

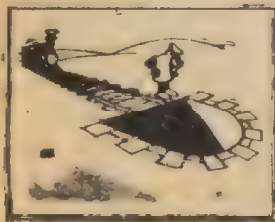
— برای یک ساعت بسیار قشنگ
خریده ام که هم واٹر پروف است و
هم اگر به زمین بیفتد خراب نمی
شود و فرو شده آن گفت یک عمر
کار میکند و هیچ وقت خراب
نمیشود .

خانم گفت:

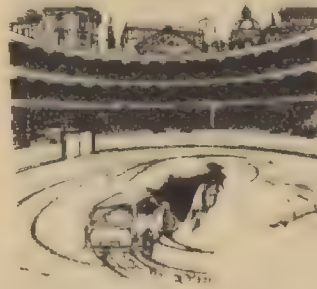
کجاست، بده که ببینم .

شوهر گفت :

متأسفانه آنرا گم کرده ام.



بدون شرح



بدون شرح

طولش میدهم

مریض: از کشیدن دندان چند
افغانی لیس میگیرید .
داکتر گفت : چهل افغانی.

مریض : این بی انصافی است
آخر برای پنج دقیقه چهل افغانی
میگیری ؟

داکتر با خورسند دی گفت: اگر
مایل باشیید طولش میدهم.



مجاد له علیه دود چاپریکات

خیال کردم کلاه خودم است

روزی دور رفیق در راهی با هم یکجایی رفتند و کلاه یکی از آنها به سر
دیگرش بوده و آن دو مشغول صحبت بوده راه می پیمودند درینوقت باد
نسبتاً قوی به وزیدن آغاز نمود یک بار کلاه از سر شخص مذکور به
زمین افتاد آن شخص شدیداً قهر شد کلاه را برداشت و گفت: هرگز
به صاحب شخصی که همراه با و راه می پیمود گفت : چه گفتید؟
شخص اولی گفت هیچ، گفتم هرگز بر صاحب این کلاه یکبار شخص
مذکور شدیداً قهر شده گفت تو به من تو همین می گئی شخص اولی گفت
اوه ببخشید من نفهمیدم خیال کردم که کلاه خودم است .



بدون شرح

سرگذشت

اصلا من فکر میکنم که یک کوکتیل بهترین چیز است که درین جهان پیدا میشود. من به این نکته اطمینان دارم.

«ایزادورا» اتاق سبز رنگش را در استدیو سخت دوست داشت. بارها او را دیدم که با چشمهای اشک آلودش پرده های سبز رنگ این اتاق را میبوسد، زیرا پرده ها روز گاری متعلق به صحنه یی بود که وی در آن میرقصید. و در آخر زندگی از تمام آن پیروز یسها تنها همین پرده ها برای او باقی مانده بود و بس.

یکشب گریه کنان به من گفت :
- میگویند که اگر قر ضهایم را نپردازم، «این استدیو» از من خواهند گرفت. همه چیزش را خواهند گرفت. ولی این پرده ها که ارزشی ندارد، تنها برای من ارزش دارد. و خیلی هم ارزش دارد.
بعد به حادثه خودکشی خودش اشاره کرد من پرسیدم :
- پس شما براستی دست به خودکشی زده بودید؟
جوابی نداد. متفکر به نظر میآمد شاید هم فکر میکرد که نایستی درین باره چیزی بگوید. ولی با اینهمه ادامه داد :

- میفهمید، آنشب با چند نفری در استدیو بودم. وقتی آنان رفتند خودم را خیلی تنها احساس کردم. نهایتا از هروقت دیگری. هرچیزی که در باره «فضای سحر انگیز» در روز نامه ها خوانده اید، ساخته ذهن خبر نگار است. «رکس انگرام» هم اصلا آنشب اینجا نبود. خیلی کم چیز برای خوردن داشتیم. برای نوشیدن هیچ چیزی نبود. اگر چیزی برای نوشیدن وجود میداشت من هرگز کاری را که کردم، نمیکردم. در عوض، بسیار خوشحال میبودم ولی روز نامه ها آن مقولن مسمالی مرا «سکر انگیز» نامیده اند. و من

او به این تپه ها میگریست و در باره جهان ما خواب میدید. اما حالا مردم بین که به اینجا میایند، تپه ها را تماشا میکنند و یگانه الهامی که بر میدارند این است که پشت سرهم کوکتیل بخورند !
بس از گفتن این جمله ها چشمهایش به تپه های سبز خیره شد و به فکر فرو رفت. چندین دقیقه به این حال باقی ماند. بعد، ناگهان رویش را به سوی من کرد و گفت :
- «سویل» یک کوکتیل دیگر هم به من بده. من از تشنگی میمیرم.



«ایزادورا» با «سی نین» شاعر بر آوازه روس از هوا چ کرد و سر انجام او را به سوی خود کشید و اند

به تاریکی اتاق عادت گرفت درکنج و کنار اتاق یک پمانو، یک ماشین چند روز بعد درباری نشسته بودیم. تایپ و یک گرامافون را دیدم. و تپه های سبز رو به روی خود مان را میگریستم. این تپه ها به سوی آب بحر پایین میشدند. درین حال «ایزادورا» گفت :
- به نظر من این تپه ها همان تپه ها نیست که به «نتیجه» این مرد بزرگ الهام میبخشید میله نیکد که (نیچه) گذشته از فیلسوف رقص هم بود؟ بلی رقص هم بود

به دیدن او بروید. وی دیگر به خانه خودش نیست. و لی هر روز به استدیو سری میزند تا ببیند که آیا نامه یی برایش رسیده است یا نه. او به من گفت که اگر شما به دیدنش بروید، بسیار خوشحال خواهد شد. صبح روز بعد، به استدیو برای دیدن «ایزادورا» رفتم و در آنجا خودم را در اتاق سبز رنگی یافتیم. این اتاق تصور معبدی را در اعماق بحر در دهنم به وجود آورد.

پرده های سبز از زیر سقف قاشط اتاق کشیده بود، فرش اتاق نیز رنگ سبز داشت.
«ایزادورا» در گوشه یی نشسته بود و در نور کم رنگ اتاق مثل شبحی به نظر میآمد شبحی که انگار از جهان دیگری آمده بود. چشمهایش غصه ناک به نظر میآمد و لبخند نامطمئنی به لب داشت.
دراول اندکی از من عصبانی بنظر میرسید.

بعد تر گفت که از آمدن من بسیار خوشحال شده است، زیرا خودش را کاملا تنها احساس میکند. سپس دستش را دراز کرد و کتابی را که با خود داشتم گرفت این کتاب جلد دوم «زندگی من» نوشته «فرانک هاریس» بود. از بخش این کتاب دو برتیا نیا جلوگیری می شد و تنها به صورت شخصی امکان داشت آن را به دست آورد.

«ایزادورا» با لحن امریکایی خودش گفت :

معدتها ست آوزو دارم این کتاب را بخوانم شما به من امانت میدهید؟ لختی مرا نگریست و ادامه داد :
- اطمینان دارم این کتاب از کتابهای نیست که شما غالبا به دوستان تان امانت میدهید، ولی به خاطر داشته باشید که من «کازانووا» داده امریکایی، هستم.

«ایزادورا» کتاب را ورق زد و به بعضی از چیزهایی که در آن خواند، خندید. درین حال چشمهای من بیشتر

در دناك ((ايز ادورا))

دايزا دورا آهي كشيده وگفت :

ميخوا ستم بفهمم كه چرا ماشين
تايب در گوشه زيبايي جاداده شده
است «ايزادورا» در حالي كه

برجايش مي نشست ، در جوايم
گفت :

- تاكنون هرگز ازين ماشين كار
نكرفته ام و فكر نميكنم كه بعد ازين
هم كار بگيرم. ولي مي فهميد؟ شايد
اين نكته مضحك باشد، اما من فقط
خوشم مي آيد كه احساس كنم ماشين
تايبسي در اختيار دارم. برخي از
اوقات احساس ميكنم كه اين ماشين
تايب يگانه چيزيست كه براي من
باقی مانده است. خوب ... درپاره
خودكشي صحبت ميكنم دم
لختي ساكت شد و سيسي ادامه
داد :

- آنشب آرام و تنهاشسته بودم
و خودم را خيلي پيچا ره احساس
ميكردم. ناگهان در يافتم كه پيش
ازين نقشه نميتوانيم به خودم گفتم
كه ديگر نميخواهم زنده بمانم، زيرا
هيچ كسي مرا نميخواهد. به نظرم
آمد كه كسي ديگري، بغير از خودم
اين سخنهارا به من گفت. وقتي هم
كه پرامدم و سوي ساحل رفتم،
احساس ميكردم كه كسي پاملايمت
پازويم را ميكشد و مرا به جلوميبرد
خوب به خاطر دارم كه در آن حال فكر
ميكردم چه خوب است آدم هيچ
تشويشي نداشته باشد و چه خوب
است كه آدم مسئول پايان دادن به
حيات خودش نباشد ، زيرا كس
ديگري، كسي كه از پازويم ميكشيد
و مرا به سوي بحر ميبرد، مسئول
خاتمه دادن به حيات من بود. اين
احساس سخت شگفتي انگيز بود.
حالا هروقت ميخوانم كه كسي
خودكشي کرده است ، فكر ميكنم
كه حتما بايد همان احساس مرا
داشته بوده باشد. يعني كسي ديگري
اورا پسوي خودكشي رانده باشد.
هنوز سخن «ايزا دورا» تمام نشده
بود كه باز هم كسي در واژه را به
صدا درآورد .

بقية ذر صفحه ۵۹

- حالا زندگي من اينطور سپري
ميشود . من پيامي دارم كه ميخواهم
به جهانيان بوسد :
من ميخواهم به رقص ادامه بدهم
ولي آنچه عملا انجام ميدهم مطمئن
ساختن چنين مردمان است به اين
كه روزي قر ضشان را خواهيم
پرداخت و همين كافيست كه آدم
را وادار به خودكشي سازد.

پرسيدم :

- گاهي ازين ماشين تايب كار
هم ميگيريد؟
سوال ابلهانه يي بود، ولي من

پول به دست خواهم آورد .
ولي فرانسوي کوتاه قد خواست
با خواندن متن قرار داد به
«ايزا دورا» اهانت كند . در عوض
گفت كه خيلي خوب منظور او را
فهميده است و از «ايزا دورا»
معذرت خواست كه باعث زحمتش
شده است . درين حال ميگو شيد
جزئيات چهره «ايزا دورا» و اتاق
او را به خاطر سپارد . شايد در
صدد بود بعد تر همه چيز را به
تفصيل به دوستانش قصه كند .
وقتي مرد فرانسوي رفت ،

مجبور شدم آن قصه رقصين خودم
و افتادن در آب را براي خاطر دوستانم
بنويسم. گروهی ازين دوستان
ميخواهند خانه ام را در پاریس از
ضبط شدن نجات بدهند. واضح است
كه قصه خودكشي من نقشه شان را
برهم ميزند ولي آنچه به شما گفتم
عين حقيقت است...

درين هنگام كسي خربه هاي محكمي
به در واژه استديو رژه «ايزا دورا»
آهي كشيده وگفت :

- يك لحظ هم مرا آرام نمي مانند
مكن است ببينيد كه كيست ؟

در پيرون در واژه يك مرد
فرانسوي عصيانى استاده بود. او
قامتي کوتاه و چهره سرخ داشت
و به من گفت :

- خانم «ايزا دورا» به خانه است
پيش از آنكه فرصت جواب دادن
را به من بدهد، از كنارم گذشت و به
درون آمد. ولي وقتي به استديو داخل
شد ، عصبا نتيش كاهش يافت و با
آوازي اندكي قهرالوده گفت كه آمده
است تا كرايه ماشين تايب را بگيرد
وقتي چشمش به تاريخي اتاق
آشنا شد وقامت بلند «ايزا دورا»
را ديد، تغيير حالتی در او به وجود
آمد و ساكت ماند.

«ايزا دورا» گفت :

- من سرگرم نوشتن خاطرات
خودم هستم .

سپس قراود داد چملك شده يي
را از پكشش پيرون كشيده و مرد
فرانسوي نشان داد :

- در بدل خاطراتم پول زيادي
خواهم گرفت . آنوقت كرايه ماشين
تايب شما را ميبرم دازم بعد به
سوي ما شين تايب، كه مثل
جنايكا كوچكي در كنج اتاق خريده
بود ، اشاره كرد وگفت :

- به مجودي كه پول از امريكا
برايم برسد ، كرايه تايب شما را
ميدهم ، من هنرمند فقيري هستم
ولي به زودي پول به دستم خواهد
آمد . بر اساس اين قراود داد من





متر جم : محمد حكيم ناهض :

طفل در هوای آزاد

سال اول يك طفل حق دارد تا زمانیکه بیدار است کسی یا کسان نزدیک وی باشد ولو که خودش را با چیزی مصروف هم بسازد . برای طفل بهتر است که برای ۲ یا ۳ ساعت با مادر خویش بیرون برود و یا خواب باشد . هر گاه در خارج شهر زندگی کرده و کدام چمن ویا صحن حویلی ندارید تا طفل را ببرید ، پس با کدام ریگشا (اگر داشته باشید) و یا هر وسیله که بتوانید طفل را بیرون ببرید . در فصل تابستان ، هر گاه خانه شما شدیداً گرم و طاقت فرسا شود می توانید یقه محل مناسب هوای گوارا در خارج منزل پیدا نمائید ، و حتی طفل شما خواب باشد هر قدر دیر تر خارج منزل باشد بهتر است . هر گاه خانه شما سرد می باشد (در تابستان) با آنها توصیه من اینست که طفل خود را روزانه ۲ ساعت خارج منزل ببرید . اما در اوایل صبح و اواخر بعد از ظهر . وقتی طفل شما برای اولین بار به پرو گرم غذایی روزانه سه دفعه آغاز می کند ، ضرور است تا استراحت خویش و طفل را مدنظر داشته باشید مگر بر حسب عمومی برای خارج منزل بردن طفل برای ۲ یا سه ساعت در روز بهمان شکل خویش باقی می ماند که تذکر داده شده است . حینی که طفل بسن يك سالگی نزدیکتر شده می رود دیدن ما حول وی را بیشتر متعجب و علاقمند می سازد . حتی اگر بوسیله کدام گادی گک یا ریگشا وی را برای گردش می برید ممکن است بعد از صرف غذای چاشت از خواب کردن هم امتناع ورزد . بنابراین (بقیه در صفحه ۶۰)

برای هر طفلی که دارای وزن ده پوند یا بیشتر باشد و حتی که بزرنگی نباشد خوب است تا روزانه برای ۲ یا ۳ ساعت در خارج اتاق برده شود البته تا وقتی که درجه حرارت بالای نقطه انجماد بوده و باد بسیار سرد نباشد . يك طفل که ۸ پوند وزن دارد می تواند بیرون برده شود در حالیکه درجه حرارت ۶۰ درجه یا بالاتر از آن باشد . باید گفت که درجه حرارت هوا یگانه فکتور محسوب نمی گردد ، بلکه هوای مرطوب نسبت به هوای خشک در عین درجه حرارت بیشتر سرد بوده و باد اگر باشد سرد تر میباشد . حتی اگر درجه حرارت تحت نقطه انجماد باشد يك طفل صاحب وزن ۱۲ پوند می تواند برای ۲ ساعت در يك محل آفتابی که از وزش باد در پناه (مصئون) بوده مستريح باشد . در فصل زمستان بهترین وقت برای خارج منزل بردن طفل وسط روز (بین ساعت ۱۰ قبل از ظهر میباشد) هر گاه شما در خارج شهر (در کدام يك از قراء و قصبات) سکونت دارید و یا اینکه منزل شما دارای کدام باغچه و چمن میباشد ، می توانید حتی برای بیشتر از ۳ ساعت در هوای مساعد طفل خویش را در خارج منزل نگاه دارید و اجازه دهید تا آفتاب برای مدت کوتاهی برویش بتابد هر گاه آفتاب وی را نارام نمی سازد . طوری که طفل بزرگ شده می رود ، برای وقت درازتر بیدار می ماند و از همراهی شما با وی بیشتر خوش می باشد ، البته اگر بیدار باشند (مؤلف) نمی خواهم بیش از يك ساعت تنها بماند . در نیمه دوم

وظیفه زن



مرد نشر عالم انسانی است وزن شعر آن . مرد باید مانند نشر کار آمد و در همه موارد مفید بوده وزن مانند شعر باید زیبا و نشاط انگیز باشد . این درست نیست که زن سعی کند از مرد تقلید نماید و راه و روش او را یاد بگیرد . با این عمل زن مقام خود را پایین می آورد و نظیر آن شعر سمیت و نا مو زن می گردد که نه اثر است و نه نظم بلکه کاریکاتوریست از هر دو . زن باید زن باشد تا بزرگی اش کاملاً عیان گردد . قدرت زن در قلم است و قدرت مرد در سرش . زن باید بگوید هر چه بیشتر از پلکان طلایی عشق بالا رود تا بتواند در قلمرو عواطف که قلمرو مخصوص

(بقیه در صفحه ۶۰)



زن از هر نگاه

بر خلاف گمان مردم، مهر با نی
وصفای قلب زن ربا بنده دلست نه مرد حتی قنوت تصوو تشش و انتواند
قشمتی و زیبایی او کرد.

(شکسپیر) «درید رو»

بر خلاف مردها، زن همیشه به
يك حالت باقی میماند: اگر خوب
باشد، همیشه خوب است.
اگر بد باشد همیشه بد است.
نغمه ای خوش آهنگ تر از صدای کسی
نیست که از زیبایی او سخن می
گوید.

«آدریان دو پویی»

زن بواسطه ناتوانی خود بچیزهای
نایل می شود که مرد با توانایی
خود بان دست نمی یابد.
سید جمال الدین افغان

ما و مود



رمز شوهر داری

هماهنگی در زناشوهری

برخی از زنان عادت دارند که حتی
لحظه ای راهم در خانه تنها نگذارند
و همیشه در کنار همسرشان باشند
ولو این وضع منجر به شکست مرد
در کارهای فکری و ادامه تحصیلات
وی گردد.

ازین رو زیاد دیده می شود که
مرد بخاطر خوشنودی زن و پسرایی
زهایی از همیا و داد و فریاد همسرش
بکلی از ادامه تحصیل و کوشش برای



ارتقا به معرفت، از رفتن در کورس
های بعد از وقت چشم می پوشد.
این دسته از زنان هیچ نمی فهمند
که خود سهم مهمی را در رکود و
عدم پیشرفت شوهرشان در اجتماع
ایفا می کنند. در این قبیل موارد
مسئولیت شکستهای مرد به عهده زن
است. زیرا وی خار راه پیشرفت
شده و نگذاشته است که از طریق
علم بجایی برسد اگر این عده زنان
باطراف خویش نظر کنند می بینند
که مردان موفق و خوشبخت همین
گونه بدنیای نیامده اند. غالباً ترقیات
اشخاص اکتسابی است. آنها باید
فداکاری کنند و رحمت فرا گرفتن

بقیه در صفحه ۶۰

روان شناسی برای جوانان از کتاب روان شناسی

هیجان و ماهیت هیجان

هیجان در حیات روز مره نقش بزرگی را بازی میکند و بنا بر این بتند رستی و سلامت روحی و جسمی ما خیلی مهم است که هیجان را از نزدیک مورد مطالعه قرار دهیم. بسیط تر تعریفی که برای هیجان قایل شده اند این است که هیجان عبارت از شورش است که بر انسان مستولی گردیده و تمام وجود از آن متاثر میشود.

حالت هیجانی زمانی رخ میدهد که انسان بزمینه ویا وضعیتی روپرو شود که آن تصادم ویا فشار وجود داشته باشد در تمام این گونه زمینه هاسمی میشود فشار یا تصادم از بین برداشته شود هرگاه سعادت بقیه در صفحه ۵۴



متصدی محترم صفحه جوانان !
و تنها کاریکه این عده عده نمودند سوختن این بورس ها بود و پس زیرا آنها نه حوصله تحصیل داشتند و نه لیاقت و تنها برای تفریح و دیدن ممالک خارج ازین ها بورس استفاده نمودند.

خو شیخخانه با استقرار رژیم جمهوری در کشور عزیز ما این امید واری برای همه مردم مخصوصا جوانان و البته آن عده جوانیکه واقعا شایستگی و لیاقت و استعداد دارند نمودار شده است که از بورس ها مستفید گردیده و این امید واری روز بروز برای جوانان بیشتر میگردد زیرا با علاقه و وجدیت بکارهای خویش متوجه بوده و هر چه بیشتر از پیش میکوشند تا کارها ووظایف خویش را بنحو شایسته ای انجام داده زیرا میداند که بعد ازین وسیله و واسطه خریداری نداشته و تنها لیاقت و اهلیت شخصی است که برای آنها آینده دو خوشانی را نوید میدهد. (کبیر داوری)

نامه های رسیده

نماغلی محمد مسعود واصل متعلم
لیسه حبیبیه
نامه شما که عنوانی مدیریت مجله تحریر یافته بود به این مدیریت رسید از همکاران ریتان تشکر وایین هم قسمتی از نامه شما بعضی از جوانان در رویداد های نا مساعد ودر راه پیشرفت و ترقی علمی و اجتماعی نخود احساس ترس و وحشت نموده شما مت انسانی

خود را دریای انگیزه های تاریک خیال خود قربان میسازند و بدون شناختن پیچیدگی های زندگی و علم بکاربرد منطق و دانش در تحلیل و تدقیق از آن به موانع رو برو میشوند عده دیگری تصور می نمایند که به هیچکس و به هیچ چیز محتاج نبوده و از همه دوری می جویند اینجاست که دوستی و صمیمیت در بین آنها



وفات

دوكتور سيد انور سلطانزاده آمر
مرکز صبحی چارده غوربند در حین
احرای وظیفه در نیمه ماه گذشته در
سکته قلبی بعمر ۳۵ سالگی وفات
کرد. وفات این دوكتور جوان باعث
اندوه دوستان و همقطارانش شده
است.



مرحوم دوكتور سيد انور
سلطان زاده

محو گردیده وحسن تفاهم و خوش
بینی جای خود را به حس بد بینی
وترس میگذارد.

پیغله نویمان نوین

وجیزه های انتخابی شما بمدیريت
مجله رسید اینهم چند وجیزه انتخابی
شما:

د ژوندانه لار

برایالتوب پرتله له چانس خخه
بل شی نهدی د هر شکست خوږلی
خخه چه بوښتنه وکړی اجزه کوی.

ښوونځی

دعلم او پوهی هر ښوونځی چه
پرانستل کیږی د زندان دروازه تړلی
کیږی.
(هوگو)

(بقیه در ص ۴۵)

شماره ۵۱

کلو گلو خواننده جوان

کلو گلو یکی از خوانندگان جوان میباشد که اخیراً کنسرتی در پروکسل
برای یکده جوانان و علاقمندان خویش اجرا نمود که مورد استقبال
زیاد تماشاچیان قرار گرفت. این هنرمند و آواز خوان جوان در
مقابل دوازده هزار تماشاچی چنان از خود هنر نمایی نمود که مورد استقبال
کم نذیر قرار گرفت. شور و هلهله تماشاچیان و کف زدن های پی هم
آنقدر زیاد بود که خواننده جوان را به هیجان آورده و برای دوستان
آوازش بیشتر از پیش هنر بخورچ داد و باعث شادی و خوشی تماشا
چیان گردید.

عنه از تماشاچیان آن شب را که کلو گلو این خواننده جوان با
آواز خویش ساعتها آنها را مشغول داشته يك شب فرا موش ناشدنی
خوانده و گفته اند که کلو گلو واقعاً يك آواز خوان خوب است.



شاگردان ممتاز



نام - فاطمه (حاجی زاده)
صنف - نهم الف لیسه آریانا
سن - سیزده ساله
درجه - اول نمره
علاقمند - به مضامین ساینس و
ورزش.

آرزو - میخوام در آینده تحصیلات
عالی خویش را در فاکولته طب به
پایان برسانم.



نام - بلقیس (عطیمی)
صنف - یازدهم ب سلطان رضیه
مزار شریف.
سن - ۱۸ ساله.

علاقمند - به مطالعه
آرزو - میخوام در آینده دکتری
داشته باشم.

مردی با نقاب بقه

تاینگای داستان :

گنتر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقه ها زندگی اش را از کف داد. **الک معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردو ن به تعقیب مایتلند پیر کمر در موژی است میباید.** رای بنت جوان که نزد مایتلند کار میکند، به اثر تشویق لولا بسا نوپارتمان لوکس به کرایه گرفته می خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیروخته دهد و تلاش خواهرش برای ادامه کار او نزد مایتلند به کدام نتیجه نمی رسد و او را ترک میکند **دیک از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یک سند میشود.** اما استاد از سیف منزل لارد فار میلی بطرز اسرار آمیزی به سو فتمیرود تحقیقات پو لیس هاگن مد یر کلپ هیرون گر قنار میشود. اما هاگن بطرز عجیبی فرار میکند و اکسون پولیس به اثر اشتباهی که دارد بکس هایی را که مرا جعین در شعبات حفظیه استیشن های ریل به اعانت می سپرد در دفتر مرکزی تفتیش می نماید. در اثنای تفتیش بمبی در دفتر پو لیس متعلق میشود و این بقیه داستان.

تصور نمی کنم که در انجام مراسم از دواج آندو نقطه قابل اعتراضی وجود داشته باشد اگر چه مطمئنم که رای بنت ، رفیق جوان شمان کمترین اطلاعی از ارتباط واقعی بین آندو ندارد . هرودی از یک هفته به اینطرف در کاورلی هاوس توقف دارد و در اینقدر مدت قطعا از دروازه منزل پایش در بیرون نگذاشته است اما عجیب تر از آن اینست که بنت جوان هم در طول این مدت از منزل خود خارج نشده است . تصور نمی کنم که بین آندو مساجره رخ داده باشد و قبلا حدس می زدم که موضوع عمیقتر از این باشد . اما بر حسب تصادف وقتی از دوازده منزل پا به درون می گذاشتم ، برو دی را دیدم دروازه منزل پسانو اتفاقا در همان لحظه کاملا باز بود . لولاشید را بداخل منزل می برد و من یک نگاه هرودی را دیدم .

او ریشش را گذاشته که به صورت بسیار مقبولی پروید و باعث تعجب فراوان من شد که یک بوکسر چنین ریش مقبول برای خود بگذارد . عادتاً بوکسر ها خوش ندارند ریش بگذارند و دیدن ریشی به آن کشنگی مرانست به غیبت و ظاهر نشدن بر و دی کنجکا و ساخت . من برای دیدن رای بنت رفتم . در همین تازگی ها او را در کلپ هیرون دیده بودم و هم فرصتی دست داد تا با هم ملاقات کنم . بنت حرف بزنم . پیشخدمت او که یک مرد است و از طرف روز برای بوس آن لبها سپایش می آید وضعتا جمع و جور کردن منزل را بلوش دارد ، بمن گفت که وضع درای بنت خوب نیست و نمیخواهد کسی را ملاقات کند .

براد حلقه دودی به هوا فر ستاده متفکرانه به آن چشم دوخت . «اگر دریک منزل نوکری کار می کند ، نزد صاحب منزل زندگی میکند و برای من صرف دو دالر و هفتسانو پنج سنت به پنج روز خرج داشت

که بدانم انری هم درین روز ها به پرورش ریش خود سخت توجه دارد . اینکه موضوع از چه قرار است ، من به آن دلچسپی ندارم . الک سگرت را میان لبهایش چندبار اینسو و آنسو گولاند و اظهار نمود .

من زیاد کتاب قوانین را ورق نزده ام . اما بطور قطع یقین دارم که هیچ یک چنین قانونی ندارد که کسی را اجباراً به گذاشتن ریش وادار سازد - اما آقای براد ، شما مگر امریکایی نیستند ، همینطور نیست ؟

براد با لبای نیمه متبسم که همیشه در چهره اش خوانده می شد جواب داد : - بلو من ازین امتیاز بر خوردار هستم .

الک پرسید : (شما کسی را بنام سالوور ایس می شناسید؟) الک پس از طرح این سوال بسوی کلکین اتفاق نگاه کرد . جوشنا براد در حالیکه به ذهنش فشار می آورد چینهایی روی پیشانی اش

پیدا بود . او پاسخ داد : (تصور میکنم آری . و یک جتایتکار بسیار خطر ناک بود . اگر اشتباه نکنم او یک امریکایی بود . اما او مدتها پیش مرده است چطور حقیقت ندارد ؟) الک باوضع عصبی زنج خود را خاریده گفت : (چقدر آرزو دارم به یک نفری رو برو شوم که تصدیق کند در تشییع جنازه او حضور داشته است . یک نفری که بتواند به قید قسم حرفش را باور کرد !)

(شما تصور نمی نمائید که کیو برو دی . . . ؟)

الک گفت : (نی ! هرگز باور نمی کنم که کیو غیر از یک بوکسر شخصیت دیگری داشته باشد ، و من این مسا بقه ریش را میخوام از نزدیک ببینم . آقای براد از اطلاعات شما نها یست سپا سگزارم .)

در ساعت پنج بالدو نزد الک

مراجعه کرده پرسید که می تواند به منزل برود و اظهار داشت : (من به همسر و وعده کرده ام) الک گفت . (صبر کنید ... و متوجه باشید که وعده خود وفا نمائید .)

هنوز هم ساعت از رفتن معاونش سپری نشده بود که یک نامه رسمی برای انسپکتر الک رسید و وی متن نامه را خواند ، درخششی در قیافه اش پدید آمد . آن نامه از آمرعومی مشاوریت پولیس عنوانی او نوشته شده بود و متن آن از اینقرار بود . (ریاست پولیس مرا مامور ساخته است به اطلاع تان برسانم که ترفیع بخواند پولیس جی . جی . بالدو به رتبه سرجنت از تاریخ اول مارچ سال جاری منظور شده است .)

الک کاغذ را قات کرده ، احساس سرور مملو از افتخار نمود . او فوراً گوشک تیلیفون را برداشته خواست بالدو را احضار کند . اما پادش آمد که او را به منزلش فرستاده است . الک آنشب نوکری نداشت و در حالیکه قلبش مالالمال از خوشی بود تصمیم گرفت تا شخصا این خبر سرور انگیز را به بالدو برساند

الک با خودش گفت . بسیار مایلیم با خانم عزیز او از نزدیک معرفی بشوم و هم هر هفت طفل او را ببینم او دفتر پولیس را ورق زده آدرس منزل بالدو را پیدا کرد . لیو فورود ۹۳ ، اکس براید موتر پولیس الک را تا به آدرس نمبر ۹۳ ، لیو فورود اکس براید رساند .

یک عمارت قشنگ و کوچک بود عینا هما نظری که رنگ منزل نشین معاونش را پیشبینی کرده بود

بازو دق الباب او یک خانم



آنجا سکو نت دارد .

الك در حالیکه هر لحظه بیشتر احساس خشکی دهان می کرد پرسید شما از موتو چه کسی حرف می زنید زن پانسیونو پاسخ داد: «موتو خودش یا از دوستش را دیده ام لطفا بمن بگویید که با او زیاد دوست هستید الك محتا طانه پاسخ داد: «اوه بلی بسیار با هم رفیقیم؟»

— پس چرا داخل نمی شوید؟»

الك به دنبال زن پا نسو نروارد يك اتاق كو چك و لی بسیار پا ك و نضیف وشد. «برای اینکه حقیقت را

از شما پنهان نکرده باشم، می گویم که من قرار دارم با آقا ی یا لدر فسخ کردم . او همیشه شکایت داشت وبه زحمت از کار من راضی می بود ومن دگر حاضر نیستم برای او خدمت کنم . علاوه او چندان حق الزحمه خوبی هم بمن نمی داد . من برای دو اتاق پول نا چیز ی از او دریافت می کردم وحال در نظر دارم که ایندو اتاق را در مقابل پول مناسبی به کرایه بدهم . گذشته ازین نامه های وارده او برای من عجیب وحیران کننده بود . من بخاطر او این صندوقچه بزرگ پستی را در بیرون عمارت نصب کرده ام ، اما همین صندوق هم گاهی خرد ی می کند و گنجایش بسته وارد ه برایش رانمی داشته باشد . نمی دانم ، شغل و کار ضمنی او غیر از معاونیت پولیس چیست . نا مه های که به اینجا می رسند ، عنوانی کار

خانه های کیمیاوی واقع دیتکوب می باشد . نی ، شاید گمان کند که من موجود نا جوری هستم که او تقریبا همیشه تمام روز را بیرون از منزل میماند و کمتر شبها را در اینجا می خواهید .

الك پاسخ داد «اوه نی ، بهچو جه تصور می کنم شما مهربان ترین زنی هستید که من دیده ام و حال خیال دارید که بیرون بروید ؟ زن صاحب پانسیون باسرا شاره کرد وگفت : من از طرف شب کاری کنم وساعت ۱۱روز واپس می آیم خوب شد که شما آمدید ومن در منزل بودم .»

الك پرسید . شما گفتید که موتو رش چه نوع موتو یست ؟ (بقیه در صفحه ۵۹)

صفحه ۴۷

نسبتا مسن که لباس بیرون رفتن از منزل به تن داشت ، ذروازه را باز کرد والک دچار حیرت شد که دید لباس پیشخدمتی به تن آن زن بود . آن زن در جواب اظهار داشت : بلی ، آقای بالدر در همین جا سکو نت دارند . یعنی او در اینجا دو اتاق اجاره گرفته است . اما از طرف شب بندرت اینجا میماند . او عادتاً صرف برای تبدیل لباسی می آیدو همینکه لباس را عوض کرد ، فوراً بیرون می رود . فکر میکنم نزد رفقایش میرود . — همسرش در اینجا زندگی می کند ؟

آن زن پا تعجب جواب داد : خانمش من هیچ نمیدانستم که او ازدواج کرده است . الك اوراق سچل بالدر را با خود آورده بود تابعضی ارقا می را که در زمان فرار سیدن تقا عهده رتبیست مستمری بسردش می خورد به کمک خود بالدر خانه پری کند ولی حال متوجه شد که در زیر آدرس ، يك آدرس دگر هم وجود داشت . اما رنگ طوری انتشار کرده بود که او صرف درین لحظه پس از دقت در آن متوجه شد .

الك اظهار کرد : «تصور می کنم اشتباه کرده ام . آدرس جدید او هارو استریت واقع ستپانی می باشد . اما زن پا نسو نر لبخندی ده اظهار کرد : «اوه ، نی ، چندین سال میشود که او نزد من زندگی میکنند وپس از آن به اور خارد — استریت نقل مکان کرد . اما وقتی جنگ شروع شد ، او دو باره نزد من آمد زیرا احملات هوایی در ناحیه شرقی شهر لندن نسبتا خطر ناك تلقی میشد . پا ووصف آنهم تصور می کنم که او يك اتاق در استپا نی دارد الك متفکرانه گفت : «هوم» اودر قابل دروازه بود وزن پانسیونر جدا به او گفت :

«من نمیدانم چقدر اجازه دارم ، رجع به معا ملات او پا دگران حرف بزنم . اما اگر زیاد کار دارید . در صورت به احتمال قوی میتوانید را در «سلاف» پیدا کند . من به «تکار او هستم که از شروع تا تمام ماه برایش کار میکنم و یکی دو بار ترش رادیده ام که در خیابان سلاف ناحیه «زین گیبیل» پارک کرده بود تصور می کنم یکی از دوستانش در

هزار و یک

چندی پیش با آقای زیارن یکی از مترجمین دانشمند و سابقه دار مطبوعات مصادف شدیم ضمن گفتگو و احوالپرسی از ایشان خواستی کردم تا دو باره همکاری خود را با مطبوعات از سر گیرد

بناغلی زیارن با وجود مشغولیت ها بسی که دارند ترجمه جالبی برایم فرستادند چون خیلی دلچسپ است در همین صفحه خدمت تان تقدیم میکنم.

مجازات حیوانات و اشیا

انسانهای ابتدایی حوادث را بر اشیا معطوف میدانستند باین معنی که اگر از جهت کسی یک اشیا ضروری یاوشیان عاید میگردد آنرا تخریب و یا اینکه آنرا به جزا می رسانیدند، چنانچه هر طفل در اثر شوق طبیعی این کار را میکند، هنگام راه رفتن همیشه کدام چیزی به پای شان اصابت کرد برگشته آنرا به اگد میزنند و آنرا بدور می افکند. در یونان قدیم هر آن شیئی که یوسپله آن آدم کشته میشد سپرد محکمه میگردد همیشه گناهان ثابت میشد آنرا از سرحد مملکت بسپرد می افکندند، بعدها انگلستان به سادگی که مرتکب جرم میگردد یا بس (فلاکت) زامیگذازدند و آن شیئی را به دارت مقتول نه بشکل تضمین بلکه باین منظور که جزای انتقام را توسط اهل محلی کنند می سپردند که بعد ها این قبیل چیزها عوض و آرائین بدولت تقویض میگردد حکمرایان این جنایتکاران بی جان را گرفته و به آنرا (ده اودانت) را میگذازدند (ده اودانت) چیزیکه نذر خدائی شده است. نمایان اشیا فروخته شده یک حصه کوچک آن برای خیرات و حسنات مقتول داده میشد که بعدها قوائد و استثنائات عجیب و شریبی درین زمینه بیان آمد مثلا اگر شخصی تحت مراد شده و میبرد آنوسیله نقلیه بشکل یک کل به اودانت میگردد اما اگر وسیله نقلیه ایستاده بوده و شخصی از درک یکی از غراده های آن آسیب رانجامل میشد در آن صورت تنب همان یک چرخ عراده (ده اودانت) محسوب میگردد.

اگر شخصی توسط یک پارچه کشتی که در آبهای شیوین گردش میکرد آسیبی برداشته و میبرد آن کشتی بکلی (ده اودانت) میشد اما یک کشتی متعلق به آبهای شور بداحل عین شرایط تابع (ده اودانت) قرار نمیگرفت. نظریه عقیده (لادریوک) چون آب شور اگر در دستخوش طولان های بحری قرار میگیرند و کشتی نمیتواند تعادلش را نگه دارد و مطابق به اراده خود حرکت کند نظریه این عجزش باید به جرم قرار داده شود. زمانی یک نفر در دهقان در (مارلند) از یک درخت بزمین خورده بود، بعد از تحقیقات روی بدن دهقان مسووف حکم برین شد که باید درخت مصادره گردد حیواناتیکه مانند انسان محکمه میگردند از همه این احوال برمی آید که گندشگان قرون پیشین علی الا کثر مردمان عجیبی

حقوقی استفاده بعمل آورد باین اوجا که گراز موشها به دهانت همچوار پراکنده شده اند و ممکن نیست آنها را صرف بایک قطعه جلب نامه احضار نمود لذا لازم ست در زمینه چندین جلب نامه تحریر گردد و محکمه این ادعای وارد دانسته همانطور هم میکند اما ناوقتیکه این امر انجام می پذیرد و فرست ریاری تلف میگردد (چاسان) تکرار بحضور محکمه حاضر و از جهت اینکه در منطقه که موکلینش پناهنده شده اند پشک های زیادی وجود داشته و آنها بکلی مفقود الا اگر گردیده اند و هم باین دلیل که اگر یک مضنون از مقام محکمه تحت جلب قرار میگیرد و مجلب نسبت عدم امنیت نمی تواند خود را به محکمه برساند درین صورت عذری موجه و قانونی شمرده میشود و ضمن ارائه چنین دلائل قانع کننده میگردند معنی موکلین مجبور قانونی دارند تا اقرار خط بدهند که پشک ها در طول راه به آنها آسیبی نخواهند رسانید و صحیح و سلامت اینجا حاضر خواهند شد. این خواهش وکیل طرف قبول واقع گردیده و لغت دیوان قضا میگردد مدعیان چون نمیتوانند از پشک ها که دشمن ازلی موشها میا شدند تسبی بدهند ازین دعوی خود موشها میا شدند جزای خروس که تخم گذاشته است.

این یک دعوی دلچسپ دیگری که در ۱۷۹۷ در بولی رخ داده است.

یک خروس تخم گذاشت نسبت این جرم منقور و سپرد محکمه گردید و در آنجا رسامانتم قرار گرفت و چون جرمش ثابت بود حکم برین شد تا او را میخکوب کرده و بشکسل سوختانند کشته شود. این اعدام بالای تبه که نزدیک شهر بود عملی گردید یعنی خروس که وظیفه زنی را اجرا کرده بود مانند انسانی که همراه گردیده باشد بحضور پاپ یا تخیش یکجا سوختانده شد.

خاتمه



زن: می بینم که سگ مه چقدر بشما علاقه دارد

عارض رنگین

در حلقه های رنگین
در دایره های رنگین

در دایره های رنگین
در دایره های رنگین

در دایره های رنگین
در دایره های رنگین

در دایره های رنگین
در دایره های رنگین

در دایره های رنگین
در دایره های رنگین

در دایره های رنگین
در دایره های رنگین

در دایره های رنگین
در دایره های رنگین

در دایره های رنگین
در دایره های رنگین

در دایره های رنگین
در دایره های رنگین

در دایره های رنگین
در دایره های رنگین

از: غلام سخنی راهی

((رقص پیمانه))

نمیدانم چرا دل در برم مستانه میر قصد
گمانم در هوای چشم آن جانا نه میر قصد
بسودش افکنده ای زلف پریشان را نیمدانی
در آن حلقه دل دیوانه ام چون نشانه میر قصد
دل در سینه ای تنگم که از هجرت خراب آمد
بان دیوانه میماند که در ویرانه میر قصد
نه من تنها پیاد چشم مست مست میر قصد
تماشا کن زمستی در کف پیمانه میر قصد
شکستی شیشه تقوا بسنگ باده ای زاهد
عجب نبود اگر ساقی درین میخانه میر قصد
زیر میفرش آمدند ادر گوش دل گفتار
که امشب با حریفان زاهد دیوانه میر قصد
سر شب تا سحر در کلبه تنهایی ام «راهی»
سرا پا شمع میسوزد دلی پروا نه میر قصد

از: محمد عزیز رویش

پرستوها

برفت آن دوره ظلمت .
برفت آن عصر استبداد ها .
شما ها ای پرستوها .
که بودید آشکارا در شکنج
پنجه پیداد اسیر دست صیادان
افسو نگر .
برفت آن دور استبداد .
رسیده عصر محرومان در یسین
کشور .

برفت هان ای پرستوها .
زمان جغد کان بی حیا بگذشت
ازین کشور .
که در هر گوشه این دشت و دامن
لاله ها کردند .
رسیده اکنون زمان تان .
تما هان ای پرستوها زنیید
آزاد پال و پر

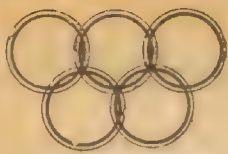
شما هان ای پرستوها .
که بود این آشیان تان بنست جغد
کان زور .
شکست آن پنجه های ظلم .
ورفتند جغد کان دیگر .
به پشت میله زندان یا در خانه
های مور .

شما هان ای پرستوها .
بسازید بهر خویش و نسل خود
درد امان کشور .
هزاران آشیان ولانه دیگر .
که امروز است روز تان .
نمائید زندگی خوشتر نمائید
زندگی بهتر .

این عکس را دوشیزه هما بر ای صفحه دوستان فرستاده اند و زیر آن نوشته اند :



زن- مانده نباشی! حالا که دیر آمدی پس ماچم کن .



بازی سکی چطور بوجود آمد؟

سکی که از جمله بازیهای زمستانیست و در روی برف ها اجرا میگردد از زمانه های خیلی دور بمیان آمده و انکشاف کرده است خوب است حال بفهمیم که چه وقت و کجا مشخص این بازی را اختراع کرده است .

روزی (ماتیاس) زادر سکی اطریشی شعری را خواند که درباره پائین آمدن از کوه های پر برف ساخته شده بود.

(ماتیاس) شیفته این شعر شد و کوشید وسیله ای کامل برای پائین آمدن از کوه پر برف را بسازد او در سال ۱۸۹۱ موفق شد سکی را بسازد و در سرا زیر کوه آلپ که ۴۳ درجه شیب داشت به تمرین پر داد.

چهره درخشان چمناسیتک شوروی

در رشته چمناسیتک، کشور شوروی نام پر آوازه در دنیا کسب کرده است زیرا ورزشکاران این کشور درین رشته استعداد های فوق العاده دارند و همه ساله ریکاردهای جدیدی قایم نموده و مدالهای طلا و نقره را نصیب میشوند چهره راکه غرق دنیای ورزشی خود است دیده میشود اولگاکار لات نام دارد و بهیئت استاد سیور تهای چمناسیتکی کشور شوروی انجام وظیفه میکند و قهرمان بازیهای المپیک بیستم در تربیات چمناسیتکی و مسابقات دسته جمعی میباشد .



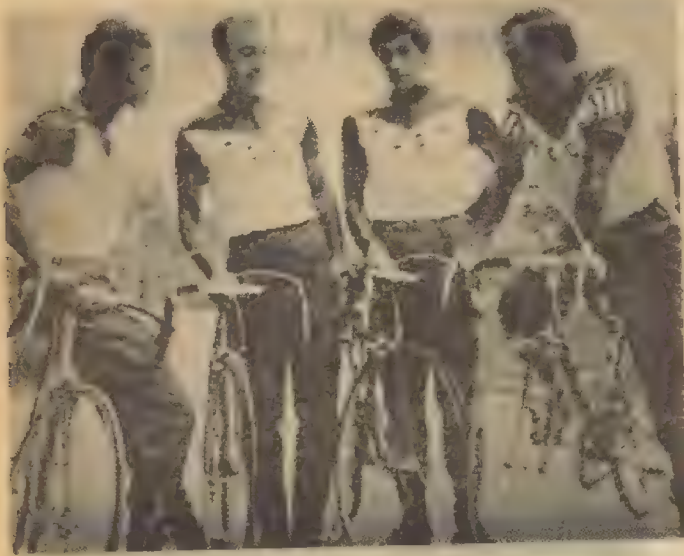
اولگار کار لات

وی از اسکی های کوه ناه چوبی برای فرود آمدن استفاده کرده و وقتی توانست وسیله دور خوردن و بریک کردن را هم به اسکی خود اضافه کند در سال ۱۹۰۵ اولین پیس اسکی را بوجود آورد . باید دانست که اسکی ساده از اختصا صات ناز و یژی ها و سویدنی ها بوده است

درین اواخر در سویدن اسکی پیدا شده است که به ۴۵۰۰ سال قبل متعلق است همچنان در تاریخ سویدن تذکار یافته که سویدنی ها در سال ۱۵۲۰ با سکی های ساده به تعقیب دشمن پر داخه و با فرار دادن دشمنان استقلال خود را بدست آور دند .

در کشور های مانیز از سالیان درازی بازی سکی بصورت انفرادی رواج داشته و مخصوصا خار جیان مقیم کابل به بازی آن می پرداختند ولی پنج سال می شود که تیم های این بازی تشکیل شده و ورزشکاران اساسات و تکنیک های آنرا بصورت درست آموخته اند، و دو سال میشود که درین رشته مسابقات بین تیم های ورزشی سکی صورت میگیرد رهبر کلب اتفاق میگوید: که تیم شان این بازی را از پطنوس شروع کرده تا به حال که تیم و رئیس و قهرمان ساخته اند ادامه داده اند بدست با فرا هم شدن تسهیلات این بازی بیشتر راجع شده و تعداد ورزشکاران ما زیاد میگردد .

ورزش بایسکل دوانی



ورزش بایسکل دوانی از سالیانی درازی در بین ورزشکاران جهان هواخواهان زیادی داشته و در بین دیگر ورزشها مقامی را برای خود حفظ کرده است. این ورزش در کشورمان نیز به خود طر فدارانی پیدا کرده و تعداد زیاد مردم به آن علاقه گرفته اند، گرچه درین وقت هیچ سر و صدایی از آن در محافل ورزشی کشور ما شنیده نمیشود ولی خیلی سالها میشود که مردم ما این ورزش را رایج ساخته و به آن میپردازند. کشور شوروی و آلمان شر قسب ورزشکاران زیادی در رشته های مختلف ورزش داشته و اکثر مردم آنجا به سپورتهای متنوع دسترس دارند.

دو عکس دسته بایسکل سوارانی دیده میشوند که قهرمانان بازیهای المپیکای بیستم کشور شوروی هستند البته در رشته بایسکل دوانی ۲۰ کیلومتری آنها از چپ بر است عبارت اند از: ولیری یاردی، باربشوخوف، ماکیناری، مکنا، توف و لینی چف.

اخبار جهان ورزش

چهره ورزشی



بن دیتشو قهرمان دوش جهان
هفته گذشته روزنامه های انگلستان در باره (بن دیتشو) قهرمان کینیائی مقالاتی مفصلی درج کردند.

(دیتشو) قبل از رفتن در مسابقات کشور های مشترک المنافع که در ریلاند جدید برگزار گردید ریکارد دوش سه هزار متر جهان را در دست داشت وی در ریلاند جدید در رشته های دوش یک هزار و پنج صد متر و پنج هزار متر موفقیت های شایانی کسب کرد.

در مطبوعات انگلستان موفقیت های او با خطوط درشت بچاپ (بن دیتشو) در ماه مارچ سال ۱۹۴۳ چشم به جهان گشود هنگامی که وی هشت ساله بود با تیر و کمان و نیزه در جنگل های کینیا دنبال شکار میگشت وی از آن زمان گفته بود که در صورت لزوم میتواند ندیک روز تمام به دنبال شکار برود دیتشو در سن سیزده سالگی وارد مکتب شد و از آنجا که دهکده او با مکتبش که در حدود شش کیلومتر فاصله داشت دیتشو این فاصله را بدوش طی میکرد در سال ۱۹۶۸ دیتشو جهت شرکت در مسابقات

بناعلی غلام حضرت

بناعلی غلام حضرت یکی از اعضای فعال ویر آوازه تیم فوتبال کلب نامیر است او از پنج سال به این طرف شامل تیم فوتبال کلب نامیر شده ولی از دوران کودکی به ورزش علاقه زیادی داشته است.

بناعلی غلام حضرت معتقد است که وجود کلب های ورزشی رول زننده در راه پیشرفت سبورت اجرا میکند بنظر او بزرگترین عامل موفقیت یک تیم ایجاد وحدت و هم نظری بوده میتواند وی عقیده دارد که یک ورزشکار باید یک رشته را اختیار نماید تا در آن رشته موفقیت های بی حد و حصری کمایی کند.

شماره ۵۹

اکنون توانسته است که در مسابقات قهرمانی روسکی نارویک نیز که در سوینن برگزار میشود یک مدال طلای دیگر بدست آورد. دوشیزه کالینیا که توانست مسافت ده کیلومتر را بدون خطای کنید بیست و پنج امتیاز بیشتر را بار باراسکی باز آلمانی کسب کرده است.

درین مسابقه اینها اکالوف از فنلند به مقام سوم رسید در شش مسابقه از مسابقات دهکانه آلمان شرق با دو مدال طلا و چهار مدال برونز در صدر جدول قرار گرفته است.

اتحاد شوروی علاوه بر دو مدال طلا کالینا دو مدال برونز بدست آورده است.

دوش:

فاسل ونده امریکائی و تهرمان دوش هشتصد متر المپیک سال ۱۹۷۲ به جرگه ورزشکاران وفوی پیوست فاسل که ۲۶ سال از عمر میگذرد قرار است که با کریست فیشر قهرمان شکست ناپذیر امریکا روبرو شود مسابقه آنها بی مسافت یک هزار متر برگزار خواهد گردید.

المپیک مکزیک انتخاب گردید و از آن بعد میدان های ورزشی جهان بانام دیتشو دوند کینیائی آشنا شدند وی با کوشش خستگی ناپذیر خود در سال گذشته توانست ریکارد جهان را بدست آورد علاوه بر دوش با موانع دیتشو توانست مسافت یک میل را در مدت زمان سه دقیقه و پنجاه و دو ثانیه طی نماید.

وی در سن ۳۱ سالگی که بیشتر دوندگان به فکر کناره گیری از میدان ورزش هستند روز ۱۶ کیلومتر میدود و به آینده خود کاملاً امیدوار است.

اسکی

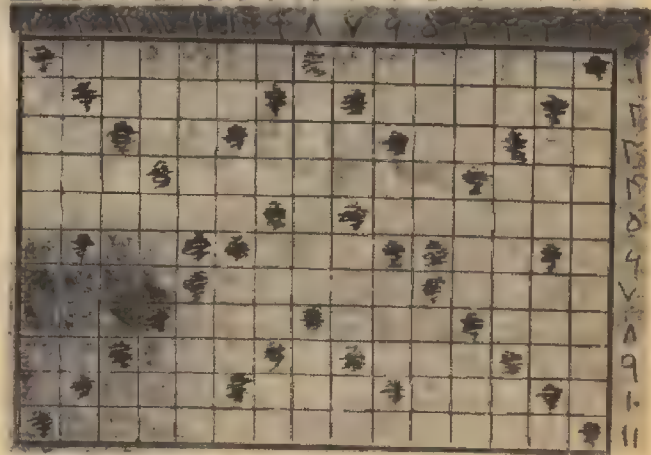
در مسابقات قهرمانی اسکی اطریش که در ورال برگ برگزار گردید آلمانی پوئیل از اطریش توانست در رشته جایان اسلا لوم عنوان قهرمانی جهان را بدست آورد مونیخا کادر باز هم از اطریش به مقام دوم رسید و یک دوشیزه فرانسوی بنام پاپیان میریت مقام سوم را بدست آورد کالینا اسکی باز شوروی که هفته گذشته عنوان قهرمانی اسکی پنج کیلومتر جهان را بدست آورده بود.

سرگرمی مسابقات

جدول کلمات متقاطع

افقی :

۱- یکی از تیم های شرکت کننده در تورنمنت اخیر باسکیتبال - دانشمندی که طبقه تعقیب شیربام او باد میشود - ۲- کابی دو می از هر چیز - قلات مرکز این ولايت است - ۳- سر چیه بسازید تا با سپین نام کو می در کشور بدست آید - میگویند به ... مرده بیشتر مزن - پر نده شکاری - اوا سطریری - اثر و ردو جای پا - ۴- آب دیده - نام دیگری برای نگهبان دیده بان - اگر کج باشد واز کمان بیرون رود رسوا میشود - ۵- در شب چهارده رو شن تر است - نام منطقه در کابل که برج معروفی دارد - ۶- علامت مغولی صریح - مرتب کنید عددی میشود - دو حرف متفرقه - ۷- بزرگتر است - لقب یکن از خلقای راشدین - از خوانندگان جدید را دیو افغانستان - ۸- از فلزات نجیبه است - ماه ششم عیسوی - آنرا نمک اخلاق شمرده اند - ریسمان عری - ۹- دو تایش دهن را پو شاییده است -



مادرش را خیلی پیر میدانند - با مرج استعمال میشود - یکه و تنها - ۱۰- مجلسین شادی - نسبت پدر عروس به داماد - اصل نیست - ۱۱- جوازی که بعد از این همه ساله جهیزت تشویق برای نویسندگان و هنرمندان داده میشود .

عمودی :

۱- درامی که در این اواخر بروی سنج کابل ننداری نمایش داده شد - ۲- یک نوع پوست نازک - کوچکترین انگشت - ۳- هاید رو جنی واتسی شرباه کن است - جاذب گاه - از حراس است - ۴- زردبا - درشته - ماتم و سو گوارای - ۵- سنگ گسور اخی داری که در حمام - دررد استعمال درد - عارف و شاعر قرن نهم - ۶- تکرار حرفی - سر چیه بسازید تا میوه ای بشود که خوب هم هست - اشتباه و زشی - ۷- جوب در ختانی که از آن نندارند بریده میشود - در بدن حیه و جود دارد - کوزه سرکه و شراب - ۸- کوتلی و بند برقی در شرق کشور - انکشاف و تو سعه - ۹- ماضی زدن - کشتیبان معروف - پروردگار - ۱۰- اول زمان و مکان رامیر سانسد غذایی از مرکبات خمیر - نوک کوه - ۱۱- پرنده خوش صدا - از چارضلی ها - ۱۲- با آن چوب میشکنند - سر - عیجده - ۱۳- دو ثلث پول - شاعر هندی پرنده نوبل - از خوردنی های ناحو شانند - ۱۴- میگو بند عصایش کار خود را میکند - مخمور افراطی - ۱۵- کشوری در جنوب شرق آسیا .

مسأله شطرنج



سفید بازی را شروع میکند و بعد از دو حرکت سیاه را مات میکند آیا میتوانید اولین حرکت سفید را که عبارت از کلیه حل مساله میباشد پیدا کنید؟ پاسخ خود را برای ما بنویسید .

حل کنندگان

این عده از علاقمندان مجله پاسخ صحیح يك ویا چند سوال شماره های ۴۶ و ۴۷ را فرستاده اند :

خیر محمد شهید ی، محمود الله باغستانی، ذبیح الله نسیم، احمد خالد ناصری، غلام یحیی احمد، انجلا علومی، زمان الدین از مکتب متوسطه قلعه فتح الله، نر یا از مرکز فرهنگی امریکا، محمد ضیا رستم، سیدا شرف زمانی، شهنواز عادل الیاس، محمد معروف متعلم لیسه نجات صوفی کمال الدین مسافر، حفیظه نوشین احمد ستار و فسی نور پیکي فارغ التحصیل لیسه ملالی نثار احمد میهنیار، محمد شفیع خیری، محمد بشیر ترین عظیمی، ماه گل مهدی زاده، ذبیح الله نسیم

ناج محمد آریا فیضی، محبو به پسری، گلالی حافظ، عبدا لواحد خیام، سر دار محمد شهید، سیما متعلمه مکتب عایشه درانی و خان میر میرزاده .

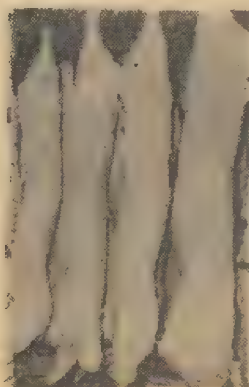
قرار قرعه پیغله شهنواز عادل و ذبیح الله نسیم هر کد ام برنده يك سیت جوواب اسب نشان شناخته شدند، از ایشان خواشتمندیم برای دریافت جوایز خود با يك قطعه عکس به اداره مجله تشریف بیاورند .

ضمنا قابل یاد آوری است که اسم یناغلی عبدا لحکیم مولوی زاده در شماره ۴۸ اشتباها عبدا لکریم چاپ شده است که امیدواریم آنر تصحیح فرمائید .



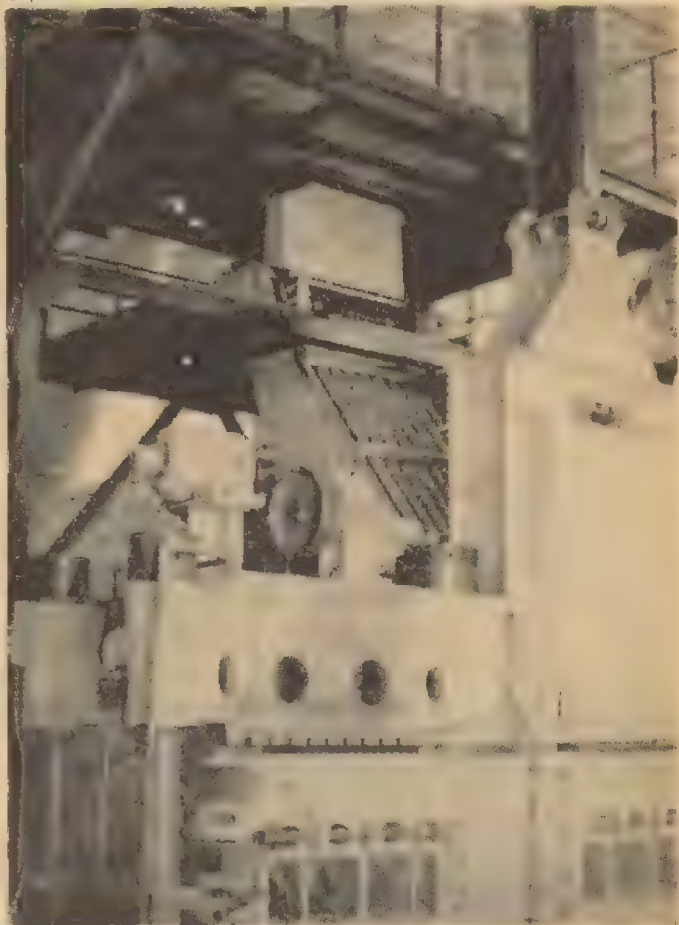
HORSE BRAND SOCKS

ژونون



در سال جاری پنجاه هزار تن پخته...

ولسوالی ها و بنا روالی معرفی شده اند به اهالی این سه ولایت تخار و بغلان از طرف مقام ولایت و سبین زور خان آباد و بند دوم برق



بر اساس سهمیه ماهوار توزیع می شود که بصورت آزاد بها مورین منسو بین دوایر طاده می شود. انجنیر عبدا لملک افزود روغن مورد ضرورت موسسات صناعتی این سه ولایت مانند فابریکات سمنت و نساجی و سیلو ی بلخمری فابریکه قند سازی بغلان معدن زغال کرکر، پروژه سرک سازی کندز، کشم و فرقه عسکری نهرین نیز از همین دوالی چهار تن روغن که از سهمیه ریاست ارزاق باقی می ماند مطابق سهمیه ماهوار توزیع می گردد از رئیس سبین زر پرسیدیم: از چه نوع انرژی برقی در تدویر فابریکات استفاده می شود

برای تدویر فابریکات از دواير برای رمی استفاده می شود.

غوری و دستگاه برق دیزلی خود موسسه استفاده می شود، فابریکات

نمایند گی ها موسسه بوسیله دستگاه های دیزلی که در هر نمایند گی نصب شده فعالیت می نمایند انجنیر

عبدا لملک علاوه کردند: از انرژی برق تولید سبین زر پریشان، خان، آباد علاوه بر تدویر فابریکه سبین زر در تدویر شهر کندز و خان آباد نیز استفاده می شود. رئیس سبین زر در مورد کار گران فابریکه گفت:

با استقرار رژیم جمهوریت در کشور توجه جدی و اساسی بوضع کارگران خلاق دستگاه های صناعتی می ذول و حداقل مزد، حق تقاعد و ساحات کار را بر اساس مترقی

ترین معیار های جهانی تحقق بخشید روحیه کار گران این موسسه نیز به سوی کار بیشتر و خلاقیت موثرتری رهبری گردیده و نتایج نیکو و ثمر بخش آن تولید روشن ما صعل کار است.

در اخیر مصاحبه رئیس سبین زر گفتند که سبین زر شفا خانه یی نیز در شهر کندز دارد و باید آنرا از نزدیک بینم.

شفا خانه سبین زر یکی از عصری ترین شفا خانه های سمت شمال بشمار میرود دکتر عبد الخالق سر طبیب شفا خانه سبین زر در جواب سوالی که چه نوع عملیات های در شفاخانه صورت میگرد گفتند: در شفا خانه عملیات های از قبیل معده کیسه صفرا، انسداد انسا یی، فتول آنال ایندیست، بواسیر شیز لاین و غیره صورت میگرد و اضافه نمود که یکی از عصری ترین ماشین های استیزی مدت یکماه می شود به شفا خانه سبین زرتازه وارد شده است.

دکتر عبدا لخالق گفتند که از اول حمل الی اخیر جلی سال جاری در پول کلینک به تعداد (۹۹۱۹) مریض معاینه و تدایو شده اند که اکثر این مریضان از دور ترین نقاط سمت شمال به این شفا خانه آمده اند گمانیکه همرا ی بعضی از مریضانی که آنجا برای معاینه و تدایو آمده بودند بعضی سوالاتی راجع به شفا خانه نمودم که همه آنها از کار دکتوران شفا خانه سبین زر مخصوصا از دکتر عبدا لخالق سر طبیب شفاخانه دکتر داد محمد علمیار و دکتور بشیر احمد (فقیری) راضی بودند.

دایور از احمد غوث (زلمی)
عکاسی: غلام دستگیر (مسعود)



بدتر از مرگ

نامه‌های رسیده

دقند ناروغی ...

د فکر یا نگه

کله کله هم چاکتر ته دورنگ علت زیات خوراک وی او موز یی شکایت کوی چه ماشوم یی دزیات خوراک سره سره تل ډنگر، کمز وری او رنگ الوتوی وی . دغه ناروغی کله کله هم مهم نه گپل کپیری او ما شوم دپیو شی په حالت کنبی روغتون ته بیول کپیری اوپه دغه حال کنبی دویو از موینه دقند زیاتو الی شیو لی ده . په زړو خلکو کنبی پر عکس څرگندی ننبی نشته او دا دارو داز موینی په وخت کنبی د نورو علتونو په وجه د ناروغی تشخیص کیدای شی ځکه که د ناروغی ننبی هم وی دومره سپکه به وی چه د ناروغ او چاکتر ځکه که د ناروغی ننبی هم او ډلر دپاره په یوه غیبه مساله وگرځی . مثلا دخولی وچوا لی دیدن په غوړ او تناسلی برخو کنبی د خرابی پیدا کیدل ، دضعف او دسر دخرچید وودو نیود فشار پیداکیدل له دایمله چه دقند ناروغی مزمنه ده ، دماشو مانو دپاره راز راژتدوی په نظر کنبی نیولی شویدی . ځینی چاکتران آزاد غذایی رژیم چه په هغه کنبی ماشوم دهر ډول غذا دخورلو بله کنبی به هم دغه ناروغی ولیدله رژیم چه دماشوم دپاره دنشایسته رژیم چه دماشوم دپاره نشایسته لرونکو موادو اندازه محدوده شوی وی ، په نظر کنبی نیسی او البته دهر یودغو رژیمونو دپاره دا نسو لین اندازه توپیر لری . دقند په چاغه یاد زړو خلکو په ناروغی کنبی دماشومانو او ځوانانو د ناروغی نه پر عکسی زیاتره انسولین نه اړتیا ه وی او چاکتر خپل ناروغ تهد هغوی موادو تجویز کوی چه لږه نشایسته ولری دقند د ناروغی دمخنیوی . یاد هغی دخطر دلیری کیدو دپاره غوره او لومړنی اقدام دادی چه نشایسته لرونکی اوقندی مواد لکه قند وشکر خواړه مریاوداسی نور له غذایی رژیم څخه بالکل لیری کړی شی اومصرفی یی باید دورخی له یوسلو پنځوسس لس گرامو څخه زیات نشی مثلاوریچی پتایی او مکرونی باید له تاکی اندازی نه زیات مصرف نشی هغه غذایی مواد چه خورلی آزاد دی له : کم غوړو غوښو کبانو کم غوړو پیسری پخویاکي (پاتی په ۶۰ مخکینی)

د فکر او پوهی ټوله پانگه باید پوه روحی او اخلاقی عظمت نه تسلیم شی (میتر لینک)
شباغلی گل احمد از لیسه نادری نامه شما په اداره مجله رسید واقعا شما خوب فهمیده اید که انسان تا خود را زحمت ندهد هر کار کامیاب نمی گردد . وزحمت کسی موید پیشرفت در یک جامعه است پیغله نادیه از لیسه عایشه در نی !
بلی ما هم باشما هم عقیده هستیم که بهترین رفیق انسان کتاب است و مطالعه برای معلو مات انسان بهترین چیز است .

شباغلی نجیب الله ز ولا ست ننگرهار !
از نامه شما چیزی نفهمید یم که مقصود تان چیست لطفا بعد از آن اگر نامه می فرستید زو شنتر مقصود خود را بیان کنید تا باعث سرگردانی شما و متصدی صفحه نگردد در انتظار نامه های بیشتر شما

(بقیه صفحه ۴۴)

هیجان و ماهیت

رخ ندهید اما اگر مجرائی برای تصادم یا فشار موجود نباشد حالت هیجانی ظهور میکند .
در حالت هیجانی تمام وجود بسپو لت رفع گردد حالت هیجانی سپم گرفته تحولاتی رخ میدهد . این تحولات فزیکتی توسط دستگاه عصبی تولید و کنترل میگردد
نمانده درین راه انجام ندادید و لی در هر حالی ان چگونه می تواند با سر و بس مخفی امنیتی طرف شود . آیا می تواند چند روزی انجا نزد ما بماند ؟
کریج اندکی بعد از انجا خارج شد ه بسوی اتوموبیل خود روانه شد بنا بقوی که لارده بود . موافقه کرد که مارک چند روزی انجا بماند .
نامام

سوی ون چار دقیقه بعد با لباس اصلی خود میس شد . بیرون آمد و جاگوار دوباره براه افتاد . هینکه به (کنز ینگتون) رسیدند ار اتوموبیل پیاده شده وارد حیاط گردیدند . سوی ون وی دید کریج نیز وارد شد . است . پرسید : آیا قرار است تو هم وارد سوی ؟
کریج بدون آنکه لب باز کند با اشاره سر حرف او را تأیید کرد . سوی ون گفت (تو نباید بیایی) ولی کریج جواب داد : حضور من برای هر دو ما مفید نام میشود .
خد مگار اسپا نوی (امپارد) درپ دخون را کشود . هر دو را راه دد وبعد برای اطلاع دادن بشیاب از آنان دور شد . هینکه سوی ون به درستی در رو قرار گرفت مثل آن شد که نقش قطع شده باشد و فقط هینقدر گفت که (اوه ... خدای من این بیچاره خیلی پیر شده است) وبعد بسوی مادرش که پیر جان گویا میدوید بر گشته در آغوش هم فرو رفتند .
کریج به ترتیبی که پیرمرد بتواند دوک کند ، به صحبت پرداخت (آیا ممکن است با شما چند کلمه مفقیانه صحبت کنم ؟ آری من ؟) لومیس به او آموخته بود که بایر مودبه چه لحنی صحبت کند .
لارد سوی ون جواب داد : بلی . البته . وبعد کریج راه اتاق کار خود رهنما یی کرد . در آنجا لارد از بی نظم بودن اتاق معذرت خواست . برای کریج مشروب آماده کرد و انگاه نصت :
« حالا می توانیم صحبت کنیم . بگو یید به بینم پیرم مرنگب چه عملی شده است ؟ » کارهای خیلی ناشایستی . پس تان بحساب زارب جاسوسی میکنند قرار بود کوبانی را که از آنجا بدست می آید خودش بیکی از رفقای سیاسی تسلیم بدهد .
آیا همین اسید ؟
آری ودلیل آزاد بودن ان اتاق دایوتون بلیز بدست آوردیم . این معن که در زارب واقع است راستی خیلی غنی است . حال فکر کنید اگر این ماده بدست ر رفقای ما بیفتد مطمئن باشید که یک بمب آن جزیره اندلس تان را از قشۀ دنیانا بودیم کند .
ما چرا او ؟
پس تان مثل مافکر نمیکند بلکه عقیده دارد که انفجار چنان بهی برای نابودی انگلیسهای سر مایه دار و مغرور خیلی لازمی است .
این درست ولی آیا شما میخواهید بگویید که اگر چنین بهی ساخته شود مورد استعمال قرار خواهد گرفت ؟
شاید اجبار این مساله را تسریع کرد .
خوب و آنا شما ما نس این کار را و سدید ؟
ما بطور تصور میکنم آقای من ؟
شما که خواهد شد ؟
کریج این سوال رامختصرا جواب داد : خبر ! ما که نمیتوانیم کارهایی را که به خواست بکنند ، بر او نابت سازیم .
ما دایوتون بلیز ؟
او گرفتار یک حادثه شد . اصلا هم بهار بود .
خوب ، کوبا درد سر های شما در حال خاتمه یافتن است ولی سرنوشت فرزند ما چگونه خواهد بود ؟
میتواند به ونس برگردد البته اگر بار دیگر دست بکار احفانه بی نژد .
این را که چگونه میتوانیم بازم او را گرفتار کنیم ، اینک شما هم میدانید .
لارد سوی ون اندکی ناراحت شده گفت : اوی هیچ حبله ، زردنگی و شانزادی باقی

واقعا آنرست ماهری است نه . بعد بکریج برکنته افزود :
« حالا برو و قبل از آنکه نیبیل بر این دهر دوباره دست بپاید ، او را پیدا کن . من سری به بیمارستان میزنم . کارپرسون تو هم یا کریج معاونت خواهی کرد . اینقدر سرت را باختر به دردیاور .
این اوامر را داد و خارج شد . کارپرسون بکلی به کریج انگنه پرسید :
آیا فکر کرده ای از کجا باید شروع کنیم ؟
فقط یک راه وجود دارد . تصاویر را بدست گرفته بهر کسی نشان بدهیم و سراغ سلیتا را بگیریم .
کارپرسون در حالیکه ازین جواب ناراحت نظر میسید ، جواب داد :
شاید حتی بجانب باشی . ولی این کار خیلی خسته کننده و طاقت فرسا است .
هسته کننده و طاقت فرساست .
لومیس که نزد آنان بر گشته بود به بلافاصله ام داد :
« کارپرسون ، تو جستجو را آغاز کن . کریج چند لحظه با من خواهد ماند . می خواهم سوی ون را نزد ما در شایر ببرم .

یک وسیله نقلیه بیماران نزدیک درب بیمارستان توقف کرد . دو نفر که باید تکره را می بردند در عقب و یک نفر در پیش روی آن نشسته بودند . این موزن سراپا مسلح بود . کریج تپانچه خود را ازبوش آن بیرون آورده در جیب بغل کونی خود گذاشت و منتظر ماند . نیم ساعت بعد از امبولانس خبر دسیه که در راه لندن بودند . در آن گرد و پشی چیزی که موجب نگرانی شود ، دیده نهی شد . سوی ون و کریج در میان یک لاری بدون آنکه صحبتی کنند ، نشسته بودند .
سوی ون که در پیشی سید پوستادان را در برداشت رو به طرفته خیلی منظم لباس پوشیده بود ، بالاخره سکوت و شکست و گفت : بین کریج ، اینمورد چاقو مایچه روزگاری اندک .
ولی کریج صدایی برنیا ورد . راستی چه می توانست بگوید . سوی ون ادامه داد :
همه چیز راه او گفته و او هم بمن قول داد که مادرم را بمن نشان خواهد داد . اما اینک بین باجه وضعی رو برواستیم .
وقتی دید کریج باز هم سکوت خود را حفظ میکند ، او نیز خاموش ماند . کامیون تو قف کرد و کریج منتظر ماند تا مردی که پیش رو نشسته بیا دد و سرپوش را باز کند . بعد بدون اینکه به اعتراضات سوی ون اعتنا یی نشان بدهد او را با تین آورد . اینجا محفل بی سر صدا و خلوتی بود . پشت سرشان به اتوموبیل سواری جاگوار انتظار می کشید هر دو سوار آن شدند . کریج موتور را روشن کرد و جاگوار از جای خود خیز برداشت . تمام این جریان طی چند لحظه کوتاه صورت گرفت و چند لحظه دیگر از کامیون گذر شده داخل ساهره شدند .
بار دیگر سوی ون سعی کرد کلماتی بگوید ولی قافله سرد و بی اعتنای کریج با دیگراورا خاموش ساخت .

کریج اتوموبیل جاگوار را در پیروی یک کاراج کوبه توقف داد و یک دو کلمه با مردی که آنجا بون صحبت کرد . آنمرد یک لسو خا کوچک را که روی آن نشسته بود (بسته است) برداراج او بیخت و خود از نظر آنجا ناپدید کردید . بعد از چند لحظه انتظار ، کریج ، سوی ون را فرود آورده بیکی از اتاقهای گاراج برد و به او توصیه کرد لباسش را عوض کند .
شماره ۵۱

در شماره های گذشته خواندید :

پسری بار فیش «جان کلود» در بازی قطعه شرکت میکند و در این بازی پولهایش دامی بازده «جان کلود» که همیشه او را در هر جامک میکند، اینبار به آن پسر جوان سراغ دختر تروتمندی بنام «فیلومین» را که از مدت ها پیش است و تحت تدای می باشد میدهد و میخواهد که و فیش با آن دختر اشتایی حاصل کند. پسر جوان هم موافقه میکند که هرچه زودتر آن دختر را ببیند. يك روزدا کتبه «فیلومین» مشوره میدهد که چند روزی را در کنار بحر بگذراند.

و اینك دنباله داستان:

بخاطر ثروت



این هم پسرانی که در این داستان، البته این بار در تانگو و رقصند.



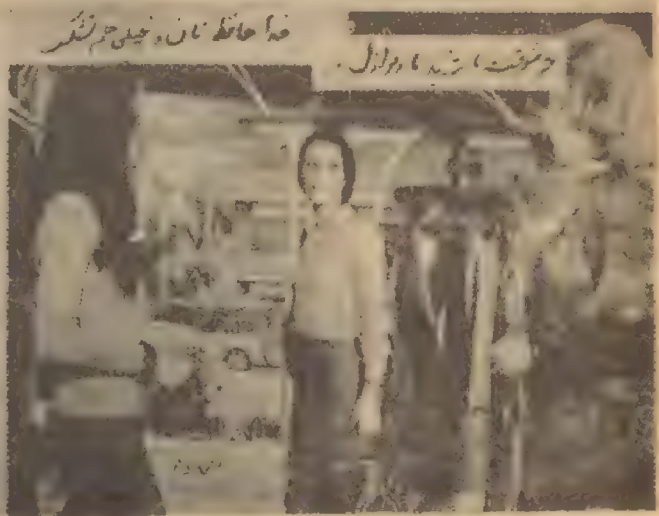
با این درختی بسیار شگفتی هم میشود.

شاید شما هم حواس خود را در این باره بگذارید.

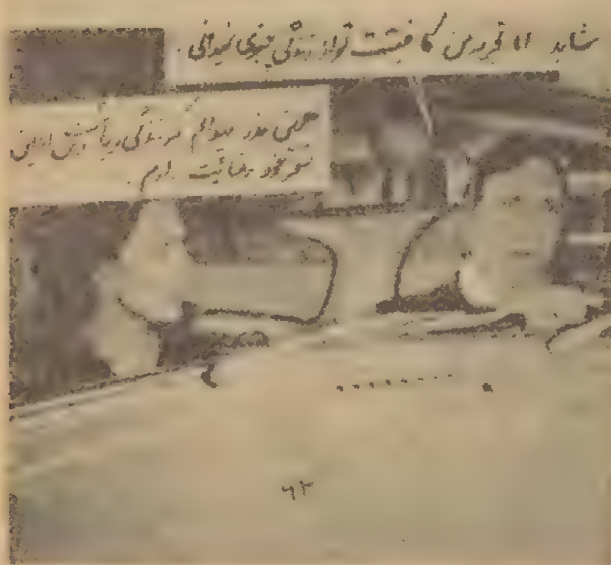
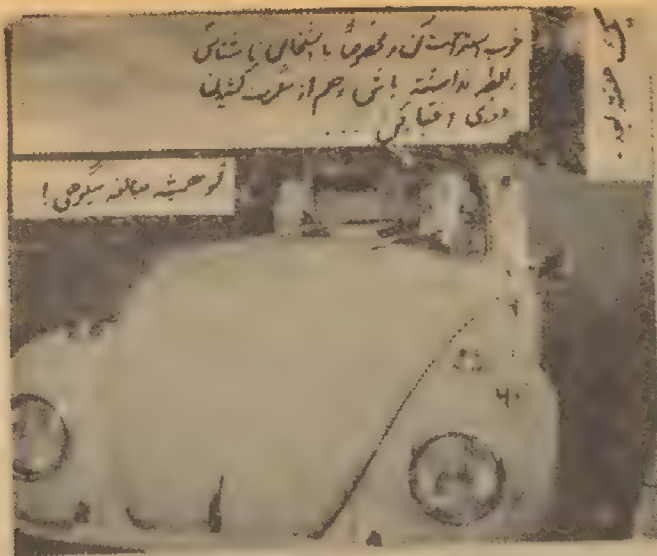


تو هم تا حال هیچ نمی دانی. بر سر این و سر آن می گردی و رقص... اینجا حتی خوب می آید.

من از این روزی چشمم بسته شد. و هر چه می بینم مثل این است. یک شادی لباس پوشیده می بینم.



خدا حافظ نان و خوراک هم نشود. در وقت اینها مادر را.



چگونه مردی می خواست ...

دل زار لعل :

نما از کجا میدانید من اسعاری دارم که میخواهم آنرا از افغانستان خارج بسازم ؟
- اوضاع و حرکات نمایانگر جرم ، نمی است که پولیس از خلال آن سلا درک کرده است .

اگر شما موفق بدریافت شئی مطلوب نان نشدید برای جبران این همه بی آبروگی چه می کنید ؟
- ما وظیفه خود را اجرا خواهیم کرد .
گل زار لعل :

ین من و این هم شما بفرمائید :
آمرانیه میدان این بار برای شخص متشبهه بیشتر مجال گفت و شنود نداشته یکی از موظفین دستور میدهد زیرپیراهن گل زار لعل را تلاشی کنند و ببینند هرگاه دسته های نوت در حین تلاشی در عقب تکه های پیراهن ، زیرپیراهن او احساس میشود فوراً به تلاشی نامبرده بپردازند که روی این امر بعد تلاشی معنوم میشود شخص متشبهه در عقب زیرپیراهنی خود یک خریطه صحنی دوخته و بانظم خاصی چندین مارک آلمانی و فرانک فرانسوی را پیدا می کنند که بنا بر قول آمرانیه میدان هوائی اومی خواست ۶۷ هزار مارک آلمانی و پنج هزار فرانک فرانسوی را باین حقه از کشور خارج بسازد بناء اسعار توأم باشخص مجرم جهت تحقیق به وزارت داخله اعزام گردید .
از مدیر امنیه میدان هوائی کابل برسیدم :

شنیده شد میرمنی هم میخواست چند هزار دالر را از کشور خارج آید آیا واقعیت دارد ؟
- بلی ... چندی قبل یک میرمن بنام عایشه که دارای پاسپورت ترکی بود می خواست (۱۵۷۳۵) دالر امریکائی را از کشور خارج بسازد که به اثر تلاشی موظفین انات مدیریت امنیه میدان هوائی کابل گرفتار و جهت تحقیق به مرجعش اعزام گردید .
در قسمت پول افغانی که گفته شده از پنجاه افغانی بیشتر اجازه خروج داده نمیشود و یا کدام واقعه

گرفتار شده که بیشتر از پنجاه افغانی باشد ؟
بنیاعلی سلطان محمد مدیر امنیه میدان هوائی می گوید :
یک نفر تبعه ایرانی بنام داریوش سروری که میخواست مبلغ ۱۸ هزار افغانی را از کشور خارج کند گرفتار گردید .
از آمر امنیه میدان هوائی می پرسیم :
مسافری خارجی که از لایحه جدید وزارت مالیه در قسمت خروج و دخول سوار از افغانستان وقف نیستند چه اجراءات صورت میگیرد ؟
می گوید :

قبلاً از طریق وزارت جلیله خارجه به تمام سفارت خانه های افغانستان به خارج اطلاع داده شده تا آنها تیکه به افغانستان سفر می کنند حین گرفتن ویزه بایست از مقررات ، قوانین و دیگر لواایح کشور افغانستان واقف ساخته شوند که البته هر مسافری که داخل افغانستان میشود و ویزه سفارت مربوطه افغانستان را در کشور شان حاصل کرده به سفر اقدام می کنند و از تمام مقررات و قوانین گمرکی و غیره واقف می گردند .

در قسمت گرفتاری مواد مخدره خاصاً چرس در طول سال مدیریت امنیه میدان باجه و افعاتی برخورد و چند واقعه گرفتار کرده است ؟
مدیریت امنیه میدان هوائی کابل در طول سال در حدود سی واقعه قاچاق را گرفتار کرده است که شامل مواد مخدره و بعضی اقلام انتیک می باشد و از جمله مقدار چرسی که مرتکبین آن بازرایح خاصی میخواستند مغفول با خود حمل نمایند توسط موظفین امنیه میدان هوائی دستگیر شدند که از شروع سال تا کنون چهل و نه کیلو و هشتصد و هشتاد و پنج گرام چرس پلست آمده که با حاملین آن جهت تحقیقات بدستگاه امنیتی سپرده شده اند .
از مدیر امنیه میدان هوائی می پرسیم :

آنها تیکه مرتکب حمل مواد مخدره

می شوند و از طرف پو لیس افغانستان گرفتار می شوند چه اجراءاتی در حصه جرم آنها صورت می گیرد ؟
در جواب می گوید :

در قسمت مجرمین حمل مواد مخدره که می خواهند به خارج نقل بدهند و یا از خارج داخل کشور سازند مقررات شدیده تری گرفته شده است در وهله اول شخصی که مواد مخدره از نزد او گیر می افتد ولو به هراند از او که باشد کم و یا زیاد فوراً مرتکب آن به شعبات جنائی رسماً اعزام میگردد و البته آنها تحقیقات شان را تکمیل و جهت تعیین جزا به محکمه می سپارند و البته وقتی مجرم جزای خود را دید و به وطنش عودت کرد با آن هم اجراءات مدیریت امنیه میدان هوائی در حصه آن شخص به پایه تکمیل نمی رسد آنوقت است که عکس مجرم در دفتر مخصوص مدیریت امنیه میدان ثبت گردیده و هر گاه در آینده باز هم همان مجرم هوای کشور افغانستان به سرش زده داخل میدان گردد فوراً از روی اسناد سابقه جرمی اش در همان لحظه از طرف پولیس امر اخراجش صادر میگردد و برای موصوف موقع داده نمی شود داخل کشور گردد و هم چنان عکسهای متهم به تمام سرحدات کشور ارسال میگردد تا هر گاه از طریق زمین وارد خاک کشور شود از او ممانعت بعمل آورده شود .
از بنیاعلی سلطان محمد مدیر امنیه میدان بین المللی کابل می پرسیم :

مردم افغانستان که بخارج سفر می کنند چه اندازه مال را می توانند برای دوستان خود خارج سازند و از چه چیز در حین داخل شدن شان به کشور ممانعت بعمل آورده می شود ؟

مدیر امنیه میدان می گوید :
سی متر قالین - پنج صوب پوستین و یا پوستینچه به همین

اندازه گلیم - سطرنجی و بعضی اقلام دیگر داخل کشور را می توانند به خارج با خود ببرند اما حین عودت شان قطعاً اجازه ندارند شطرنجی - گلیم - رو جایی - چوکی های چوبی و فلزی عکس های برهنه انواع زهریات مواد مخدره سنگ های تعمیراتی - اقسام لحاف قالین فالینچه - پوستین های سندی و نخ چپرکت های فنر دار و بعضی اقلام دیگر را که لست آن نظر به لایحه گمرکی در مدیریت امنیه میدان هوائی لست بیاورند البته موال شان طبق لایحه مقرر ضبط میگردد .

اجراءات شعبه ویزه مدیریت امنیه میدان هوائی شعبه ویزه مدیریت امنیه میدان هوائی کابل هم تحت پروگرام منظم امنیتی در حصه ویزه مسافرین اجرائی دارد که تقدیم می شود .

درین قسمت مدیر امنیه میدان هوائی معلومات داده می گوید :
آنها تیکه داخل افغانستان می گردند و ویزه سفارت خانه های افغانی را روی بعضی مشکلات بدست آورده نمی توانند از طرف شعبه ویزه امنیه میدان برای شان سه قسم ویزه داده میشود .
ویزه سیاحت .
ویزه ترانزیت :

و ویزه سیاحت کثیر المسافرت بعضی کشور های اند که نظریه رویه متقابل از مسافرین شان حین دخول به خاک افغانستان تکس ویزه گرفته نمی شود مثل ایران پاکستان هندوستان - کویت عراق و عربستان سعودی ، اما از دیگر کشور های که مسافرین شان داخل کشور میگردند هر گاه ویزه سفارت خانه های افغانی را حاصل نکرده باشند در بدل قیمت معینه سه قسم ویزه داده میشود که در طول نه ماه اول سال جاری برای تقریباً (۱۰۵۳۳) نفر ویزه داده شده که از مبرک تکس ویزه این تعداد نفر مبلغ (۱۹۰۶۱۹) افغانی بدست آمده است .

پایان

سرگذشت دردناک

این بار پیش از آنکه من به دروازه برسم، زن کوتاه قدی که پوست تیره رنگی داشت، به درون اسنوبر هجوم آورد و خودش را به پای (ایزا دورا) انداخت. زن کوتاه قد برای پنج دقیقه با سرعت زیادی چیزهایی را که آمیزه بی از زبانهای انگلیسی، فرانسوی و ایالتی لایسی بود، از دهن بیرون انداخت، من هیچ نفهمیدم که چه میگوید. زن دستهایش را سوی آسمان میکرد، با مشت به سینه اش میزد و میگفت: «سر انجام (ایزا دورا) را در آغوش گرفتم».

(ایزا دورا) سوی من دید و گفت: «این زن دیوانه است. او کسی گوید که اگر خود کشی من به شکل بسیار مبالغه آمیزی در روزنامه ها ظاهر شده است، گناه او نیست میگوید که این امر یک اشتباه بوده است. ولی به نظر من او از یسن رهگذر پول زیادی به دست آورده می بینید همه کس از وجود من پول به دست میاور دبیغیر خودم روی یک پول سیاه را هم نمی بینم. درین لحظه زن کوتاه قد برخاست عرض اتفاق را پیمود و به سوی من آمد. در حالی که دستها یش را به عنوان اعتراض تکان میداد، گفت: «من دیوانه نیستم. من حقیقت را میگویم. آقا، من (ایزا دورا) را می پرسم»

در سراسر این ماجرا (ایزا دورا) آرام و بلا تفاوت در جایش نشسته بود.

این وضعیت هر زن دیگری را متعجب و حتی خشمگین میساخت. ولی بر (ایزا دورا) اصلا اثری نه گذاشته بود. شاید هم برای آنکه در زندگی کوتاه خود شش از یسن حادثه ها بسیار دیده بود.

سرانجام (ایزا دورا) صدایش را کشید و گفت:

«(ایحا گر ماتیکا) چطور است امید وارم به زودی ناپدید شود در غیر این من مرتکب قتل خواهم شد و نمیخواهم مرتکب قتل شوم، زیرا درین آخر ها خیلی در باره من نوشته شده است».

هنگامی که این نمایش ادا می

داشت، مرد انگلیسی قد بلندی آهسته به درون اتاق خزید و خاموشانه در گوشه ای ایستاد. او کا پیتا نی که ایزا دورا را از غرق شدن نجات داده بود و حالا باز دیگر بایردن زن کوتاه قد وی را نجات میداد. برفتن آندو نفر تنها شدیم.

قرار شد که برای خوردن چاشت (په سنت پاول) برویم. «رو تی» دوست امریکایی ایزا دورا موتورش را برای او گذاشته بود. وی در راه از فلنامه ای که نوشته بود، سخن گفت: فکر میکرد که چیزی خوبی نوشته است. میگفت درجایی خوانده که برای فلنامه نویسان پول زیادی میدهند.

چند روز بعد متن این فلنامه را برای من فرستاد و او از من خواهش کرده بود تا برای فروش آن اقدام کنم. درین مورد به یکی از تولیدگران سینما نامه ای نوشتم، ولی نامه ام بیجواب ماند. این فلنامه هنوز در روک میز کارم موجود است. آنروز (ایزا دورا) به من گفت: «خودم هم علاقه دارم در فلما نقش بازی کنم. البته بیشتر خوش دارم که نقش زنان خون آشام را بازی کنم تا نقش زنان خوب را. برای اینکه اگر نقش زن پارسایی را بازی کنم، هیچ کسی بساور نخواهد کرد».

هنگام صرف چاشت (ایزا دورا) سوی یک دسته از جها نگردان زشت ولی ثروتمند اشاره کرد و گفت:

«یک نظر به آدمهای ثروتمند کافیست که آدم در یابد خندوند. حقد از پول متنفر است».

سپس سوی من دید و پرسید:

«آیا این گفته از «او سکار وایلد» است یا خودم آن را ساختم؟» و ایلا بیچاره چقدر آرزو داشتم او را ملاقات کنم ولی وقتی در لندن بودم او در زندان به سر میبرد ... و حالا خودم در زندان هستم. خداوند میداند که چه وقت ازین زندان بیرون خواهم شد».

پرسیدم: منظورتان چیست؟

ناتمام

مردی بانقاب بقه

«ایک موتر کلان سیاه رنگ اما نوعیت آنرا نمی دانم. فکر میکنم یک موتر ساخت امریکائی باشد و او با این کمپنی ارتباطی دارد، زیرا کتلاک های زیادی از انواع تایر های موتر را در اتاق خوابش دینم و در آن کتلاک ها بعضی انواع تایر را هم با پنسل نشانی کرده بود. و لهذا حدس می زنم که او به نحوی از انجا به آن دلچسپی دارد».

ایک آخرین سوالش را بعمل آورد: و از طرف شب که شما می روید، برای خوا بیدن به اینجا می آید؟

آن زن جواب داد: «تصور میکنم بسیار کم واقع میشود که شبها برای استراحت بیاید. او یک کلید نزد خود دارد و چون من اکثر شبها در اینجا نمی باشم، هیچ نمی دانم که او در چه ساعتی به منزل بر می گردد».

ایک در حالیکه یک پایش را روی پایدان موتر خود گذاشته بود از زن صاحب پانسیون پرسید میکنست تایک قسمت راه شمارا با خودم بردارم. خانم عزیز. «و آن زن باتشکر سوار موترش شد».

ایک به اداره پولیس مرا جمع کرد. روک میز تحریرش را باز کرده یک مقه از سما مان و آبزا از مسلکی را بیرون آورد. پس از اعطای یک مقدار هدایات جدی سوار موترش شده عازم هرلی ترس گردید.

دیک از طرف اعضای سفارت امریکا دعوت شده بود و با آنها در لوژتیا تر نشسته سرگرم تماشا بودند که در آن لحظه ایک به آزادی دروازه لوژ را باز کرده آهسته به دیک نزدیک شده روی

شانه اش به نرمی بانگشت خودزد و با اشاره از او خواست به دهلیز بیرون رود. این خواهش را به ترتیبی بعمل آورد تا سر مدعوین متوجه آن نشوند.

گاردون پرسید اتفاقی رخ داده است؟

ایک با لحن خوشحالی پاسخ داد: «فکر می کنم بلی. بالدر به ترفیع نایل شده است». دیک با نگاه حیرت زده و متعجبی نگران ایک بود و ایک به حرفش ادامه داد: «او حقیقتا حالا به رتبه سر جنتی ار تقا کرده است و من بهتر ازین رتبه که تناسب حالش باشد برای او نمی دیدم. وقتی این خبر خوش برای او، همسر و ۷ طفلش برسد، آن موجود خوش شبت بیشتر خوشحال خواهد شد، من اینطور فکر میکنم دیک گاردون با خوداند شمشید».

ایک کمتر به مشروب عادت داشت ولی وضع نارام او امروز برای نخستین بار باعث آن شد که دیک به این موضوع فکر کند. علت دوم برای پیدا شدن این اندیشه برای دیک، جریا نات نامطلوب و ناراحت کننده هفته اخیر بود که حواسش

بیچاره ایک را کاملا پریشان ساخته بود.

دیک محتاطانه اظهار داشت: «به خاطر ترفیع بالدر راستی خوشحال شدم. و هم بخاطر شما مسرور هستم زیرا میدانم که چقدر تلاش نمودید تا این شیطان بیثنا را در مسیر روشنی قرار دهید».

ایک از پشت عینک خود او را می دید.

«و حال تصور بفرمایید که چرا آمده ام درین لحظه آرامش مطبوع شما را در تیاتر برهم بزنم و خبر ترفیع بالدر را که کمتر از خلاتیدن

یک سوزن زهر آلود درد ندارد به اطلاع تان برسانم. اما بهتر است بالا پوش خود را برداشته با من بیایید زیرا من همین حالا می خواهم اطلاع ترفیع بالدر را به او برسانم. گاردون با احساس گنگ و کنجکاو به طرف محل کو تبند ها رفته بالا پوش خود را برداشته و در بیرون دروازه تیاتر بانسپکتر پولیس ملحق شد».

باقی دارد

صفحه ۵۹

شماره ۵۱

شعر چون عشق تعریف...

از آدین بود میسریم به نظر شما شعر
(آدین بود) دادای چه خصوصیتی است
میگوید:

محکم سوزنا سره ، پسندونایسند شعر
ذوق و تشخیص خواننده و شنونده اصلا حیت
است، ومن در مورد کار خود در مسدحه
مجموعه از اشعارم که بنام (نبال) چاپ شده این
روایت را گفته ام:

بطریقیکه شعر می گوئیم
شاعری سخت کار آسان است
به حسابیکه شعر می گویند
این هنر خاصه بزرگان است

آخرین سوال را از آدین بود چنین طرح
میکنم که بمقیده شماعلت یا بین آمدن سطح
ادبیات و شعر چیست و برای اجای آن چه
داهی و اسرار دارد؟ حالیکه پیشانی خور و نا
سر انگشت فشار میدهد و نگاهش به نقطه
میخواب شده بعد مکت دور و دوازی میگوید:

سوالله این مصیبت عظیم تنها دا منگیر
ما و شما منظوم کشور و جامعه خودمان است
بیست بلکه در همه جای دنیا این بدبختی
دامن گسترده است من خود سالها است این
سوال را طرح کرده ام که:

چرا ایران دیگر حافظ و سمعی ندارد ؟
ما مولای بلخ ، جای وسنایی نداریم ؟
چرا انگلیس ها (شکسپیر) ندارند ؟ چرا
لیانوسوی ها «پودله» و یونانی ها
(آنا کریسون و سافو) ندارند در نیم قساره
بیدل صائب و اقبال نمی بینیم و ...
من جواب این همه پرسش ها را نیافته ام
رویکران هم جواب قانع کننده نداده اند
باید من و شما هر دو از خوانندگان محله

(بقیه صفحه ۴۲)

وظیفه زن

نقصی دارد که باید بر طرف شود.
ماموریت زن ، ماموریت دل است. به
همین جهت زن لایم بخش هنر
است و مرد سازنده هنر. مرد ساز
است، زن آهنگ آن. زن باید مملو
از عشق باشد تا بتواند ماموریتش
را بخوبی انجام دهد. هر کجا زن
واقعی و فهمیده راه می رود، آنجا
اگر خاخر مفیلان رو نیده باشد، گل
می روید.

(بقیه صفحه ۵۵)

دقتد ناروغی

او مو سبوله قند پرته چای او قهوی شخه عبارت دی حیوانی غوی باید
غذای حنف شی او پهلر ا ندا زله نباتی غوی و شخه استفاده و ش
السولین هغه ماده ده چه دقتد ناروغی به تدای کبئی مبهه برخه لری. دغ
ماده داکتر «چارلز نپست» او «سرفریدریک بانتنگ» به مرست
اختراع او به ۱۹۲۱ کال کبئی دتطبیق ساهی ته وړاندی شوه. پ
انگستان کبئی هغو ماشومانو ته چه دقتد ناروغی اختدی دانسولیر
دترزیک طریقه شوده کیبری او دوی کولای شی چه دغه ماده پخپله خا
ته ترزیک کړی

(بقیه صفحه ۴۳)

هماهنگی در زناشوهری

اوه علم امکان موجودیت ماده بدون شکل
درواقع امریه علم امکان وجود شکل طبیعی
حداز ماده اعتراف میکند ، اما در کش آدین
مسئله میکانیکی است .
فازابی ترکیب اجسام را به جوهر و عین
نیز تقسیم میکند . برطبق نظریه جوهر مادی
اشیاء است و خاصیت های دگرگون
شونده چون رنگ ، کثیت ، خفت و ثقل ، حجم
و غیره هر کدام طور جداگانه عرض اند . عرض
دستخوش تغییر و تحول است یکی محل دیگر
را اشغال میکند ، نابود میشود ، اما جوهر
نقش جاودانی دارد و بحث اصل باقی میماند .
او در کتاب «المبدینة الفاضلة» توضیح
مینماید که چگونه تمام اجسام - نباتات ،
حیوانات و انسانها با گذشت زمان روبرو تجزیه
و تحلیل میروند ، اما جوهر که اصل آنها را
تشکیل میدهد یعنی عناصر اربعه همچنان
می ماند و از ترکیب مجدد آنها اجسام
دیگر بوجود می آیند .
همانکه افکار فازابی را در باره تکامل
ماده از نظر میگردانیم ، به عناصر معینی از
آموزش مربوط به تکامل تدریجی برمیخوریم
مثلا نخست مواد معدنی ، سپس نباتات و در
مرحله یومی از نباتات حیوانات بوجود می آیند
و سرانجام در مرحله عالی تکامل حیوانات ،
انسان که دارای عقل و قدرت تکلم است ،
بمرحله ظهور گام می نهد (۱۷)

(۱۷) پروفیسور مظفر خیرالله یف. فازابی
در باره پروسه های روحی و تعلیم و تربیه ،
ج ۲ ص ۳۲-۳۰

بقیه صفحه ۳۷

ابو نصر فارابی

آر ایا منشکل است ، یکسان نبوده ، با هم
میتوانند . علت تفاوت اجسام با یکدیگر ،
اختلاف مبادی است که اساس آنها را تشکیل
میدهند .
این مادی (پایه های مادی اشیا) با هم
متفاوت بوده ، هر یک دارای خواص مخصوصی
برای خود میباشد : آتش سبب گرمی ، آب
سبب سردی و رطوبت ، خاک سبب سستی
است و هکذا ... بدین سان فازابی آهسته
آهسته به استنباطی رانالستیک نزدیک
میشود .
فازابی می آموزد که اشیا و اجسام پیوسته
در معرض تحول و حرکتند ، اما هنوز از درک
عوامل درونی این حرکت بسیار فاصله دارد
لذا میگوید آنرا بر اساس عوامل میکانیکی و
انگیزه های خارجی و یا توسط جاذبه نفیسیم
و توجیه نماید .

فازابی در مورد مراحل پیدایش اشیا و
اجسام نیز اندیشه های شایان ذقن ابراز
داشته است مثلا عناصر چهارگانه ، اجسام
بسیط بوده و از ترکیب متنوع آنها (همانطوریکه
قبلا گفتیم) اجسام مرکب بوجود می آیند .
فازابی در بین این اجسام مرکب تمایز ماده
وسکل ، جوهر و عرض را نشان میدهد : ماده
(اساس مادی شی) مضمون آن بوده ، طول و
عرض معین ، رنگ و وضوح و ثقل و خفت ،
ساختار آن یعنی فرم یا شکل آنرا تشکیل
میدهد .

اما فازابی نمیتواند رابطه منطقی بین اساس
مادی و ساختمان اشیا را درک نماید . گرچه

(بقیه صفحه ۴۲)

بردن طفل

بر شماست تا وی را بعد از صرف
غذای چاشت در جای خودش بگذارید
تا چرت بزند و بینگی برود. باین
مخصوصا در زمستان و وقت کمی
برای بعد از ظهر به بیرون رفتن
طفل باقی می ماند . بنا بر این یكالی
دو ساعت از طرف قبل از ظهر و
یکساعت بعد از ظهر طفل را بخارج
اتاق ببرید . البته بیرون بردن طفل
از طرف صبح نیز مربوط به آن است

که چه و وقت از غذای صبح و بینگی
(یکنوع خواب) بعد از غذا بیدار
و سر حال میا شد . چه بعضی
اطفال در اواخر سال اول خود
عادت دارند که بمجرد صرف غذا
صبح بخواب می روند ، هرگاه
طفل شما حیثی که وی را بخارج
منزل می برید به خواب نرود پس
تا وقتی که بیدار است خود شما
این موضوع را تنظیم نمائید .

صفحه ۶۰

روز نه‌ای بسوی تاریکیها

قابل شد؟ ویکی را بر دیگری امتیاز داد؟

محسن خان سعی می کند، تغییری در قیافه اش خوانده نشود، اما با عجله چندبار سرش را حرکت میدهد و میگوید:

اگر قرار باشد صحبت های ما به این شکل دنباله پیدا کند گمان نمیکنم به نتیجه برسیم.

به تلخی می خندم:

چه نتیجه ای محسن خان؟ کارهای ما، بر خورد های ما و معاشرت ما از مقدمه و نتیجه گذشته است. خودش نتیجه است، خودش پایان است.

آهی می کشد:

شما درست میگوئید. اما من میخواهم چیز دیگری بگویم. بگویم که شما در مورد من ظلم می کنید، همه را بایک چشم دیدن، همه را در یک سطح قرار دادن ظالمانه است.

حالا چه میخواهید؟ من چکاری میتوانم برای شما بکنم؟

خنده میکند:

شما هیچکاری برای من نکنید. فقط نسبت بمن کمی مهربان باشید. البته نمیگویم سپا سگدار، فقط مهربان! میفهمید چه میگویم؟

خوانندگان...

ست. جواد هم که آدم بد اخلاق و ناسدی است از این موقعیت سوء استفاده نموده و ترا بامکر وریا در دام به اصطلاح «عشق» خود می افکند و تویی خبر از آینده با تمام صفای قلبی که داری پادول می بندی «عمه» ات نیز درین ماجرا و برای اینکه از قدرت انتقام کشیده باشد نقش بسیار زیادی دارد.

تو فقط فریب سادگی خود را خوردی پس آدمهای مثل جواد «عمه» بودند که پس از مدتی فریب، ترا در متجالب غم و بد بختی غوطه ور ساختند.

اگر همانطور که ژوندون قضاوت را بدست خوانندگان داده و این موضوع برای تو اهمیت داشته باشد من میگویم که این دیگران هستند که کنایه را مرتکب شده اند و آنها هستند که بالاخره مزه تلخ این گناه را خواهند چشید.

خوانندگان ژوندون در نامه هاییکه برای تومی فرستند همیشه کسانی را که ترا با تزویر فریب داده آند ملامت میکنند. پس تو نیز باید بالای مردم و کسانی که برایت نامه مینویسند حساب کنی و خود را از این عذاب نجات دهی.

عزیز الله ف

شاید نفهم، اما این مهربانی چه تأثیری در وضع شما دارد؟ در وضع شما که شناخته شده و سر شناس هستید. علاوه بر آن وسیله ای که در اختیار شما است. روشنتر بگویم:

پولی که شما دارید، خانه ای که شما دارید، زندگی مجللی که شما دارید و از آن گذشته دست و لبازی بی که شما دارید، به آسانی میتوانیم مهربانی مردم را، قلب شان را، زندگی شان را حتی عشق و محبت شان را بخرید، مخصوصا مردمی را که نیازمند شما اند و شما آن نیازمندی، آن فقر و بد بختی شان را درک کرده اید.

با مشتش روی میز میگوید:

بلی میتوانم، و تا حال هم توانسته ام ولی... ولی شما... شما لایلا بادیگران ذرق دارید. هیچ چیز شما قابل خریدن نیست نه قلب تان، نه روح تان و نه زندگی تان آدم وقتی با چنین انسانی بر می خورد دلش میخواهد حداقل قلب این انسان را برای خودش داشته باشد و برای خود نگهدارد میفهمید! من قلب شما را میخواهم، من میخواهم در آن قلب برای خودم جایی داشته باشم و اگر بتوانم در آن آشیانه کنم.

ناتمام

بلی میتوانم، و تا حال هم توانسته ام ولی... ولی شما... شما لایلا بادیگران ذرق دارید. هیچ چیز شما قابل خریدن نیست نه قلب تان، نه روح تان و نه زندگی تان آدم وقتی با چنین انسانی بر می خورد دلش میخواهد حداقل قلب این انسان را برای خودش داشته باشد و برای خود نگهدارد میفهمید! من قلب شما را میخواهم، من میخواهم در آن قلب برای خودم جایی داشته باشم و اگر بتوانم در آن آشیانه کنم.

ناتمام

تکتهای کهنه سر ویس

بود. وقت ملاقات واقعین نمودیم. چون مورد نظر ما آمد، لیکن او تنها نبوده، بلکه دو برادر دوگانگی با خود بن هار اسم فامیلی آنها (با او همراه بود، آنها گفتند: حالا که درباره قتل و شکنجه اطلاع پیدا نمودیم، تصمیم گرفتیم تا از ملاقات غیر مترقبه به شما اطلاع بدهیم. هر چه بنظر ما کدام مهمی نیست، اما با وصف آن آمدیم.

واقعۀ ازین قرار بود:

به تاریخ ۱۲ می ۱۹۵۹ بعد از ختم تارتایم دوم، این دوگانگی هائز در واژه خرو جسی چناهی خارج شد و در بیسن جنگل رفتند. بصورت قطعی، و آتی بایکی از نقشه کشهای فابریکه بنام کار پلینوف تکر نموده. این شخص حیران شده و حتی ترسیده، در همین

عروب ها، اتحادیه های اختتامی و اتحادیه کارکنان های جوان حضور داشتند. ابتدا سوالات را از طرف مطرح نمود، بعدا هر دوی ما مشترکاً به جواب سوالات می پرداختیم. در اخیر خواهش ما ازین قرار بود: با هر کارگر خصوصاً کارگر های تایم دوم و سوم درباره قتل و شکنجه باید قفسه شود، سوال شود که آیا کسی مرد وزنی را با مشخضات که تذکار یافته در حوالی محل قتل ندیده اند، و قتل زویه تقریباً بکنم سال قبل، یعنی بیسن ماه های می و جون سال ۱۹۵۹ صورت گرفته است.

یکی دو هفته گذشت. در محوطه دادگاه روز کار آخرین دقیق خود را می پیمود که سکر تر مرا به پیش تلیفون دعوت نمود. تلیفون از طرف الیک رادیو بیج غشو کارکنان جوان از دستگاه افزا سازی

درباره مریضی و مرگ مادر، ویلان آ یسند زدنمی خویش یسناد آوری نموده بود. مادر باره میشا هیچکدام کلمه ذکر نگردیده بود.

خوب می شد اگر میشا ملاقات می نمودیم و می دانستیم، در کدام شرایط با او معرفی گردیده، درباره زندگی زویه در شهر حاجه میداند و آخرین مرتبه چه وقت او را ملاقات نموده است. این سوالات فعلا همه بشون جواب باقی مانده است. در بین سمصد هزار مسکونین شهر، که درباره هر کدام شان، بدون اسم شان، چیزی ندانی، عملاً یافتن میشا در حقیقت امکان ناپذیر است. بفکر من، وقتی رسیده که مبارزه خویش را تغییر بدهیم، و برایم را از راه دیگری حل نمایم. و وقتی فرا رسیده که ما از مردم و اجتماع خود طلب کمک نمایم.

عجالتاً، بعد از سپری شدن جشن نویم، من با دوستم زاتوف ویلان دیگری را مطرح نمودیم. بعد از ختم تایم اول کار، با کارگرهای شعبه افزا سازی و ترانسپورت کارخانجات مو تر سازی ملاقات نمودیم، زیرا این دودستگاه نزدیکتر به محل واقعۀ قرار داشت. به ملاقات ما آخرین تایم با اعضایش، استانبول، سرودسته

لغظه او خود را درین بته ها پنهان نمود.

سوال نمودم که اسم کار پلینوف چیست. در جواب گفتند:

اسم او مو شیک است، اما، ما او را می نامیم، بلی او هم خود را بنظور می نامد.

شرح مختار رفقای رادیو بیج مواد زیبا دی برای ماتیه نمود، تادر اطراف واقع فکر نمایم. باز هم در ساحه دید ما میشد قرار میگرفت، اما درین مرتبه نمایان تر و مشخصتر مجسم گردید. جمع آوری معلومات در حقه کار پلین حلاً کار مشکل نیست: او ۳۲ ساله است، ازدواج نمود، با وصف آنکه هنوز زانها رسماً از هم تلاق نگرفته اند، دو و یا سه سال می شود که با خانم خود زندگی نمیکند، انستیتوت رسماً را الی صنف دوم خوانده، اما تقریبه

کدام دیلی تحصیل خویش را دوام داد. است، بعد از آن بیعت نقشه کش در کارخانجات مو تر سازی شامل وظیفه گردید.

تقریباً دوسه هفته قبل برای گذشتانان ایام تفریحی خود به جنوب رفته و تقریباً دوباره بالای وظیفه اش می آید.

تکت کهنه سرویس

میرفیم بعد از مشوره باهم به این نتیجه خاتونال امر قید او را صادر نمود. کاریکه دستگیر نموده، در صورت لزوم، شروع به باز پرسیم. بعد از سوال و جواب تلاشی صورت بگیرد. اساسات غافلگیر نمودن و حتی اوراد ساحه عمل قواد دانش من بسط بهاست. بی ادب نیست اگر برای یک دقیقه دوتن خوشی مجسم سازم، که چطور د جانی ازخانه ریل پائین می شود، هیچ چیزی بخاطرش خطور نکرده و پاخو نرسدی و آرایش خاطر قدم میگارد، که دفعه او را ازتشتین مانع می شوند و سولاتیکه به هدف انابت نماید به او پیش میکنند. و باید جسواب گفت: طبعاً، کو پشین درباره یافتن جسد و شیشینه اطلاع دارد، میدانست که تحقیق جریان دارد، و میتوانست برای بسیاری از سولات آماده شود، تشادر باره چیزیکه او نمیدانست راجع به جلسه دستگاه بود، زیرا او برای گذراندن ایام رخصتی رفته بود. و این رنگ بون که ما چال میرفیم.

سولات در همانجا، در استیشن ریل، در اتاق پولیس گزمه، صورت گرفت. بطوریکه دیده میشد، در دقائق اول کوپشین خود را از دست نداده بود، بزودی به حقیقت پی برد، باوصاف آن تقریباً باخونسردی به جواب سولات می پرداخت. بطوریکه به من معلوم گردید، درآخرین پرسولات قسم تصدیق امیز جواب میداد. بالاخره جوابات نما ما مترادف بودند: نه، نه، نه، من منسک نبودم، باو شیشینه معرفت نداشتم، ملاقات نزدیک دیوار را هیچ بخاطر ندارم. رفتار بسیار کم تفرکرد، خصوصاً بعد از آنکه راجع به تلاشی اطافش به او ابلاغ نمودند.

در اتاق کوپشین وظایف را اینطور تقسیم نمودیم: من به جستجو پرداختم، و رفیق، زائف، کوپشین را از نظر دور نگه میداشت. اگر راست بگویم، همانی دانستم که تفتیش را ازجا شروع نمایم. وظیفه اصلی ما این بود تا آثار جنایت را کشف نمایم، و این آثار شاید، عبارت از لباس و پالوازم آرایش زنانه و بیاوول هنگتی باشد.

در وقت تفتیش، عادتاً تمام اثاث الیهت اطاف را یکی بعد از دیگری از نظر میگذرانم. بطرف الماری لباس رفته بعد از باز نمودن دروازه آن تمام سامان را یکایک دیدم، بعد جوی کوچکی را زیر پا گذاشته. بالای الماری را بررسی نمودم. بطرف راست یک قطعی خالی بوت، و به عقب آن یکانه گره کشیده به بوت سی چه داشت دیده میشد، آن لسه موجدانه شکسته، پاکتی که دارای محتوی نرم (ف د) بود که از مدتی به اینسو از آن استفاده نمیکنند. آنطرف سه کمره عکاسی نظم را بخود جلب نمود، دست خود را کمی پیشتر دراز نموده و آنرا گرفتم. باخود گفتم: «یه خاک! نه هنوز به این می اندیشیدم، که بی مها باکدام کسی کمره را از دستم برود. میگویند تا آن شخص را محکم بگیرم، کسه دفعتاً از بالای جوی پائین افتادم. بعد ازین تمام کار ها مانند فلم سینما یکی به عقب دیگر بغویی صورت میگرفت. در وقت افتادن تشخیص داده توانستم، که چطور کوپشین میگوید پوش کمره را از آن خارج سازد و آنوقت خود را به او رسانیده و کمره را از دستش انداخت. و رفیق سوئی ماء، یعنی معاون ما، کوپشین را بدیوار فشرد.

به این ترتیب، د و چیزیکه از محل واقع چندان دور نیست، سبب جنایت شد. جنایت موشگ کوپشین شد، و او میگوید تا از ملاقات با مقتول آنکرا کند. بعد از آن معرفت خویش را با و شیشینه بکلی رذ نمود. مادرین فلم های عکاسی شده سال ۱۹۵۹، داخل کمره عکاسی، عکسهای و شیشینه را دیدیم. این عکسها گر چه عکسهای مستند بود، گرچه یوگتاراموا بکلی رد میکرد، باآنها صفحه ۶۲

اگر باز پرس جان و آسیا - نوسو فامی بود مدت زیادی میگذرد که دوره ستان ایسن جوان به پایان رسیده و کار ها را به تنهایی پیش می برد، و او امروز در ششم دیگری در جواد شعبه ماکار میکند. دیده می شود که کارهای او بصورت واقعی اش موفقتان پیش میرود، از کارهای خود را بصورت مرتب و قناعت بخش بزودی انجام داده با یک شوز و شفت نزد می آمد. مستقیماً از لک دروازه بالایم رفت زد: «پیا! اینقدر حرف زن، وقت خانه رفتن است». دیفورم پولی بوجود آمده، وقت میگذرد، هر چه زودتر نوت های قدیمی را به نوت های جدید تبدیل نمود، در غیر آن پولها از جلست بسا می ماند.

کوپشین که این مونو لوگ داشتند، به خیال کدام چیزی غرق تفکر شد، بخصوص در قسمت سولات من دیگر هیچ کدام تغییری نگرفت. متعاقباً خواهش نمود تا او را به اطافش برسانند، باقیافه زشت و حالت غیر عادی با محافظین روان شد. این بحث را او در نمود تا واقعه چند تازیه گذشته را به نظری دیگر بنگرم. بتدبیر دانستم که با لای ششم جمع میگرد. در حقیقت، شصت و پنج هزار روبلی را که او بعد از قتل زویه بدست آورده بود یکدم جای مخفی آنرا پنهان نموده، و اغلب گاه که آن را از دست میداد، اگر آنرا با پول جدید معاوضه نه نماید، و این امکان پذیر نیست، زیرا او خودش در قید زندان است و پول با بدست آورده نمیتواند. ظناً، کوپشین میدانست که او را از زندان رها نمیکنند، خصوصاً در این شرایط.

پس بالای چیزیکه اطمینان داشت، همه اش به یاد نداشت. حرص پول، علاقه بزندیقی به ثروت و حیات پر معیشت حسب دلخواه و دفعتاً به یکا رنگی شکست. شکست در لحظه که او فکر میکرد تمام چیزها ختم شده و او میتواند پولها را بدست بیاورد. تمام روابط و حوادیکه بین قاتل و مقتول و صو ر تگرته برایم آشکار و قابل فهم شد. در او لیس بر بخود باوشیشینه، کوپشین در یک وظیفه بسیار جزئی خود را در خدمت او گذاشت. به این ترتیب، آشنایی آنها صورت گرفت. و آشنایی این دو آنقدر طولانی نمیشد، اگر کوپشین راجع به خانه و فروش آن، و از آن رهگذر شصت و پنج هزار روبلی را بدست آوردن

این جمله بود که توسط کوپشین در یک ورق کاغذ تصاویری رنگ نگاشته شده بود. بعد از جمله فوق تمام داستان خود را یکا رنگ نوشته بود. که خواننده گان محترم قبلاً با همه آن آشناسند اند.

در آخر عریضه این جمله جلب تو چه می نمود: «خواهش منم تا جزایم راستگینم نسازید، و یو لبا را تسلیم شوید (چرا اینطور، باید برایش بی تفاوت باشد، چه بدست ما بیاید و چه در همان جای مخفی ازین برود)، من حاضرم پولکسها را به شما نشان بدهم، که کدر کجا پنهان است.»

عزیزم بگو هر چه می خواهی

این بار او بهترین لباسی را پوشیده، و بالا پوشی پوستی دوی شانه اش انداخته بود و برخلاف سابق هواشیرا بیکدی بسته و به لبهای خود لبسین زده بود. بطرف من نزدیک آمده گفت: «عزیزم، موتر را آورده اند؟» از جایم برخاسته برابر مادامه تقطیمی نمودم و به او گفتم: «این روز باشکوه و آب و هوای درازی با صفا باید برای تو خوشبختی بحساب رود که سوار جکوار مودل جلد شد می شوی.»

«تو عشق منی را برت» دستش را بالا برده انگشتها را به لبها نش چسباند و بوسه بوسی من فرستاد. پس از آن شتابان از مقابل جان گذشت. اما در همان لحظه میان من و جان نگاه معنی داری رد و بدل شد که از صد هامطبل حکایت میشود. از جان پرسیدم: «چرا، لیدی گلیدمو تر در اختیار دارد؟»

«بله، آقا، گلید موتر را خدمت بی بی جان تقدیم کرده ام.» از تو تشکر میکنم جان.» تا به نزدیک کلکین رفته، به درختهای سیب و شاخه های پراز شکوفه آن نظر کردم. عطر آن هوا را مست میساخت. خاطرات و نیز و روزهای فراموش نشدنی آنجا دیواره در من زده شد.

شام مدتی را در کلب تنها نشسته بودم و گیلان شری هم در پیرامونم قرار داشت. «برایان» تا کنار بار رفته، سرش را درم ساخت

و بایک مشروب برازیل زدن بر گشته یک موتر جکوار از فلایکه بتو تسلیم دهند؟» گیلان را سر کشیدم و روزنامه تایمز را از میز برداشته گفتم: «برایان، در من بسیار مشکل بود که از طریق دگر یک جکوار مودل جدید بدست می آوردم. و شما مصرف حمل و نقل آنرا هم از نظر می اندازید. و لی به اجازه تان یادآوری می کنم که آن سر کشتی رانی شما است که در امور حمل و نقل حیوانات با نوجه خاصی عمل میکنند.»

برایان دستش را بلند کرده اظهار داشت: «لاد عزیزم، راه حل شما ساده ترین طریقه بود که بکار بستید. من یک دختر خاله دارم در جوباش گفتم. متشکرم.» وقتی او رد منزل شدم، جان سر قوتی تناکوی در باز کرده گفت: «مای لاد، من بخود اجازه دارم، مو تر جکوار را تیر باران کنم. مودل قدر گسی بود.»

«اما در هستم وقتی جسد آن حیوان در آن گوشه می گذرد به بته های «همیشه بها و» که آنجا ایستاده است. صدمه نرسد.» «مای لاد، می توانی کاملاً مطمئن باشی که بته های «همیشه بهار» از گل نمی رفته و نغیرا نند بزمرد.»

«متشکرم جان.» در حالیکه با خود می اندیشیدم به بیرون نظر انداختم باغ را تماشا کردم. و نیز رابه یاد آوردم دخانی را در نظرم مجسم ساختم که خواسته های بالاتر از تصویری داشت.

انیمیشن

ژوندون

مسئول مدیر:

نجیب الله رحیق

معاون روستا باختری

دفتر تیلیفون: ۳۶۸۴۹

کود تیلیفون ۳۷۷۹۸

مهمتم علی محمد عثمان زاده

پته: انصاری واپ

داشترالک بیه

به باندنیو هیوادو کنی ۲۴ دالار

دیوی گنی بیه ۱۲ افغانی

به کابل کنی ۴۵۰ افغانی

دولتی مطبعه

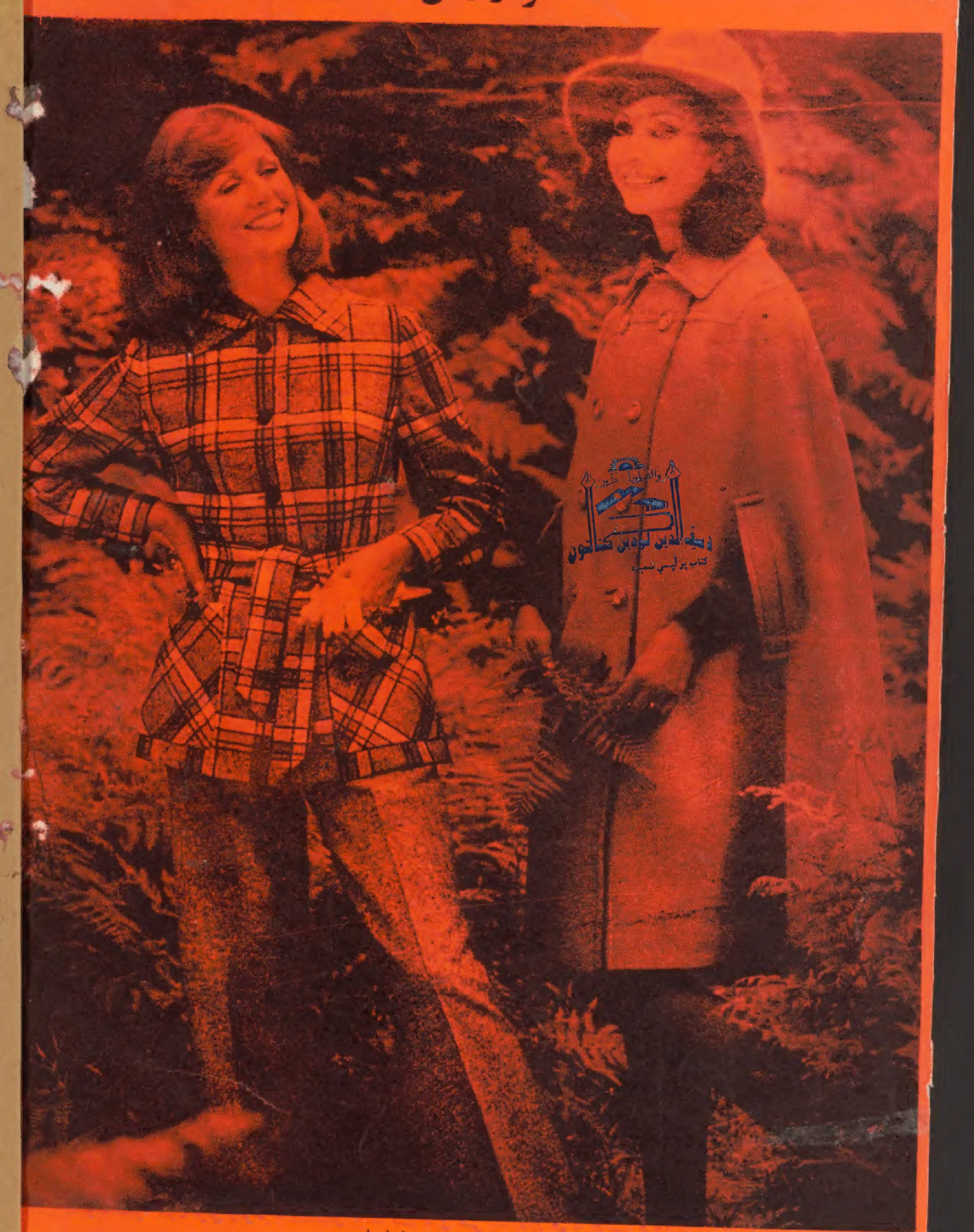
ژوندون

از آلبوم عکسها



چوپه شیر، بدون ترس و هراس با دندانهای برنده مادر بازی می کند و مادر هم با حوصله فراوان ناز او را می کشد

است
انسان
در حی
یافت
مخاص
رد
ویش
فت که
برود
باید
مکل
مامی
پیش
مورد
ستان
چسه
لیکه
سو ن
پس
یس
مروط
س از
تایت
ظفه
دا و
یم
اطاق
به این
یکم
دوق
بعد از
وشه
آن
چسه
من
چرا
چسه
زین
نشان



والتعليم
كتاب
كتاب
كتاب

دو نمونه لباس از بهترین مودهای فصلی